دیدن و چشیدن عیسی مسیح



جان پای‌پر

دیدن و چشیدن

عیسی مسیح

جان پایِپر

این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب:

Seeing and Savoring Jesus Christ

Published by Crossway Books
A publishing ministry of Good News Publishers
Wheaton, Illinois 60187, U.S.A.

This edition published by arrangement
with Good News Publishers.

Farsi translation published by:
Grace Armenian Outreach
feyz4u@gmail.com

به یاد

سی. اس. لوییس و

کلاید کیلبی

که به من آموختند

همیشه آنچه را که می‌نگرم،

جای بیشتری برای نگریستن دارد.

فهرست

سخنی با خوانندگان



عیسی مسیح که بود؟ سعی من این است که به این پرسش پاسخ دهم؛ ولی هدفم این نیست که نسبت به او بیطرف باشید. چنین چیزی بیرحمانه خواهد بود. مهمترین چیزی که باید ببینید و بچشید، دیدن و چشیدن عیسی مسیح خواهد بود. ابدیت منوط به دیدن و چشیدن اوست. بنابراین، هدف من این است که مسیح را چون حقیقتِ مستحکم و پایدار، ببینید؛ و با شادی عظیمی بچشید.

وقتی از *دیدن* عیسی مسیح سخن می‌گویم، منظورم دیدن با چشم فیزیکی نیست؛ بلکه دیدن با چشم دل است. وقتی عیسی در شُرُف ترک این دنیا، و بازگشت به سوی خدای پدر می‌بود فرمود، «مرا نخواهید دید»، تا اینکه «پسر انسان[1] را خواهید دید که در ابرهای آسمان می‌آید» (یوحنا ۱۶:۱۷؛ مرقس ۱۴:۶۲). آن

---

[1] مترجم: یکی از القاب عیسی مسیح، که بر الوهیّت و خداوندیِ او دلالت دارد؛ و در عهدعتیق بدان اشاره شده است (کتاب دانیال ۷:۱۳-۱۴)؛ و خودِ عیسی مسیح، آن را بیش از هر لقب دیگری برای خویش به کار برد.

زمان، مردم می‌توانند او را با چشم فیزیکی‌شان ببینند. اما اکنون، کتاب‌مقدس می‌فرماید، به ایمان رفتار می‌کنیم، نه به دیدار (دوم قرنتیان ۵:۷). او اینجا نیست تا به شکل فیزیکی دیده شود. او در آسمان است، تا دوباره بازگردد؛ و هر چشمی وی را ببیند.

اما کتاب‌مقدس می‌فرماید که می‌توانیم عیسی را به نحو دیگری هم ببینیم. کلام خدا از «چشمان دل شما» سخن می‌گوید (افسسیان ۱:۱۸). از «تجلی بشارت جلال مسیح، که صورت خداست» می‌گوید (دوم قرنتیان ۴:۴). عیسی خودش از دو نوع دیدن سخن به میان آورد: دیدن با چشم فیزیکی، و دیدن با چشم روحانی. دربارهٔ عدم درک جمعیت فرمود، «*نگرانند*[۲] و *نمی‌بینند*» (متی ۱۳:۱۳). وقتی با چشم روحانی‌مان می‌نگریم، حقیقت و زیبایی و ارزش عیسی مسیح را، با درک معنای واقعی‌شان مشاهده می‌کنیم. بدین‌ترتیب شخصی نابینا، شاید امروزه مسیح را واضحتر از بسیاری که از بینایی برخوردارند، ببیند.

هر کسی ممکن است شرح زندگی عیسی را بخواند؛ و چیزهایی را ببیند که شاهدان عینی، با گفته‌هایشان دربارهٔ مسیح به تصویر کشیده‌اند. اما همه، حقیقت و زیبایی و ارزش بیکرانش را مشاهده نمی‌کنند. برخی آن را فقط افسانه، برخی حماقت، و

---

[۲] مترجم: به معنی نگریستن.

بعضی توهین می‌بینند. «نگرانند و نمی‌بینند.» گویی کودکی تصاویر کتابی مصوّر را به آثار میکل‌آنژ ترجیح دهد.

چشیدن عیسی مسیح، واکنش به دومین نوعِ دیدن است؛ دیدن روحانی. وقتی می‌بینید چیزی حقیقی و زیبا و باارزش است، برایتان دلپذیر می‌گردد. به عبارت دیگر، آن را گرامی و عزیز می‌شمارید، تحسینش کرده و قدرش را می‌دانید. دیدن و چشیدن روحانی، آن‌چنان تنگاتنگ به هم متصلند، که به حق می‌توان گفت: چنانچه مسیح را نچشیده‌اید، او را آن‌گونه که هست، ندیده‌اید. اگر بالاتر از همه‌چیز، برای وی ارزش قایل نیستید، ارزش واقعی او را درک نکرده‌اید.

هدف این کتاب، آن است که به شما کمک کند تا مسیح را ببینید و بچشید. تنها راه به وقوع پیوستن چنین امری، این است که چشم و گوش فیزیکی‌تان را به کار ببرید، تا شهادتهای کسانی را ببینید و بشنوید که وقتی عیسی مسیح در این دنیا بود، او را می‌شناختند. بدین دلیل این فصلها مملو از نقل‌قولهای کتاب‌مقدس است؛ چون کلام من نیست که به حساب می‌آید، بلکه کلام خدا. او به پسرش شهادت داده، و شهادتش قانع کننده است. باشد که خودِ او چشمی برای دیدن، و قلبی برای چشیدن، به شما عطا نماید.

آسمان جلال خدا را بیان می‌کند.

مزمور ۱:۱۹

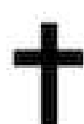
خدایی که گفت، تا نور
از ظلمت درخشید، همان است که در دلهای
ما درخشید، تا نور معرفت جلال
خدا در چهرهٔ عیسی مسیح، از ما بدرخشد.

دوم قرنتیان ۶:۴

۱

دیدن و چشیدن جلال خدا

هدف نهایی عیسی مسیح



جهان هستیِ خلق شده، جملگی دربارهٔ جلال است. عمیقترین اشتیاق قلب بشر، و عمیقترین مفهوم آسمان و زمین در جلال خدا خلاصه می‌شود. جهان آفریده شد، تا این جلال را نشان دهد؛ و ما خلق شدیم، تا این جلال را ببینیم و بچشیم. جز این، هدف دیگری وجود ندارد. ولی دنیا مغشوش و درهم‌ریخته است؛ زیرا ما جلال خدا را با چیزهای دیگر معاوضه کرده‌ایم (رومیان ۱:۲۳).

«آسمان جلال خدا را بیان می‌کند» (مزمور ۱۹:۱). همهٔ عالم به همین منظور وجود دارد. همه دربارهٔ جلال است. تلسکوپ فضایی هابِل، تصویرهای مادون قرمز کهکشانهای کم‌نوری را مخابره می‌کند که احتمالاً دوازده بیلیون سال نوری فاصله دارند (دوازده بیلیون ضرب در شش تریلیون مایل). حتی درون

کهکشان راه شیریِ ما، ستاره‌هایی آن‌قدر عظیم وجود دارند که قابل توصیف نیستند؛ مانند اِتا کارینا که پنج میلیون بار از خورشید ما درخشانتر است.

گاهی مردم از این عظمت در مقایسه با ناچیز بودن آشکار انسان، هاج و واج می‌مانند. به نظر می‌رسد این عظمت، ما را به حد بسیار ریزی، کوچک می‌سازد. اما مفهوم این بزرگی، اصلاً دربارهٔ ما نیست؛ دربارهٔ خداست. کتاب‌مقدس می‌فرماید، «آسمان جلال *خدا* را بیان می‌کند.» دلیل اینکه این همه فضا در جهان به اصطلاح به هدر می‌رود، تا اینکه بتواند نژاد بشر را چون ذره‌ای در خود جای دهد، به خالق ما اشاره می‌کند؛ نه به ما. «چشمان خود را به علیّین برافراشته ببینید. کیست که [ستاره‌ها] را آفرید؟ و کیست که لشکر اینها را به شماره بیرون آورده، جمیع آنها را به نام می‌خواند؟ از کثرت قوت، و از عظمت توانایی وی، یکی از آنها گم نخواهد شد» (اشعیا ۲۶:۴۰).

عمیقترین اشتیاق قلب بشر، شناخت جلال خدا، و لذت بردن از آن است. هدف از خلق شدن ما، دیدن، چشیدن، و نمایان ساختن این جلال است. خداوند می‌فرماید، «پسران مرا را از جای دور، و دخترانم را از کرانهای زمین بیاور، یعنی هر که را به جهت *جلال* خویش آفریده باشم» (اشعیا ۴۳:۶-۷). این دلیلِ

وجود داشتن ماست. گستره‌های تصورنشدنی و بِکر عالم هستی، از «دولت جلالش» که بی‌پایان است، حکایت می‌کنند (رومیان ۲۳:۹). چشم فیزیکی به این منظور وجود دارد که به چشم روحانی بگوید، «نه این عالم، بلکه خالق این عالم، اشتیاق جان شماست.» پولس می‌گوید، «به امید جلال خدا فخر می‌نماییم» (رومیان ۲:۵). یا حتی موشکافانه‌تر می‌گوید که ما را «از قبل برای جلال مستعد نمود» (رومیان ۲۳:۹). ما به این دلیل خلق شدیم، تا او «دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمت» (رومیان ۲۳:۹).

آرزوی قلب هر انسان، اشتیاق برای این جلال است. ولی ما این اشتیاق را سرکوب می‌کنیم و شایسته نمی‌بینیم که خدا را در درک و فهم خود جای دهیم (رومیان ۲۸:۱). از این‌رو، تمامی خلقت در بی‌نظمی سقوط کرده است. برجسته‌ترین نمونۀ این بی‌نظمی که کتاب‌مقدس به آن اشاره نموده، نابسامانیِ روابط جنسی ماست. پولس می‌گوید که علت اصلی اغتشاش در روابط جنسی به شکل همجنس‌گرایی، و نیز اغتشاش در روابط جنسیِ مرد و زن، تعویض جلال خدا با چیزهای دیگر است. «زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است، *تبدیل نمودند*؛ و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند» (رومیان ۱:۲۶-۲۷). اگر جلال

خدا را با امور ناچیز تعویض کنیم، او ما را رها می‌کند، تا آن حکایات تباهی، در زندگی‌مان به واقعیت مبدل شوند. معاوضهٔ جلال خدا با امور ناچیز، معاوضه‌های دیگر را به همراه خواهد آورد؛ که آن معاوضه‌ها آینه‌ای هستند از ورشکستگی نهاییِ ما در وضعیت اسفناکمان.

نکته این است: ما آفریده شدیم تا بالاتر از هر چیز، جلال خدا را بشناسیم و آن را چون گنجینهٔ خود ارزشمند بدانیم؛ ولی هنگامی که آن گنج را با بتها معاوضه می‌کنیم، همه‌چیز درهم می‌ریزد. آفتابِ جلال خدا برای این مقرر شد که به مرکز منظومهٔ شمسی جان ما بتابد؛ و وقتی چنین می‌شود، تمام سیارات زندگی ما در مدار طبیعی‌شان نگه داشته می‌شوند. ولی زمانی که خورشید جابه‌جا می‌شود، همه‌چیز از هم می‌پاشد. اما شفای جان ما زمانی شروع می‌گردد که جلال خدا به آن مرکز ثقل شعله‌ورش برگردد.

همهٔ ما تشنهٔ جلال خدا هستیم، نه تشنهٔ جلال خویش. کسی برای افزایش عزت نفس، به Grand Canyon[1] نمی‌رود. پس چرا به آنجا می‌رویم؟ چون در نگریستن به آن جلال، شفای عظیمتری برای روح وجود دارد تا در نگریستن به خویش. در واقع در

---

[1] مترجم: Grand Canyon – منطقه‌ای وسیع و بسیار زیبا در ایالت آریزونا در کشور آمریکا.

جهانی پهناور و پرشکوه، چیزی مضحکتر از این نمی‌تواند باشد که انسانی روی ذرهٔ کوچکی به نام کرهٔ زمین، روبه‌روی آینه بایستد و سعی کند ارزش و معنا را در تصویر خویش پیدا کند؛ ولی جای بسی تأسف است که تنها خبر خوشی که دنیای پیشرفتهٔ کنونی دارد، دقیقاً چنین است.

اما این، آن مژده، یا انجیلی نیست که ایمان مسیحی را بشارت می‌دهد؛ بلکه انجیل این است، «تجلی *بشارت جلال* مسیح، که صورت خداست»؛ و آن جلال، بر ظلمتِ خودمحوریِ عبث و بیهودهٔ این جهان تابیده شده است (دوم قرنتیان ۴:۴). انجیل مسیحی دربارهٔ «جلال مسیح» است، نه دربارهٔ ما؛ و زمانی هم که تا حدی راجع به *ماست*، دربارهٔ این نیست که خدا ما را عزت نهد، بلکه دربارهٔ خداست که رحیمانه به ما توانایی می‌بخشد، تا از ارج نهادن به او، تا ابد لذت بریم.

اعلاترین عمل محبت‌آمیزی که عیسی می‌توانست برای ما انجام دهد، چه بود؟ مقصود نهایی و بالاترین نیکویی انجیل چه بود؟ رهایی[۲]؟ بخشش؟ عادل‌شمردگی[۳]؟ مصالحه[۴]؟ تقدیس شدن[۵]؟

---

[۲] مترجم: نجات آسمانی، از اسارت گناه، و غضب خدا بر گناهان ما.

[۳] مترجم: به این معنی است که حکم عدالت خدا بر گناهکاران، که مرگ است، به واسطهٔ عیسی مسیح بر صلیب اجرا شد؛ و خدا گناهان و تقصیرات گناهکارانی را که به عیسی مسیح چون خداوند و یگانه منجی‌شان ایمان می‌آورند، به حساب وی می‌گذارد؛ و قدوسیت و پاکی مسیح را به حساب گناهکاران گذاشته، آنها را بی‌تقصیر

فرزندخواندگی؟ آیا همهٔ این شگفتیهای عظیم، تنها به منظور امری عظیمتر نیست؟ امری نهایی؟ چیزی که عیسی آن را از پدرش درخواست کرد تا به ما عطا کند؟ «ای پدر، می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای، با من باشند در جایی که من می‌باشم؛ *تا جلال مرا* که به من داده‌ای، *ببینند*» (یوحنا ۲۴:۱۷).

انجیل مسیحی، «بشارت جلال مسیح» است. چون هدف نهایی‌اش این است که جلال مسیح را ببینیم و بچشیم؛ و آن را نمایان سازیم. زیرا جلال مسیح، چیزی جز جلال خدا نیست. جلال پسر خدا «که فروغ جلالش، و خاتم جوهرش بوده» است (عبرانیان ۳:۱). «و او (مسیح) صورت خدای نادیده است» (کولسیان ۱۵:۱). وقتی نور انجیل به قلب ما می‌تابد، «نور معرفت جلال خدا در چهرهٔ عیسی مسیح» است که می‌تابد. (دوم قرنتیان ۶:۴)؛ و هنگامی که «به امید جلال خدا فخر

و بدون جرم، و تبرئه شده اعلام می‌کند؛ و در حضور خویش، بدون گناه، و عاری از هر گونه عیب و نقص به شمار می‌آورد.

[۴] مترجم: انسان بدون ایمان به عیسی مسیح، به خاطر گناهانش، با خدای راستین در جنگ است؛ فقط با ایمان آوردن به مسیح، چون خداوند و نجات‌دهنده از غضب خدا بر گناه است که این جنگ به صلح مبدل می‌شود.

[۵] مترجم: عمل خدا در روند زندگی ایمانداران به مسیح است، که چنان که خود را به مسیح می‌سپارند، قدوسیت، پاکی، راستی، و اطاعت را از طریق روح‌القدس و کتاب‌مقدس، در زندگی روزانهٔ آنها حاصل می‌کند، تا ایشان را به سیرت پسرش؛ عیسی مسیح، در آورد.

می‌نماییم» (رومیان ۲:۵)، آن امید، «امید مبارک و تجلی جلال *خدای عظیم*، و نجات‌دهندهٔ خود *ما* عیسی مسیح» است (تیطس ۱۳:۲). جلال مسیح، جلال خداست (فصل دوم را مشاهده نمایید).

از یک نظر، وقتی مسیح به این جهان آمد، جلال خدا را کنار نهاد: «و الان تو ای پدر، مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو *داشتم*» (یوحنا ۵:۱۷). اما از نظر دیگر، در آمدنش بود که جلال خدا را آشکار نمود: «کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و *جلال او را دیدیم*، جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر» (یوحنا ۱۴:۱). از این‌رو در انجیل، «جلال خدا را در چهرهٔ عیسی مسیح» می‌بینیم و می‌چشیم (دوم قرنتیان ۶:۴)؛ و این‌گونه نگریستن، شفای زندگیهای آشفتهٔ ماست. «همهٔ ما چون با چهرهٔ بی‌نقاب، *جلال خداوند را* در آینه *می‌نگریم*، از جلال تا جلال به همان صورت *متبدل می‌شویم*» (دوم قرنتیان ۱۸:۳).

دعا

ای پدر پر جلال، این فریاد قلب ماست، که از جلال تا جلال متبدل گردیم؛ تا در رستاخیز، در آن پیروزی نهایی، کاملاً به سیرت پسرت؛ خداوندمان عیسی مسیح

درآییم. تا آن هنگام، مشتاقیم در فیض و شناخت خداوندمان، به ویژه شناخت جلالش رشد کنیم. می‌خواهیم او را به روشنی خورشید ببینیم؛ و به همان اندازه که از خواسته‌های دلخواهمان لذت می‌بریم، او را بچشیم. ای خدای پر از رحمت، قلب ما را به کلامت، و شگفتیهای جلالت متمایل گردان. ما را از دلمشغولی با امور کم‌اهمیت بازدار. چشم دلمان را بگشا تا آنچه را که هر روز، عالم هستی دربارهٔ جلال تو بیان می‌کند، ببینیم. ذهن ما را روشن کن تا جلال پسرت را در انجیل بنگریم. ما ایمان داریم که تو، یگانه پرجلالِ مطلقی؛ و کسی مثل تو نیست. بی‌ایمانی ما را مدد کن. سرگردانی تمایلات، و توجه بیش از حدِ ما را به امور کم‌اهمیت ببخش. به خاطر مسیح به ما رحم کن؛ و نقشهٔ عظیمت برای آشکار نمودن جلال فیضت را، در ما به تحقق رسان. در نام عیسی دعا می‌کنیم، آمین.

«آمین آمین به شما می‌گویم، که
پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود، من هستم.»

یوحنا ۸:۵۸

در ابتدا کلمه بود؛ و کلمه نزد خدا بود؛
و کلمه خدا بود.

یوحنا ۱:۱

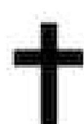
که در [مسیح] از جهت جسم،
تمامی پُریِ الوهیت ساکن است.

کولسیان ۲:۹

۲

عیسی جلال خداست

الوهیّت عیسی مسیح



وجود مسیح، به منظور بزرگ جلوه دادن ما نیست؛ وجود ما، به منظور لذت بردن از ارج نهادن به اوست. فرض این کتاب بر این است که شناخت جلال مسیح، هدف است؛ نه وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف دیگر. مسیح، پرجلال نیست، تا ما ثروتمند یا تندرست شویم. مسیح، پرجلال است، تا ثروتمند یا فقیر، بیمار یا سالم، در او خشنود باشیم.

اولین جلال خاص، که زیربنای بقیۀ جلالهای دیگر است، وجود داشتن ابدی و صِرفِ مسیح است. اگر آنچنان که باید، فقط در این امر تعمق نماییم، وزنۀ عظیمی که به منظور ایجاد تعادل است، به کشتی جان ما که به علت عدم تعادل، در حال وارونه شدن است، وارد شده، و به آن ثبات خواهد بخشید. صرف این واقعیت که «هستی» وجود دارد، چه بسا بزرگترین سّر از میان

همهٔ اسرار است. در مطلق بودن این واقعیت تعمق کنید. چیزی می‌بایست وجود می‌داشت، که هرگز به وجود نیامده است. بازمی‌گردیم، بازمی‌گردیم، به اعصار بی‌انتها بازمی‌گردیم. اما این‌طور نبود که هیچ‌چیز وجود نداشت. کسی بوده و هست که افتخار وجود داشتن، از ازل، همیشه، و تا به ابد را داراست. او هرگز هستی نیافت؛ و یا تحول پیدا نکرد. او صرفاً وجود داشت. این جلال مطلق و بی‌همتا، به چه کسی متعلق است؟

پاسخ، مسیح است؛ شخصی که دنیا او را عیسای ناصری می‌داند. یوحنای رسول؛ نویسندهٔ آخرین کتاب از کتاب‌مقدس، به مکاشفهٔ مسلمی دست یافت. او از خدا نقل‌قول کرده، می‌نویسد: «من هستم الف و یا، اول و آخر، می‌گوید آن خداوند خدا، که هست و بود و می‌آید، قادر عَلَی الاِطلاق» (مکاشفه ۱:۸). این مسیح نیست که سخن می‌گوید؛ بلکه خدای قادر مطلق است. او خود را «آلفا و اُمگا» می‌نامد؛ که اولین و آخرین حرف در الفبای زبان یونانی هستند. در این الفبا چیزی (یا هیچ‌چیز) نمی‌تواند قبل از آلفا بیان شود. به عبارتی، قبل از آلفا هیچ‌چیزی وجود ندارد؛ چیزی (یا هیچ‌چیز) هم نمی‌تواند بعد از اُمگا بیان شود. بعد از اُمگا هیچ‌چیزی وجود ندارد.

پس دربارهٔ خدا و واقعیت هستی نیز به همین شکل است. قبل از خدا و بعد از خدا هیچ‌چیز وجود ندارد. هر قدر هم به عقب

برگردید، یا به جلو پیش روید، او مطمئناً آنجاست. او واقعیت محض است. او افتخار وجود داشتن، از ازل، همیشه، و تا به ابد را داراست[1]. این جلال بی‌همتا، متعلق به اوست.

این معنی اصلی نام یهوه در عهدعتیق[2] است. بر فعل «بودن»[3] بنا شده است. وقتی موسی نام خدا را از او پرسید، «خدا به موسی گفت، هستم *آن که* هستم. به بنی‌اسراییل چنین بگو، اَهْیَه (هستم)، مرا نزد شما فرستاد» (خروج ۳:۱۴). خدا در کتاب اشعیا، «من هستم» را با دلالت بر واقعیت ابدی و مطلق — گذشته و حال و آینده — هویدا می‌کند. «یهوه می‌گوید که شما شهود من می‌باشید. تا دانسته، به من ایمان آورید و بفهمید که *من* او هستم؛ و *پیش از من* خدایی مصوّر نشده، و *بعد از من* هم نخواهد شد» (اشعیا ۴۳:۱۰). «من هستم» بودن، اول و آخر بودنِ محض است. نه «قبل» و نه «بعد.» صرفاً، «من هستم».

خدا این امر را در اشعیا ۴۴:۶ مکشوف می‌نماید، «خداوند پادشاه اسراییل، و یهوه صبایوت[4] که ولّی ایشان است چنین می‌گوید: «من *اول* هستم؛ و من *آخر* هستم، و غیر از من خدایی

---

[1] مترجم: یعنی خدا سرمدی است. خدای سرمدی یعنی خدایی که نه آغازی دارد و نه انتهایی. از ازل تا به ابد هست و وجود دارد. ازلی و ابدی است.

[2] مترجم: تورات و نوشته‌های انبیای قوم اسراییل.

[3] مترجم: قائم به ذات بودنِ خدا را می‌رساند.

[4] مترجم: سردار لشکرهای آسمانی.

نیست.» و باز در اشعیا ۱۲:۴۸، «ای یعقوب، و ای دعوت شدهٔ من اسراییل بشنو! من او هستم! من *اول* هستم، و *آخر* هستم.» این نام اوست: *یهوه*؛ یعنی، آن که مطلق، ازلی، ابدی، و فناناپذیر است. حرمت منحصربه‌فرد و جلال بی‌همتای *همواره وجود داشتن*، حتی در زمانی که هیچ‌چیز دیگری وجود نمی‌داشت، از آنِ اوست. بقای هیچ‌چیزی بیش از او نیست. این معنیِ خدا بودن است.

حال، این چه ارتباطی با مسیح دارد؛ کسی که او را عیسای ناصری می‌دانیم؟

از هر نظر به او مرتبط است. یوحنای رسول تقریباً در پایان مکاشفه‌اش، از مسیح نقل‌قول کرده، می‌نویسد: «و اینک به زودی می‌آیم. *من الف و یاء، و ابتدا و انتها، و اول و آخر هستم* . . . من عیسی، فرشتهٔ خود را فرستادم، تا شما را در کلیساها بدین امور شهادت دهم» (مکاشفه ۲۲:۱۲-۱۳،۱۶). این مسیح است که سخن می‌گوید، نه خدای پدر. باید توجه داشت که دو تن نمی‌توانند به اصطلاح، آلفا و اُمگا باشند، مگر اینکه آن دو تن، در ذات[۵]، یکی باشند؛ و مسلماً دو تن نمی‌توانند به عبارتی، اول و آخر باشند، جز اینکه هر دو، در ذات، یکی باشند. اما مسیح

[۵] مترجم: عیسی مسیح و خدای پدر، در ذات، یکی هستند؛ ولی در شخصیت و فردیت، متمایزند.

(که خودش را عیسی می‌نامد)، مدعی همان حرمت و جلالی شد که به خدای قادر مطلق تعلق دارد (مکاشفه ۱:۱۷–۱۸؛ ۸:۲ را نیز مشاهده نمایید).

مسیح حتی نام خدا؛ «*من هستم*» را، که از جلال منحصربه‌فردی برخوردار است، به خود گرفت. «عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم، که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود، من هستم»» (یوحنا ۸:۵۸). «الان این را به شما می‌گویم»، عیسی تقریباً در انتهای زندگی‌اش به شاگردانش فرمود، «قبل از اینکه اتفاق بیفتد، تا زمانی که روی دهد، باور کنید که *من هستم*» (یوحنا ۱۳:۱۹، ترجمهٔ نویسنده؛ یوحنا ۸:۲۴ را مشاهده کنید). هیچ انسانی نمی‌تواند عظیمتر از این دربارهٔ خویش سخن گوید. این گفته یا صحیح است، یا کفرگویی است. مسیح یا خدا بود؛ یا بی‌خدا.

یوحنا می‌دانست مسیح کدام‌یک است. «در ابتدا کلمه بود؛ و کلمه نزد خدا بود، و *کلمه خدا بود*؛ و کلمه جسم گردید . . . پسر یگانهٔ پدر» (یوحنا ۱:۱، ۱۴). عیسی مسیح؛ آن «کلمه»، «پسر یگانه» بود، نه خلق شده؛ یعنی در هیچ مقطعی از زمان خلق نشد، بلکه جاودانی است. دو شخص، چون یک خدا مد نظر هستند، نه دو خدا — «پسر یگانه» مولود شده از «پدر»، که دارای یک الوهیّت بنیادی هستند. این سرّی عظیم است؛ جز این

هم نمی‌توان انتظار داشت؛ و این چیزی است که خدا دربارهٔ خودش آشکار نموده است.

پولس رسول نیز از جلال بی‌همتایی که به مسیح تعلق داشت، آگاه بود. «مسیح به حسب جسم شد، که فوق از همه است؛ *خدای* متبارک تا ابدالاباد، آمین» (رومیان ۵:۹). با وجود این که «چون در *صورت خدا* بود، [او] *با خدا برابر بودن* را غنیمت نشمرد؛ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت» (فیلیپیان ۲:۶-۷). از این‌رو، «در وی از جهت جسم، *تمامی پُری الوهیّت* ساکن است» (کولسیان ۲:۹؛ و نیز ۱:۱۹ را مشاهده کنید)؛ و حال، ما مسیحیان در انتظار انسانی صِرف نیستیم، بلکه «تجلی جلال *خدای* عظیم، و *نجات‌دهندهٔ* خود ما عیسی *مسیح* را» انتظار می‌کشیم (تیطس ۲:۱۳؛ همچنین دوم پطرس ۱:۱ را هم مشاهده نمایید).

به این دلیل نویسندهٔ عبرانیان این‌چنین دلیرانه می‌گوید که همهٔ فرشتگان، مسیح را *می‌پرستند*. او در میان فرشتگانی که خدا را می‌پرستند، فرشته‌ای ارشد نیست؛ بلکه فرشتگان، او را چون خدا *می‌پرستند*. «و هنگامی که [خدا] نخست‌زاده[6] را باز به جهان می‌آوَرَد، می‌گوید که جمیع فرشتگان خدا او را پرستش

[6] مترجم: در زبان عبری و یونانی، بر ارجحیتِ مقام دلالت دارد، نه زمان به وجود آمدن.

کنند» (عبرانیان ۶:۱). چون او خالق همه است؛ و خودش خداست: [خدا] می‌فرماید «در حق پسر، *ای خدا* تخت تو تا ابدالاباد است . . . تو ای خداوند، در ابتدا زمین را بنا کردی» (عبرانیان ۸:۱، ۱۰). بدین‌گونه، پدر به الوهیّت پسر شهادت می‌دهد. او «که فروغ جلالش، و خاتم جوهرش بوده؛ و به کلمهٔ قوت خود، حامل همهٔ موجودات بوده» است (عبرانیان ۳:۱).

عیسی مسیح، خالق جهان است. عیسی مسیح، آلفا و اُمگا، و اول و آخر است. عیسی مسیح، کسی است که هرگز آغازی نداشت. او واقعیت مطلق است. افتخار بی‌نظیر و جلال بی‌همتای وجود داشتن، از ازل و همیشه، از آنِ اوست. او هرگز به وجود نیامد. مولود شدهٔ جاودانی بود. پدر از «فروغ جلالش، و خاتم جوهرش» (عبرانیان ۳:۱) در شخص پسرش، از ازل لذت برده است.

دیدن و چشیدن این جلال، هدف نجات ماست. «ای پدر، می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای، با من باشند در جایی که من می‌باشم؛ *تا جلال مرا* که به من داده‌ای، *ببینند*» (یوحنا ۲۴:۱۷). حظّ بردن از این حقیقت تا ابد، هدفِ آفریده شدن، و نجات یافتنمان است.

دعا

پدر جاودانی، تو هرگز آغازی نداشتی؛ و هرگز انتهایی نخواهی داشت. تو آلفا و اُمگا هستی. این را باور می‌کنیم، چون تو این را به ما مکشوف نموده‌ای. قلب ما با قدردانی از این می‌تپد، که تو چشمان ما را گشوده‌ای، تا ببینیم؛ و بدانیم که عیسی مسیح، پسر الهی و ابدی توست، مولود شده است؛ و مخلوق نیست؛ و اینکه تو ای پدر، و او که پسرت هست، در ذاتْ یک خدایید. به سبب ترس از اینکه با کلمات فانی و نابسنده، تو را بی‌حرمت کنیم، لرزه بر اندامان می‌افتد که حتی چنین حقایق پرشکوهی را بر لب آوریم. اما باید سخن گوییم، زیرا باید تو را بستاییم. سکوت، ما را شرمسار خواهد ساخت. اگر سکوت نماییم، سنگها خود فریاد خواهند برآورد. تو باید در جهانی که خلق کرده‌ای، برای آن که هستی ستایش شوی؛ و ما باید تو را شکر گوییم، چون ما را آفریده‌ای، تا جلال عیسی مسیح؛ پسرت را بچشیم و ببینیم. بلی، تا او را بشناسیم! پدر، مشتاقیم او را بشناسیم. فکرهای کم‌ارزش دربارهٔ مسیح را از ذهنمان دور کن. جانهای ما را با روح مسیح، و همهٔ عظمتش اشباع نما. ظرفیتمان را افزایش

ده، تا در همهٔ آنچه در او برای ما هستی، خشنود باشیم. در آن مقطع که جسم و خون عاجز است، تو مسیح را به ما مکشوف نما؛ و توجه و تمایلات ما را به حقیقت و زیبایی پسر پرجلالت متمرکز کن؛ و عطا فرما که چه دارا باشیم، چه فقیر، چه بیمار، چه سالم، او ما را تبدیل نماید؛ و بازتابی از کمال او در دنیا گردیم. در نام عیسی دعا می‌کنیم، آمین.

دیدم برّه‌ای چون ذبح‌شده

ایستاده است؛ و

هفت شاخ و هفت چشم دارد.

مکاشفه ۵:۶

۳

شیر و برّه

کمال عیسی مسیح



شیر به خاطر قدرت درندگی و ظاهر سترگش قابل تحسین است، برّه برای ملایمتش؛ و برای اینکه همچون خدمتگزاری، الیافِ پوشاک ما را تأمین می‌کند. اما حتی ستودنی‌تر از این، برّهٔ شیرمانند و شیرِ برّه‌مانند است. همان‌طور که بیش از ۲۵۰ سال قبل، جاناتان ادواردز[۱] به این نکته اشاره کرد، آنچه مسیح را پرجلال می‌سازد، «تلفیق تحسین‌برانگیز کمالات ناهمسان اوست».

به عنوان مثال، ما مسیح را به سبب متعال بودنش تحسین می‌کنیم، ولی حتی بیشتر، او را می‌ستاییم، چرا که تعالی عظمتش، درآمیخته با تسلیم شدن به خداست. از او در شگفتی

[۱] مترجم: Jonathan Edwards – واعظ و الهیدان نامدار آمریکایی (۱۷۵۸-۱۷۰۳ میلادی).

هستیم؛ زیرا عدل سازش‌ناپذیرش، با رحمت آمیخته است. ملایمت وی، شکوه و ابهتش را مطبوع نموده است. *با* خدا در ذاتْ برابر است، ولی حرمتی ژرف و بسیار *برای* خدا قایل است. هرچند لایق همهٔ نیکوییهاست، در تاب آوردن شرارتی که به او ورزیدند، صبور بود. حاکمیت مطلقش بر دنیا، با روح اطاعت و تسلیم به ارادهٔ خدا آراسته است. کاتبان[۲] مغرور را با حکمتش مبهوت نمود، اما آن‌قدر ساده بود که بچه‌ها دوستش داشته باشند. می‌توانست با کلامی، طوفان را آرام کند؛ اما بر سر سامریان صاعقه فرود نیاورد؛ و یا خودش از صلیب پایین نیامد. جلال مسیح، امر ساده‌ای نیست؛ به هم پیوستنِ ناهمسان‌ترینِ ویژگیها، در یک شخص است. کتاب مکاشفه در عهدجدید[۳] می‌فرماید: «آن *شیری* که از سبط یهودا، و ریشه داود است، غالب آمده است، تا کتاب و هفت مُهرش را بگشاید» (۵:۵). مسیحِ شیرمانندِ پیروز، آمادهٔ گشودن طومار تاریخ است.

اما در آیهٔ بعدی چه می‌بینیم؟ «و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، *برّه‌ای* چون ذبح‌شده ایستاده است؛ و هفت شاخ و هفت چشم دارد، که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند» (آیهٔ ۶). پس آن شیر، برّه است؛

[۲] مترجم: فُقها و معلمان شریعت یهود.

[۳] مترجم: انجیل مقدس و رساله‌های رسولان عیسی مسیح.

حیوانی ضعیف و بی‌آزار و بی‌تکلّف، که به سادگی طعمه قرار می‌گیرد؛ پشم‌چینی شده عریان می‌گردد، تا پوشاکمان را تأمین کند؛ و کشته می‌شود، تا خوراکمان را فراهم نماید. بنابراین مسیح، شیری برّه‌مانند است.

شیر یهودا فاتح گشت، چون مشتاق بود نقش برّه را ایفا کند. او در یکشنبهٔ نخل، مانند پادشاهی که به سوی تخت سلطنت می‌آید، به اورشلیم آمد؛ و در جمعهٔ نیک، مثل برّه‌ای، به جهت سلاخی از اورشلیم خارج شد. مانند شیری که طعمه‌اش را می‌بلعد، دزدها را از معبد بیرون راند؛ و سپس در آخر همان هفته، گردن شاهانه‌اش را به چاقو سپرد؛ و شیر یهودا را مانند برّهٔ قربانی، سلاخی کردند.

اما چه نوع برّه‌ای؟ مکاشفه ۵:۶ می‌فرماید، «برّه‌ای چون ذبح‌شده ایستاده [بود]؛ و هفت شاخ دارد.» به دو نکته توجه کنید. نخست اینکه آن برّه «ایستاده»؛ و مثل قبل در توده‌ای از خون، روی زمین نیفتاده است. بله، ذبح شده بود. ولی اکنون ایستاده — در نزدیکترین محدوده، کنار تخت پدر آسمانی ایستاده است.

دوم اینکه، آن برّه هفت شاخ دارد. شاخ در سراسر کتاب مکاشفه، نماد توانایی و قدرت است (۳:۱۲؛ ۱:۱۳؛ ۳:۱۷، ۱۲)، همچنین که در عهدعتیق (تثنیه ۱۷:۳۳؛ مزمور ۲:۱۸؛ ۹:۱۱۲)؛ و عدد هفت، حاکی از پُری و کاملیت. پس این برّه‌ای معمولی

نیست. او از مردگان زنده شده؛ و در قوت هفتگانهٔ خویش، کاملاً قدرتمند است. او در واقع، برّه‌ای شیرمانند می‌باشد.
این حقیقت را ترسان و لرزان، وقتی در مکاشفه ۱۶:۶ مشاهده می‌کنیم؛ که انسانها به کوهها و صخره‌ها بانگ می‌زنند، «بر ما بیفتید؛ و ما را مخفی سازید، از غضب برّه.» و نیز در مکاشفه ۱۴:۱۷، «ایشان با برّه جنگ خواهند نمود؛ و برّه بر ایشان غالب خواهد آمد، زیرا که او ربّ‌الارباب و پادشاه پادشاهان است».
بنابراین مسیح، شیر برّه‌مانند و برّهٔ شیرمانند است. این جلال اوست؛ «تلفیق تحسین‌برانگیز کمالات ناهمسان».
ما ضعیف و ناتوانیم، ولی مشتاقیم به عظمت و بزرگی برسیم؛ و تلفیق پرجلالی که از آن نام برده شد، کاملاً با این ناتوانی، و در عین حال اشتیاقمان همخوانی دارد؛ و از این سبب است که آن تلفیق پرجلال، درخشان‌تر به چشم می‌آید. عیسی می‌فرماید، «بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران؛ و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید؛ و از من تعلیم یابید، زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم» (متی ۱۱:۲۸-۲۹). نرمی و فروتنیِ برّه‌مانندِ این شیر است که ما را در خستگی و ناتوانی‌مان به خود جلب می‌کند؛ و به این دلیل او را دوست داریم. اگر روش او مانند نیروی دریایی بود، که افراد قوی را برای خدمت برمی‌گزینند، از آمدن به نزد او ناامید می‌گشتیم.

اما این ویژگی ملایمت، به تنهایی پرجلال نخواهد بود. نرمی و تواضع شیرِ برّه‌مانند، در کنار اقتدار جاودانه و نامحدود برّهٔ شیرمانند است که می‌درخشد. تنها این حالت، با اشتیاق ما برای عظمت و بزرگی جور درمی‌آید. بله، ما ضعیف و خسته و گرانبار هستیم. اما دست‌کم، هر انسانی هر از گاه در دل و فکرش این رویا را می‌پروراند، که در زندگی هدف و مقصودی عظیم داشته باشد. در مورد این رویا، عیسی فرمود، «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین، به من داده شده است. پس رفته، همهٔ امتها را شاگرد سازید؛ و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم» (متی ۱۸–۲۰:۲۸).

آن برّهٔ شیرمانند، ما را می‌خواند تا از اقتدار مطلقی که خودش بر همهٔ واقعیتهای جهان هستی دارد، دلگرم شویم؛ و به ما یادآوری می‌کند که با همهٔ آن اقتدار، تا انقضای عالم با ما خواهد بود. این چیزی است که مشتاقش هستیم — یک قهرمان، رهبری شکست‌ناپذیر. با اینکه انسانهایی صرفاً فانی هستیم، اما پیچیدگیهایی هم داریم. قابل ترحمیم، اما یک دنیا شورمندی داریم. ضعیفیم، اما رویای انجام خارق‌العاده‌ها را در سر می‌پرورانیم. گذراییم، ولی ابدیت در قلبمان مکتوب است. پس چون تلفیق کمالات ناهمسان مسیح، کاملاً با پیچیدگیهای ما تطابق دارد، جلالش درخشانتر می‌تابد.

پیشتر از این، شیرِ برّه‌مانند تحت ظلم و آزار و اذیت قرار گرفت. رهسپار سلاخی شد؛ و مانند گوسفندی که در مقابل پشم‌چینندگانش ساکت است، دهانش را نگشود (اشعیا ۵۳:۷). اما او در واپسین روز چنین نخواهد بود. شیر برّه‌مانند، برّهٔ شیرمانند خواهد شد؛ و با وقار ملوکانه‌اش، بر جایگاهش در کنارهٔ دریاچهٔ آتش خواهد ایستاد، جایی که دشمنان ناتوبه‌کارش «معذّب خواهند شد، در نزد فرشتگان مقدس، و در حضور برّه، تا ابدالاباد» (مکاشفه ۱۴:۱۰–۱۱).

دعا

خدای قادر مطلق و پر از رحمت، ما در بازتاب قدرت و رحمت تو در پسرت؛ خداوندمان عیسی مسیح، وجد می‌نماییم. در قدرت شیرمانند او، و نرمیِ ملایمت برّه‌مانندش شادی کرده، از ترکیب بی‌مانند کمالات او دلگرم می‌شویم. این ما را خاطرجمع می‌سازد که کسی مثل او نیست؛ و او انسانی صِرف، مانند دیگران نیست. آه! در بی‌تفاوتیِ بی‌مُحابایمان، به ما عطا کن تا در حضور شیر یهودا به لرزه درآییم؛ و خود را تحت قدوسیت بی‌امانش فروتن کنیم؛ و در شکستگی و ترسمان، ما را اجابت فرما، تا از برّهٔ شیرمانند دلیری

کسب کنیم. آه، چقدر به تمامی مسیح نیازمندیم! چشم ما را بگشا، تا پُری کمال او را ببینیم. تصویرهای ناموزون و نابهنجار از پسرت را، که پرستشمان را ضعیف، و اطاعتمان را سست می‌کند، بِزُدای. باشد که قدرت آن شیر، و محبت آن برّه، ایمان ما را در مسیح تزلزل‌ناپذیر گرداند. پس ما را از رویاهای جزیی و تصمیمات مردد و نقشه‌های بی‌ثبات رهایی ده. ما را جرأت بخش و قوی گردان. با محبتی بی‌امان و متواضع، ما را به محبت ورزیدن وادار. بگذار در اطمینان شیر یهودا سهیم شویم که او را عزم بخشید، تا مانند برّه‌ای جان دهد؛ و در شادی جاودانه برخیزد؛ و در این همه، عطا کن که همگان بتوانند جلال مسیح را ببینند؛ و تو به واسطهٔ او حرمت نهاده شوی. در نام عیسی دعا می‌کنیم، آمین.

«خدا، خدای تو،

تو را به روغن شادمانی،

بیشتر از رفقایت مسح کرده است.»

عبرانیان ۹:۱

«آفرین ای غلام نیک متدیّن . . .

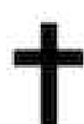
به شادی خداوند خود داخل شو.»

متی ۲۱:۲۵

۴

شادی فناناپذیر

وجد و شادی عیسی مسیح



وقتی غریق‌نجاتی، شما را به عنوان مثال از امواج اقیانوس اطلس نجات می‌دهد، فرقی به حالتان نمی‌کند که او محزون، یا شاد باشد؛ و لحظه‌ای که خانواده‌تان را در ساحل در آغوش می‌گیرید، باز هم فرقی به حالتان نمی‌کند که آن غریق‌نجات در چه حالت روحی به سر می‌برد. اما در مورد نجاتی که عیسی عطا می‌کند، وضعیت خیلی متفاوت است. عیسی ما را برای خانواده‌مان نجات نمی‌دهد، بلکه برای خودش. اگر او محزون باشد، نجات ما غم‌انگیز خواهد بود؛ و چنین نجاتی، نجاتی عظیم نیست.

عیسی خودش — و آنچه خدا در او، برای ماست — پاداش عظیم ماست، نه چیزی کمتر از آن. «من نان حیات هستم؛ کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود . . . هر که تشنه باشد، نزد

من آید و بنوشد» (یوحنا ۶:۳۵؛ ۷:۳۷). نجات، صرفاً بخشش گناهان نیست؛ بلکه بیشتر، مشارکت با عیسی است (اول قرنتیان ۱:۹). بخشش، هر مانعی را از سر راه برمی‌دارد، تا این مشارکت بتواند واقع شود. حال اگر این مشارکت، کاملاً خشنودکننده نباشد، پس نجاتی عظیم رخ نداده است. اگر مسیحْ محزون، یا حتی در کمال خونسردی، بی‌اعتنا و بی‌تفاوت باشد، زندگی ابدی ما، حسرتی بسیار بسیار طولانی خواهد بود.

اما *جلال* و *فیض* عیسی این است که او از شادی فناناپذیری برخوردار است؛ و همواره شاد خواهد بود. من می‌گویم این *جلال* اوست، زیرا اندوه، پرجلال نیست؛ و می‌گویم این *فیض* اوست، چون بهترین چیزی که به ما بخشیده، شادی خویش است. «این را به شما گفتم، تا خوشی *من* در شما باشد؛ و شادی شما کامل گردد» (یوحنا ۱۵:۱۱؛ همچنین ۱۷:۱۳ را نیز مشاهده کنید). از رأفت وافر عیسی به دور خواهد بود که صرفاً *شادی ما* را تا آخرین حدش افزایش دهد؛ و سپس ما را از شادی خویش محروم سازد. توان ما برای شاد بودن، بسیار محدود است. بنابراین مسیح، نه تنها خودش را چون هدف الهی شادی ما ارزانی می‌کند، بلکه از توان خود نیز به ما می‌بخشد، تا ما شاد باشیم؛ و بتوانیم با همان شادیِ خدا، از او لذت ببریم. این جلال است و این فیض است.

محزون بودن، پرجلال نیست. از این‌رو، مسیح هرگز محزون نبوده؛ او از ازل، انعکاس شادمانی بیکران خدا بوده است. حکمت خدا، در امثال سلیمان ۸:‏۳۰ می‌فرماید، «آن‌گاه نزد او معمار بودم؛ و روزبه‌روز شادی می‌نمودم؛ و همیشه به حضور او اهتزاز می‌کردم.» مسیحِ جاودانه، کارگزارِ شاد و همترازِ خدا در خلقت، همواره در حضور خدا شادی می‌نمود؛ و همواره مسرّت خدا بود. این شادی را دوچندان بیشتر در عهدجدید نیز مشاهده می‌کنیم.

در عبرانیان ۱:‏۸–۹، چنین حیرت‌انگیز، خدا با پسر یگانهٔ خود است که سخن می‌گوید؛ نه با فرشتگان: «ای خدا، تخت تو تا ابدالاباد است؛ عدالت را دوست، و شرارت را دشمن می‌داری. بنابراین خدا، خدای تو، تو را به روغن *شادمانی*، بیشتر از رفقایت مسح کرده است.» عیسی مسیح، شادترین فرد در عالم است. وجد و شادی او بیشتر از شادی همهٔ فرشتگان آسمان است. او شادی استوار، قدوس، و بیکران پدرش را به کمال منعکس می‌کند.

علاوه بر این، پطرس در اعمال رسولان ۲:‏۲۵–۳۱، مزمور ۱۶ را در اشاره به مسیح به کار می‌برد: «خداوند را همواره پیش روی خود دیده‌ام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛ از این سبب، دلم *شاد* گردید و زبانم به *وجد آمد* . . . زیرا که نَفْس

مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت؛ و اجازت نخواهی داد که قدوس تو فساد را ببیند . . . و مرا از روی خود به خرمی سیر گردانیدی.» مسیحِ قیام کرده، سایه‌های مرگ را خواهد برانداخت؛ و با همان شادمانیِ خدا، شاد خواهد بود. جلال مسیح، شادی فناناپذیر، ابدی و بیکران او در حضور خداست. ولی اگر محزون بودن، پرجلال نیست، لودگی هم پرجلال نیست. خوشدلیِ همراه با بی‌خیالی در تالار ضیافتی مجلل، با شادی خفقان‌ناپذیر یک زندانی سیاسی، یکی نیست. یکی بی‌محتوا و بی‌مزه است، دیگری فاتح و پیروز. یکی لودگی است، دیگری پرشکوه. یکی لبخندی است که از درد و رنج بی‌اطلاع است؛ و این‌گونه لبخندهای مصنوعی، کسی را یک کشیش خوب، و یا نجات‌دهنده‌ای عظیم نمی‌سازد؛ اما شادیِ مسیح، یک شادی مصنوعی نیست، که از درد و رنج بی‌خبر باشد. بدین علت، مسیح حقیقتاً نجات‌دهنده‌ای عظیم است.

از این‌رو این مردْ صاحبِ شادی فناناپذیر، «صاحب غمها، و رنجدیده» بود (اشعیا ۳:۵۳). «نَفْسِ من از غایت اَلَم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده، با من بیدار باشید» (متی ۳۸:۲۶). این «کاهن اعظم بزرگ»، در همدردی با ما در ضعفهایمان ناتوان نیست؛ زیرا همچون انسانی مثل ما، به هر شکلی آزمایش شد (عبرانیان ۱۴:۴-۱۵). با آنانی که گریستند،

اشک ریخت (یوحنا ۳۵:۱۱)؛ و با آنانی که شاد بودند، شادی نمود (لوقا ۲۱،۱۷:۱۰). گرسنه شد (متی ۲:۴)، خسته شد (یوحنا ۶:۴)، ترک شد (متی ۵۶:۲۶)، به او خیانت شد (متی ۴۵:۲۶)، تازیانه خورد (متی ۲۶:۲۷)، ریشخند شد (متی ۳۱:۲۷)؛ و مصلوب گردید (متی ۳۵:۲۷).

شادی پایدار و استوار به این معنی نیست که فقط شادی و خوشی باشد. پس آیا او میان شادی و اندوه در کشمکش بود؟ آیا جان پرجلالی که لایتناهی است، می‌تواند متلاطم باشد؟ بله، متلاطم؛ اما نه گسسته و از هم جدا شده. مسیح پیچیده بود، اما مغشوش نبود. نُتهای ناهمگونی در موزیک جان او وجود داشت، ولی حاصلش یک سمفونی بود. فرمانده‌ای که رزم‌آرایی پیچیده‌ای را در جنگ ترتیب می‌دهد، شاید به دشمن فرصت دهد تا به پیروزیهای تاکتیکیِ ظاهری و موقت دست یابد، ولی این فرصت، فقط بدان منظور است که آن فرمانده در انتها خود به پیروزی عظیمتری نایل شود؛ و نشانهٔ نابسامانیِ ذهن او نیست. بلکه برای کسانی نابسامانی به نظر می‌رسد که تنها قسمتی از میدان جنگ را نظاره می‌کنند. اما این آشفتگیِ ظاهری، عزت و فخر آن فرمانده است. اقیانوس آرام، شاید دچار هزاران طوفان شود، ولی از فاصلهٔ یکصد مایلی از آسمان، یک تودهٔ عظیم، عمیق، آرام و پرشکوهِ آب است که گویی تمامی ندارد.

شادی فناناپذیری، عیسی را در طی دردهای جانکاهش در باغ جتسیمانی و تپهٔ جلجتا پابرجا نگه داشت. «به جهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، [او] بیحرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید؛ و به دست راست تخت خدا نشسته است» (عبرانیان ۲:۱۲)؛ و آن شادی که او را به طور همه جانبه بر پا نگه می‌داشت، چه بود؟ آن شادی، شادی دریافت پرستش از سوی آنانی بود که او به خاطر آنها بر صلیب جان داد، تا ایشان را رستگار، و در خدا شاد سازد. شبانِ نیکو که برای یافتن یک گوسفند گمشده شادی می‌کند (متی ۱۳:۱۸)، چقدر بیشتر برای گروه عظیم و بی‌شمار نجات‌یافتگان چنین شادی می‌نماید!

آیا در این حقیقت، درسی نهفته است که به ما بیاموزد چگونه باید رنج ببینیم؟ آیا تابحال توجه کرده‌اید که ما نه تنها باید از رنج خداوند سرمشق بگیریم، بلکه از *شادی* خداوند در آن نیز؟ پولس به کلیسای تسالونیکیه می‌نویسد، «شما به خداوند اقتدا نمودید؛ و کلام را در زحمتِ شَدید، با خوشیِ روح‌القدس پذیرفتید» (اول تسالونیکیان ۶:۱). این شادی خداوند بود که در زحمات شدید، آن کلیسای جوان را لبریز نمود.

اکنون در روزگار ما، رنج و زحمت دیدن، یک فراخوان است. آیا به سبب مسیح پذیرای رنج خواهیم بود؟ نه حزن و اندوه، بلکه رنج. آیا به فراخوان عبرانیان ۱۳:۱۳ گوش خواهیم داد،

«عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم»؟ پاسخ به این وابسته خواهد بود که برای ما شهر خدا مطلوبتر است، یا شهر انسان؟ آیا پاسخ خواهیم داد، «در اینجا شهری باقی نداریم؛ بلکه آینده را طالب هستیم» (عبرانیان ۱۴:۱۳) یا به خوشیهای زودگذر مصر دل خواهیم بست؟ (عبرانیان ۲۵:۱۱-۲۶)

برای کسانی که شادی عیسی را چشیده‌اند، مطمئناً هیچ‌چیز گیراتر از آن امید عالی نیست که در نهایت از او بشنوند، «آفرین ای غلام نیکِ متدیّن . . . به شادی خداوند خود داخل شو» (متی ۲۱:۲۵). شهر خدا شهر شادی است؛ و آن شادی، شادی فناناپذیر مسیح است.

دعا

پدر، این تسلی عظیمی برای ماست که تو و پسرت هرگز لوده و هرگز محزون نیستید. ما در این حقیقت مسرور هستیم که تو بدون اینکه نسبت به درد ما عاری از احساس باشی، قادری بی‌اندازه شاد باشی. ما در شگفتیم که نور شادی عیسی، رنگین‌کمانی در اشکهای صورتش به وجود می‌آوَرَد. مشتاقیم این‌گونه باشیم. می‌خواهیم در شادی ایمانمان، قوی و نامتزلزل باشیم. اما نمی‌خواهیم نسبت به اندوه گناه خودمان، یا درد و

رنجِ مشقّت دیگران بی‌اعتنا باشیم. خدایا، هدف پسرت را در وعدهٔ اینکه خوشی او در ما، و خوشی ما کامل باشد، در ما به تحقق رسان. میوهٔ روح‌القدس — شادی — را در زندگی‌مان شکوفا نما. صبحگاهان، ما را با محبت مستحکمت خشنود ساز، که در تو شادی کنیم و مسرور باشیم. جانهای خفتهٔ ما را از خواب سستی و بی‌توجهی بیدار کن. ولِرمی قلبمان را دور نما. بِدم بر شعلهٔ غیرت، برای جلال نامت. باشد مسیح با شادی فناناپذیرش، آن‌چنان در قلب ما ساکن شود که روزبه‌روز، بیشتر و بیشتر به سیرت شاد او تبدیل شویم؛ و بدین‌ترتیب، برای مردم بی‌امید، که در پیِ شادی دنیوی هستند، مردمی که نمی‌دانند تشنهٔ جلال شادی خدا در عیسی مسیح هستند، منزلگاهی برای پناه آوردن و جان بخشیدن ابدی گردیم. در نام او دعا می‌کنیم، آمین.

نَبُود گل و گیاهی
که نکند عیان جلالت
خَزد ابر و وزد طوفان
ز تخت تو با یک فرمان
آیزک واتز
«قدرت عظیم خدا را می‌سرایم»

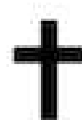
«این کیست که باد و دریا هم
او را اطاعت می‌کنند؟»
مرقس ۴:۴۱

۵

امواج و بادها

هنوز صدای او را می‌شناسند

قدرت عیسی مسیح



در ماه جولای ۱۹۹۵، من، همسرم نوئل و دو فرزندمان که در مسیر مستقیم گردباد اِرین در شهر پِنسیکُلای فلوریدا قرار داشتیم، دور از پنجره‌ها روی زمین چمباتمه زده بودیم؛ که یک درخت کاج تنومند قدیمی، فرو افتاد و کُنج اتاق خوابمان را شکافت. زمانی که در مرکز طوفان قرار گرفتیم، در آرامش کاملی که ناشی از قرار گرفتن در مرکز طوفان بود، از خانه خارج شدیم. حدود بیست دقیقه بعد، به علت ادامه یافتن طوفان، دوباره پناه گرفته بودیم؛ که در همان حال طوفان دودکشها را به زمین می‌انداخت؛ و ماشینها را زیر شاخه‌های

درختان بلوط که به ضخامت درختان کهن صد ساله بودند، لِه می‌کرد.

خدا به ساحل آمد —

صورت و پایمان را تاب تحمل نبود؛ تحمل ترکش نافذ ماسه‌ها را.

خدا به ساحل آمد —

نخلهای در پیچ و تاب، شاخه فکندند برایش.

خدا به خشکی آمد —

صد ساله کاج و بلوط، مگنولیای کهن،

قد افراشته سوی او،

نزدش بر خاک افتادند.

خدا ایستاد و دمید —

ترسیده از جلالش،

پنهان شدیم در خفا.

لحظهٔ وقوع طوفان، در رویارویی با قدرت محضی که جلوداری نداشت، لحظه‌ای سرشار از پرستش بود، ولی دل را هم آشوب می‌کرد. تلفات آن طوفان جانکاه بودند؛ اگرچه مانند ویرانی طوفان میچ در سال ۱۹۹۸، در هندوراس نبود؛ که جان ۱۰۰۰۰ نفر را گرفت؛ و در مقایسه، کوچکتر از گردبادی بود که در ۳۰ آپریل ۱۹۹۱، جان ۱۳۱۰۰۰ نفر را در بنگلادش گرفت؛ و نُه

میلیون بی‌خانمان بر جای گذاشت. شما تحت ویرانی ناشی از چنین طوفانی، دو انتخاب دارید: پرستش یا لعنت.
این باد بود که ده فرزند ایوب را کشت. «باد شدیدی از طرف بیابان آمده، چهار گوشهٔ خانه را زد؛ و بر جوانان افتاد، که مردند» (ایوب ۱۹:۱). وقتی دُملها به این حادثه اضافه شدند، همسر ایوب گفت، «خدا را ترک کن و بمیر» (ایوب ۹:۲). اما واکنش ایوب به مرگ فرزندانش متفاوت بود: «ایوب برخاسته، جامهٔ خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین افتاده، *سجده* کرد؛ و گفت، خداوند داد و خداوند گرفت؛ و نام خداوند متبارک باد» (ایوب ۱:۲۰-۲۱)؛ و زمانی که دُملها بر غم او افزودند، به همسرش گفت: «آیا در واقع نیکویی را از خدا بپذیریم و مشقّت را نپذیریم؟» (ایوب ۲:۱۰، ترجمهٔ نویسنده). هم نیکویی، و هم مشقّت، نه فقط یکی‌شان کار خداست؛ و ما را برمی‌انگیزند تا خدا را پرستش کنیم. بعداً، اِلیهو این را آشکارا در کتاب ایوب بیان می‌کند: «از برجهای جنوب گردباد می‌آید . . . و سحاب، [برق خدا] را پراکنده می‌کند؛ و آنها به دلالت او به هر سو منقلب می‌شوند، تا هر آنچه به آنها امر فرماید، بر روی تمامی ربع مسکون به عمل آورند. خواه آنها را برای تأدیب بفرستد، یا برای رحمت . . . بایست؛ و در اعمال عجیب خدا تأمل کن» (ایوب ۳۷:۹-۱۴).

مزمور ۲۹ شگفتی رعد و برق را بررسی کرده؛ و آن را گرامی می‌دارد. «خدای جلال رعد می‌دهد . . . آواز خداوند با جلال است. آواز خداوند سروهای آزاد را می‌شکند. آواز خداوند جنگل را بی‌برگ می‌گرداند؛ و در هیکل او جمیعاً جلال را ذکر می‌کنند» (مزمور ۲۹:۳-۵، ۹).

این جلال خداست که بازوی پرتوانش را در باد و تندر آشکار می‌نماید. «خداوند بزرگ است . . . هر آنچه خداوند خواست، آن را کرد؛ در آسمان و در زمین . . . [او] برقها را برای باران می‌سازد؛ و بادها را از مخزنهای خویش بیرون می‌آورد» (مزمور ۱۳۵: ۵-۷). «خداوند را از زمین تسبیح بخوانید، ای نهنگان و جمیع لجّه‌ها. ای آتش و تگرگ و برف و مه و باد تند، که فرمان او را به‌جا می‌آورید» (مزمور ۱۴۸:۷-۸). جسم آیزک واتز[1] بر زمین بود؛ ولی روحش در آسمان سِیر می‌کرد، هنگامی که سرایید، «خَزد ابر و وزد طوفان، ز تخت تو با یک فرمان».

بنابراین، تعجب‌آور نیست که وقتی مسیح به این جهان آمد، کل طبیعت در مقابل اقتدارش سر فرود آوردند. او به باد فرمان داد و باد اطاعت کرد؛ و وقتی شاگردانش این را دیدند، متحیر شدند؛ و سپس او را پرستیدند. «که ناگاه طوفانی عظیم از باد

---

[1] مترجم: سرایندهٔ نامدار مسیحیِ انگلیسی تبار، که سرودهای روحانیِ بسیاری را سراییده است (۱۷۴۸-۱۶۷۴ میلادی).

پدید آمد؛ و امواج بر کشتی می‌خورد . . . در ساعت [عیسی] برخاسته، باد را نهیب داد و به دریا گفت، ساکن شو و خاموش باش! که باد ساکن شده، آرامی کامل پدید آمد . . . [شاگردان] بینهایت ترسان شده، به یکدیگر گفتند: این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت می‌کنند؟» (مرقس ۴:۳۷-۴۱).

آب بیش از یک حالت از عیسی اطاعت کرد. زمانی که عیسی فرمان داد، گویی که آب، زیر پایش جامد گشت؛ و او بر روی آن راه رفت. وقتی شاگردان این را دیدند، «او را پرستش کرده گفتند، فی‌الحقیقه تو پسر خدا هستی» (متی ۱۴:۳۳). زمانی دیگر، در جشن عروسی در دهکدهٔ قانا، به آب فرمان داد؛ و آب به شراب تبدیل شد. یوحنا در واکنش به این امر می‌گوید، او «جلال خود را ظاهر کرد؛ و شاگردانش به او ایمان آوردند» (یوحنا ۲:۱۱). باد و آب، هرچه خداوند عیسی به آنها بگوید، انجام می‌دهند. آرام شو؛ وزن را تحمل کن؛ شراب شو! مسیح، قوانین طبیعی را به وجود آورد؛ و آن قوانین به دستور اوست که تغییر می‌کنند.

مسیح نه فقط ترکیب همه‌چیز را آفرید (یوحنا ۱:۳؛ کولسیان ۱:۱۶؛ عبرانیان ۱:۲)، بلکه هستیِ آنها نیز در سراسر کل عالم، لحظه به لحظه با ارادهٔ او حفظ می‌شود. او «به کلمهٔ قوت خود، حامل همهٔ موجودات بوده» (عبرانیان ۱:۳). «در وی همه‌چیز

قیام دارد» (کولسیان ۱:۱۷). عیسی مسیح، نخست به واقعیت معنا بخشیده؛ و هر لحظه، آن را شکل می‌دهد.

از تب و مرگ و میر و ماهیان، تا خوراک و درختان انجیر؛ هر جا را که بنگرید، مسیح سرور مطلق همهٔ عناصر مادی است. با یک کلام به مرده فرمان می‌دهد که دوباره زنده شود. «ای ایلعازر، بیرون بیا» (یوحنا ۱۱:۴۳). «ای جوان، تو را می‌گویم برخیز» (لوقا ۷:۱۴). «طَلیتا قومی، که معنی آن این است، ای دختر، برخیز!» (مرقس ۵:۴۱). تب را نهیب داد؛ و تبِ مادر زن پطرس قطع شد (لوقا ۴:۳۹). ترتیبی داد تا یک ماهی، سکه‌ای را ببلعد؛ و سپس با قلابِ پطرس به دام بیفتد (متی ۱۷:۲۷). پنج قرص نان گرفت و به پنجهزار تن خوراک داد (متی ۱۴:۱۹-۲۱)؛ و درخت انجیری را لعن کرده، خشکانید (مرقس ۱۱:۲۱).

حال، یک انتخاب داریم؛ پرستش یا لعنت. جماعتی که کنار قبر ایلعازر[۲] ایستاده بودند، حرفشان درست بود، ولی دلشان در راستی نبود. آنها گفتند، «آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟» (یوحنا ۱۱:۳۷). پاسخ، مثبت است؛ اما عیسی آمدن خود را به منزل ایلعازر، به گونه‌ای تنظیم نمود که بگذارد دوستش بمیرد. او دو روز صبر

---

[۲] مترجم: ایلعازر، یکی از دوستان عیسی مسیح بود، که واقعهٔ مرگ او، در انجیل یوحنا فصل ۱۱ ثبت شده است.

کرد؛ آن‌گاه فرمود، «ایلعازر مرده است؛ و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم، تا ایمان آرید» (یوحنا ۱۱:۱۴-۱۵). بله، او می‌توانست وی را نجات دهد. درست همان‌طور که می‌توانست فرزندان ایوب را رهایی بخشد؛ و می‌توانست با فرمان دادن به طوفان «میچ» که به دریا بازگردد، بیش از ده هزار نفر را در هندوراس و گوآتمالا نجات بخشد، به همان شکلی که در جلیل عمل نمود.

آیا فرمانروای دنیا را می‌پرستیم، یا لعنتش می‌کنیم؟ آیا گناهکاران امر و نهی خواهند کرد که چه کسی باید زنده باشد و چه کسی باید بمیرد؟ یا آیا با حنا خواهیم گفت، «خداوند می‌میراند و زنده می‌کند. به قبر فرود می‌آورد و برمی‌خیزاند» (اول سموییل ۲:۶)؟ و آیا خاکستر بر سرمان، همراه با ایوب می‌ستاییم که «نام خداوند متبارک باد» (ایوب ۱:۲۱)؟ آیا از یعقوب خواهیم آموخت که در همهٔ این وقایع، هدفی نیکو وجود دارد: «صبر ایوب را شنیده‌اید و *انجام کار* خداوند را دانسته‌اید؛ زیرا که خداوند به غایت مهربان و کریم است»؟ (یعقوب ۵:۱۱). آن‌گاه که با طوفان روبه‌رو می‌شویم؛ و در امواج مصیبت می‌ایستیم، آیا نباید با کاترینا وان اشلِگِل بسراییم؟

آرام باش جانم! عمل کند خدایت

رهبری آینده، همچون که در گذشته

امیدت، اعتمادت، مگذار چیزی لرزاند
هرچه کنون سرّانگیز، شود درخشان آخر
آرام باش جانم! امواج و بادها باز هم شناسند
آواز او را، که حکمشان راند، آنگه که سکنی بر این زمین داشت
«آرام باش جانم»

دعا

ای خداوند، در این دنیا، رنج بسی فراوان، و درد بسی عظیم است! رحم کن؛ و میلیونها جان را که در رنج هستند به امید قدری تسکین در زمان حال، و بالاترین شادیِ آینده بیدار نما. خدایا، کلیسایت را بفرست؛ با تسلی و با کلام انجیل بفرست؛ که اعلام کند بخشش گناهان، به واسطهٔ ایمان به مسیح مهیاست؛ و اینکه رنجِ حاضر، به جلالی که به فرزندان خدا آشکار خواهد شد، می‌ارزد. پدر، کلیسایت را از بی‌تفاوتی نسبت به فجایعی که میلیونها انسان را فقیر و مستمند بر جای می‌گذارند، محافظت فرما؛ و آن را از بیم داشتن از منتقدانی مانند همسر ایوب حفظ کن؛ که در میان مصیبتی لاینحل نمی‌توانند به حکمت و قدرت و نیکویی مسیح اعتماد کنند. آه! بی‌ایمانی ما را مدد کن. قلبمان را به کلامت، و به تضمین کلامت که «همه‌چیز

بر حسب تدبیر اراده‌ات در کار است»؛ و «در هدف تو نمی‌توان مانع ایجاد کرد» متمایل گردان؛ و اینکه به شیوه‌هایی که اکنون حتی نمی‌توانیم در خیال بپرورانیم، نیکویی می‌کنی و حکیمانه عمل می‌نمایی. ما را در آرامش نگه دار، خداوندا؛ و از غرولند و شکایت بازدار. زیرِ دست پرتوانت، قلبی فروتن و تسلیم به ما عطا کن. تعلیممان ده تا برای اهداف نهایی و قدوس تو در همهٔ امور، منتظر و مراقب باشیم. عطا کن که حتی اگر هم شرایط کنونی، اشکمان را جاری می‌سازد، «در امید شادمان باشیم». چشم دلمان را بگشا تا عظمت میراثمان را در مسیح مشاهده نماییم؛ و با دستانی نوازشگر، ما را بفرست، تا رئوفانه بر مصیبتهای دنیا تأثیر بگذاریم. در نام عیسی دعا می‌کنیم، آمین.

«خداوندا، تو بر همه‌چیز واقف هستی.»

یوحنا ۱۷:۲۱

«الان قبل از وقوع به شما می‌گویم،

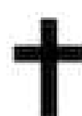
تا زمانی که واقع شود، باور کنید که من هستم.»

یوحنا ۱۹:۱۳

۶

شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجاست

حکمت عیسی مسیح



بسیاری که عزم بر این داشته‌اند عیسی را ساکت کنند، در انتها گفته‌اند، «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!» (یوحنا ۷:۴۶). یک دلیل این اعتراف، حکمت و دانش بی‌مانند عیسی است.

ملکهٔ سبا آن‌قدر از حکمت و دانش سلیمان مدهوش بود که وقتی کل خانهٔ او را دیده، و پاسخهای او را شنیده بود، «روح در او دیگر نماند» (اول پادشاهان ۱۰:۵)؛ و هوش از سرش برفت. پس منظور عیسی چیست که می‌فرماید، «ملکهٔ جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد؛ زیرا که

از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود؛ و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجاست» (متی ۴۲:۱۲)

حتی حکیمترین پادشاهان، مانند این مرد سخن نگفتند. شخصی بی‌همتا در دانش و حکمت، به صحنهٔ تاریخ آمده بود. عیسی تا یک زمانی راغب بود که با مردان حکیم روزگار خویش گفتگو کند؛ اما هنگامی که وقتش رسید و آمادهٔ عمل بود، با این جملهٔ صریح، به مباحثه‌اش با آنها خاتمه داد (پس هرگاه داوود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسرش می‌باشد؟ [متی ۴۵:۲۲]). «و هیچ‌کس قدرت جواب وی هرگز نداشت؛ و نه کسی از آن روز دیگر جرأت سوال کردن از او نمود» (متی ۴۶:۲۲). دانش و حکمتش، او را سرور و آقای هر شرایط و موقعیتی ساخت. یکی از دلایل ستودن عیسی و توکل به او، بالاتر از همهٔ اشخاص دیگر، این است که فراتر از دانش و حکمت او وجود ندارد.

او دقیقاً همهٔ مردم را می‌شناسد؛ و از فکر و دل ما آگاه است. یوحنا به این دانش عظیم ارج نهاد، هنگامی که گفت، عیسی اعتماد خویش را بر انسانها قرار نداد؛ زیرا که «او همه را می‌شناخت؛ و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی دربارهٔ انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود می‌دانست» (یوحنا ۲۴:۲–۲۵). او از همهٔ افکارمان، حتی پیش از اینکه آنها را بر

زبان آوریم، با خبر است. او آن چیزی را می‌بیند که هیچ‌کس دیگری قادر به دیدنش نیست. هیچ‌چیز از چشم او پنهان نیست. «عیسی خیالات ایشان را درک نموده گفت، از بهر چه خیالات فاسد به خاطر خود راه می‌دهید؟» (متی ۴:۹). از این‌رو، اعتراف کلیسای اولیه چنین بود: «تو ای خداوند، که عارف قلوب همه هستی» (اعمال رسولان ۲۴:۱).

کسی وجود ندارد که عیسی را سردرگم کند. هیچ فکر یا عملی برای او نامفهوم نیست. او از آغاز و پایان آن فکر و عمل آگاه است. روان‌پریشان، و نابغگان در مقابل درک او، فاش و آشکار هستند. او همهٔ جنبشهای هر ذهنی را درک می‌کند.

عیسی نه فقط همهٔ ما را همان‌طور که امروز هستیم، می‌شناسد، از آنچه فردا اندیشیده، و انجام خواهیم داد نیز آگاه است. او به همهٔ اموری که به وقوع خواهد پیوست، واقف است. انجیل یوحنا بر این امر تأکید می‌کند، چرا که یوحنا، این صفت را جزیی از شکوه الهی عیسی می‌بیند. «عیسی [آگاه بود] از آنچه می‌بایست بر او واقع شود» (یوحنا ۴:۱۸). بر مبنای همین آگاهی بود که عیسی، امور بسیاری را که قرار بود از دوستان و دشمنانش سر زند، از قبل پیشگویی نمود. «عیسی از ابتدا می‌دانست کیانند که ایمان نمی‌آورند؛ و کیست که او را تسلیم خواهد کرد» (یوحنا ۶۴:۶). «از الان» او فرمود، «اکنون به شما

می‌گویم، قبل از اینکه اتفاق افتد، تا زمانی که روی دهد، باور کنید که من هستم» (یوحنا ۱۹:۱۳، ترجمهٔ نویسنده).

به عبارت دیگر، مسیح این امور را پیشگویی نمود، تا ایمان بیاوریم که «او هست». چه هست؟ که او پسر الهی خداست. «من هستم»، نام خدا در کتاب خروج ۱۴:۳ است؛ و نامی است که در کتاب اشعیا ۱۰:۴۳ نیز به طور اختصاصی برای خدا به کار رفته است. به احتمال زیاد، استنباط عیسی از آن نام نیز همین بود، هنگامی که قاطعانه فرمود: «آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود، من هستم» (یوحنا ۵۸:۸). عیسی می‌خواهد ما ایمان بیاوریم که او خداست. به این دلیل می‌فرماید، «اینک شما را پیش خبر دادم» (متی ۲۵:۲۴). پیشدانی او، لازمهٔ الوهیّتش است.

وسعت دانش عیسی، دلیلی قانع کننده برای ایمان آوردن به منشأ الهی اوست. از این‌رو، شاگردانش گفتند، «الان دانستیم که همه‌چیز را می‌دانی؛ و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. بدین جهت باور می‌کنیم که از خدا بیرون آمدی» (یوحنا ۳۰:۱۶). عیسی در روزهای پایانی زندگی‌اش در این دنیا، سه مرتبه از پطرس پرسید، «ای شمعون پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟ پطرس محزون گشت، زیرا مرتبهٔ سیّم بدو گفت مرا دوست می‌داری؟ پس به او گفت، خداوندا، تو بر همه‌چیز واقف هستی.

تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم» (یوحنا ۱۷:۲۱). پطرس از اینکه عیسی از دلش باخبر بود، نتیجه نگرفت که عیسی همه‌چیز را می‌دانست، بلکه چون آگاه بود که او «همه‌چیز را می‌داند»، از این خصوصیتِ دانای مطلق بودن عیسی بود که به این نتیجه رسید که پس می‌بایستی از آنچه در دلش هست، آگاه باشد. «تو بر همه‌چیز واقف هستی»، عبارتی صریح و جامع و کامل در انجیل یوحناست — عیسی از همهٔ امور موجود، و همهٔ اموری که روی خواهد داد، آگاه است.

ولی در انجیل متی ۳۶:۲۴ دربارهٔ بازگشت ثانوی‌اش می‌فرماید، «از آن روز و ساعت هیچ‌کس اطلاع ندارد، حتی ملائکهٔ آسمان؛ جز پدر من و بس.» هرچند که این آیه، با ادعای واقف بودنِ عیسی بر همه‌چیز، بیشترین مغایرت را دارد؛ اما برداشت من این است که عیسی نه در ذات الهیِ خود، بلکه در ذات انسانی‌اش بود، که از زمان بازگشت ثانوی خویش اطلاع نداشت. چگونگی همساز بودن دو ذات انسانی و الهی مسیح در یک شخص، یکی از بزرگترین اسرار جهان است.

عظیمترین چیزی که دربارهٔ دانش عیسی می‌توان بیان کرد، این است که او خدا را کاملاً می‌شناسد. او خدا را کاملاً می‌شناسد، چون او خودْ خداست. ما خدا را ناقص و ناکامل می‌شناسیم. عیسی او را چنان می‌شناسد که هیچ‌کس دیگری، او را این‌گونه

نمی‌شناسد. او خدا را به گونه‌ای می‌شناسد که شخصی با علم مطلق، از خود شناخت دارد. «پدر همه‌چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی‌شناسد به‌جز پدر؛ و نه پدر را هیچ‌کس می‌شناسد غیر از پسر؛ و کسی که پسر بخواهد، بدو مکشوف سازد» (متی ۱۱:۲۷). کسی جز عیسی، بی‌واسطه، جامع و کامل، پدر را نمی‌شناسد. شناخت ما از پدر، تماماً به مکاشفهٔ پرلطف عیسی متکی است. شناخت ما، مُشتق‌شده، ناقص، و به موجب گناهمان، ناکامل است.

دربارهٔ دانش عیسی، چیزی عظیمتر از این نمی‌تواند گفته شود، که او خدا را کاملاً می‌شناسد. همهٔ واقعیتهای خارج از خدا، در مقایسه با واقعیت لایتناهی، که خداست، کوته‌بینانه می‌باشند. آنچه خدا خلق کرده، در مقایسه با پیچیدگی و عمق اینکه خدا کیست، مانند اسباب‌بازی است. تمامی علوم، که تنها جزیی سطحی از جهان هستی را می‌کاوند، در قیاس با شناخت جامع مسیح از عالم هستی، الفبای صِرف است؛ و حتی این شناخت از جهان هستی، در مقایسه با اقیانوس شناختی که عیسی از وجود خودِ خدا دارد، چون قطره‌ای شبنم بر پهنهٔ چمن است. گرچه جهان متناهی است، ولی خدا نامتناهی است؛ و شناخت کاملِ نامتناهی، نامتناهی است. بنابراین، برای شناخت خدا آن‌طور که عیسی او را می‌شناسد، باید از دانش نامتناهی برخوردار بود.

پس بیایید سر فرود آریم و عیسی مسیح را بپرستیم. اگر حتی تحت تأثیر فرهیختگیِ انسان، و دستاوردهای معرفت علمیِ او قرار می‌گیریم، این جیرجیرکردن‌های بسیار کوچک را جار نزنیم؛ و با این کار، مثل یک ابله عمل ننماییم، در حالی که ندای تندر علم مطلق مسیح را نادیده گرفته‌ایم. عیسی به تنهایی لایق بالاترین ستایش ماست. فقط عیسی سزاوار این است که به وی اعتماد کنیم. او قادر است پدر را به ما نشان دهد (متی ۱۱:۲۷). او می‌تواند حکمتی گیرا به ما عطا نماید (لوقا ۲۱:۱۵). او قادر است منظور بدارد که چطور همهٔ چیزها با هم برای خیریت ما در کار باشند (رومیان ۸:۲۸). تابحال هیچ‌یک از قضاوتهایش دربارهٔ هیچ‌چیز اشتباه نبوده است (یوحنا ۸:۱۶). او طریق خدا را با راستی بری از خطا تعلیم می‌دهد (متی ۲۲:۱۶). به او اعتماد کنید. او را بستایید. از او پیروی نمایید. زیرا «که در وی، تمامی خزاین حکمت و علم، مخفی است» (کولسیان ۲:۳).

دعا

پدر، همراه با مزمورنویس بیان می‌کنیم که چنین دانشی برای ما بس شگرف است؛ آن‌قدر عظیم است که نمی‌توانیم به آن دست یابیم. ما از دانش و حکمت بیکران تو احساس بیم و احترام داریم. مملو از پرسش

هستیم. اما تو سرشار از پاسخ هستی. هیچ اسراری برای تو وجود ندارد. واقعیتی نیست که از آن باخبر نباشی؛ مشکلی وجود ندارند که نتوانی آنها را حل کنی، رویدادی نیست که نتوانی توضیح دهی؛ و ریاکاریی که ورای آن را نبینی. آه! به ما عطا فرما تا ببینیم، و احساس کنیم، که ذهن دانای مطلقت، همراه با قدرت و فیضت است که تو را درخور اعتماد محض می‌سازد. تدبیر تو همه‌چیز را در نظر می‌گیرد؛ از جمله، گذشته و آینده را. طرح نیکوی تو، هرگز در نتیجهٔ رویدادهای پیش‌بینی نشده، تغییر نخواهد کرد. ما می‌توانیم به تو متکی باشیم؛ و همچنان که متکی هستیم، پدر، دعا می‌کنیم حکمت و دانش عظیم خود را تا آن حد با ما سهیم باش که زندگی نماییم و دوست بداریم؛ و سرانجام به شکلی بمیریم که برای دیگران حیات به بار آورد، جانهای ما را راضی کند؛ و تو را حرمت نهد. لبهای حکیم، چشمهٔ حیات است؛ و آه! چقدر مشتاقیم بانی حیات برای هالکان باشیم. تا حدی که قادر به تحمل آن هستیم، حکمت خود را به ما عطا فرما. در نام عیسی، آمین.

نیکنامی از کثرت دولتمندی افضل است.

امثال سلیمان ۱:۲۲

«اینک! مردی پرخور و میگسار، و دوست باجگیران و گناهکاران است!»

متی ۱۹:۱۱

۷

فقرِ پرجلالِ بدنامی

هتک حرمتِ عیسی مسیح



اگر «نیکنامی از کثرت دولتمندی افضل است» (امثال سلیمان ۱:۲۲)، عیسی دوچندان فقیر بود. نه فقط با چشم‌پوشی از دولت پرجلال آسمان، «خود را خالی کرد» (فیلیپیان ۲:۷-۸)، تا چون کسی که «جای سر نهادن» نداشت، در میان ما زندگی کند (لوقا ۵۸:۹)، بلکه در طی این‌همه، وِجههٔ او، بارها و بارها لکه‌دار شد. تهمتها بر او بی‌امان بودند؛ و شایعه‌ها، ورای اصلاح. حقیقتهای دستکاری شده آن‌قدر نادرست بودند، که نمی‌شد به آنها پاسخ داد؛ و در پایان، «نیکنامیِ» بزرگترین انسان، در اورشلیم فرو ریخت. جمعیتی که چون پادشاه به او خوشامد گفته بودند، او را چون جنایتکار مصلوب کردند.

اما وه، چه شکوهی در پشت هر یک از این افتراها نهان است! در همهٔ بُهتانهایی که تحمل کرد، به سربلندیهای پادشاه‌مان توجه کنید.

بُهتانها با تولدش آغاز شد. افترا اجتناب‌ناپذیر بود؛ و خدا این را می‌دانست. مادر عیسی، قبل از ازدواج باردار بود. یوسف، پدر او نبود. از این‌رو متی می‌گوید، «چون که مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس [یوسف] اراده نمود او را به پنهانی رها کند» (متی ۱۹:۱). اما این طرح خدا نبود. حذف ننگ و رسوایی، در برنامهٔ کاری او نبود.

نمی‌دانیم مریم چه رنجی کشید. اما می‌توانیم برای لحظه‌ای آنچه را که عیسی متحمل شد، ببینیم. زمانی که قدرت حقیقت، علیه دشمنانش می‌بود، آنها همیشه این برگ برنده را داشتند که می‌توانستند رو کنند. عیسی در انجیل یوحنا فصل ۸ دورنگی شدید و اسارت آنها را به گناه برملا می‌کرد؛ حتی سربسته می‌گفت که شیطان، پدر آنها بود. وقتی عیسی فرمود، «شما اعمال پدر خود را به‌جا می‌آورید.» آنها کارت را رو کردند؛ و گفتند، «ما از زنا زاییده نشده‌ایم. یک پدر داریم، که خدا باشد» (آیهٔ ۴۱). متهم‌سازی، در لفافه نبود: آنها عیسی را حرامزاده

می‌نامیدند. حتی تا قرن سوم، اُریجِن[1] هنوز به این تهمت که در نوشتارهای سِلسوس[2] ذکر شده بود، پاسخ می‌داد.

اما چه حرمتی در پشت این توهین نهفته است! بله، مریم قبل از ازدواج باردار بود. بله، یوسف پدر فیزیکی عیسی نبود. اما نه، عیسی فرزند نامشروع نبود. واقعیت دیگری وجود دارد: «فرشته در جواب [مریم] گفت، روح‌القدس بر تو خواهد آمد؛ و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد» (لوقا ۱:۳۵). تولدی دیگر مانند تولد عیسی وجود نداشت. چون تنها یک پسر خدا وجود دارد. یک انسان بی‌نقص، تنها یک نفر که هم خدا بود و هم انسان، یک برّهٔ کامل؛ که گناه را از جهان برمی‌دارد. آه! چه حقایق زیبایی در زیر دروغهای دشمنان عیسی نهفته است.

وقتی کسی از هدف و آرمان شما متنفر است، به همهٔ تدبیرهای پرمحبتِ شما، حتی به تدابیری هم که خلاف محبت به نظر می‌رسند، افترا خواهد زد. عیسی در این خصوص، از نسل خود حیران بود: «این طایفه را به چه چیز تشبیه نمایم؟ اطفالی را مانند که در کوچه‌ها نشسته» (متی ۱۱:۱۶). آنها نه با فلوت خواهند رقصید؛ و نه با نوحه‌گری خواهند گریست. اصلاً

---

[1] مترجم: Origen – از رهبران اولیهٔ کلیسا (۲۳۲–۱۸۵ میلادی).

[2] مترجم: Celsus – از منتقدان مسیحیت.

موزیک حقیقت، بر گوش ایشان خوش‌نواز نیست؛ حال چه از فلوت برخیزد، چه از نوحه. یحیای تعمید دهنده نوحه بود، عیسی فلوت؛ و نسل زمان او هیچ‌یک را نمی‌شنید. چگونه این دو را ساکت کردند؟ با تهمت.

«زیرا که یحیی آمد، نه می‌خورد و نمی‌آشامید؛ می‌گویند، دیو دارد. پسر انسان آمد که می‌خورَد و می‌نوشد؛ می‌گویند، اینک! مردی پرخور و میگسار، و دوست باجگیران و گناهکاران است» (متی ۱۱:۱۸-۱۹). حقیقت، در قالب یحیای تعمید دهنده، ملبس به پوست شتر آمد، ملخ می‌خورد و در بیابان می‌زیست؛ پادشاهان را زناکار نامید، هیچ معجزاتی انجام نداد؛ و به سبب دختری رقاص جان داد؛ و این پذیرفتنی نبود. پس حقیقت، اهل معاشرت و نشت و برخاست آمد، به جشنها رفت، شراب مرغوب تولید کرد؛ و به فاحشه‌ای اجازه داد پایش را بشوید. اما این نیز قابل قبول نبود.

این بدان معنی بود که شکل و حالت حقیقت، سنگ لغزش نبود. بلکه خودِ حقیقت، سنگ لغزش بود؛ و بنابراین، تنها راه گریز برای دشمنانِ حقیقت، این بود که در مورد آن غُلّو نمایند؛ و آن را نصفه نیمه جلوه دهند. عیسی شکمباره و میگسار است؛ به این دلیل با باجگیران و گناهکاران غذا می‌خورَد. اما در پشت قباحت این تهمت، شکوه شفقّت وجود دارد. چرا با باجگیران و

گناهکاران غذا خورد؟ او خودش پاسخ داد: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند، بلکه مریضان؛ و نیامده‌ام تا عادلان، بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم» (لوقا ۵:۳۱-۳۲). پشت تهمت شکمبارگی، درخشندگی رحمت وجود دارد. عیسی نام نیکویش را قربانی کرد، تا با گناهکاران بنشیند و آنها را نجات بخشد.

و دیگر اینکه، جلال قدرتش، در رهایی دادن مردم از دیوها مشهود بود. چگونه این نیکویی عظیم نابود شود؟ واقعیتی که عیسی، مردم را از ستم دیوها رهایی می‌داد، انکارناپذیر بود. این یک واقعیت بود. اما واقعیتها به همین سادگی، موجب نمی‌شوند که نفرت از حقیقت از بین برود، بلکه واقعیتها را می‌توان به آسانی سوءتعبیر نمود؛ و بدین طریق، ساختار فریب را شکل داد. «به واسطهٔ رییس دیوها، دیوها را بیرون می‌کند» (متی ۹:۳۴). «تو سامری هستی؛ و دیو داری» (یوحنا ۸:۴۸). «دیو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟» (یوحنا ۱۰:۲۰). این بهترین کاری بود که می‌توانستند انجام دهند: شیطان، شیطان را بیرون می‌کند.

اما خداوند چه حقیقتی را در پاسخ به این افترا آشکار نمود! «هر شهری یا خانه‌ای که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند» (متی ۱۲:۲۵). پس حتی افترا هم خبر خوش است. ولی حقیقت بهتر است: «ملکوت خدا بر شما رسیده است. چگونه کسی بتواند در

خانهٔ شخصی زورآور درآید و اسباب او را غارت کند، مگر آنکه اول آن زورآور را ببندد؛ و پس خانهٔ او را تاراج کند» (متی ۱۲: ۲۸-۲۹). آن سوی بُهتان زدن به مسیح، ظهور ملکوت خداست. کسی بینهایت قدرتمندتر، «شخص زورآور»[۳] را در بند کشیده است. اموال غارت می‌شوند؛ و اسیران آزاد می‌گردند.

شیاطین در این مورد، بیشتر از فریسیان[۴] می‌دانند: «شخصی بود که روح پلید داشت، صیحه زده گفت، ای عیسای ناصری ما را با تو چکار است . . . تو را می‌شناسم کیستی، ای قدوس خدا» (مرقس ۱:۲۳-۲۴). عیسی دیوها را به واسطهٔ رییس دیوها بیرون نمی‌رانَد. او که آن قدوس خداست، بر دیوها حکمرانی می‌کند. افتراها بی‌وقفه ادامه دارند. «آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سَبَّت را نگاه نمی‌دارد» (یوحنا ۹:۱۶). «این شخص گناهکار است» (یوحنا ۹:۲۴). «بیخود شده است» (مرقس ۳:۲۱). «دیگران را نجات داد، اما نمی‌تواند خود را برهاند» (متی ۲۷:۴۲). «ما شنیدیم که او می‌گفت، من این هیکلِ ساخته شدهٔ به دست را خراب می‌کنم؛ و در سه روز، دیگری را ناساخته شدهٔ به دست بنا می‌کنم» (مرقس ۱۴:۵۸). اما در هر صورت،

---

[۳] مترجم: منظور شیطان است.

[۴] مترجم: رهبران و سران مذهبیِ قوم یهود.

«حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است»[5] (متی ۱۱:۱۹). «اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کار نتوانستی کرد» (یوحنا ۹:۳۳). «کسی [زندگی‌ام] را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم؛ و قدرت دارم آن را باز گیرم» (یوحنا ۱۰:۱۸).

در پایان، یگانه «نیکنامی» که اهمیت دارد، این نیست که مردم دربارهٔ ما چه نظری دارند، بلکه نظر خدا راجع به ما چیست. واپسین افترا، روی صلیب روی داد. خدا «اکنون او را نجات دهد، اگر بدو رغبت دارد» (متی ۲۷:۴۳). اگر؟ اگری وجود ندارد. شکی نیست. «این است پسر حبیب من، که از او خشنودم» (متی ۳:۱۷). در انتها، تنها این نیکنامی است که اهمیت دارد: «من از او خشنودم». این ثروتِ حقیقی است. این جلالِ مسیح است.

دعا

پدر آسمانی، تو تنها کسی هستی که در انتها، قضاوتش مهم است. آنچه انسانها دربارهٔ ما می‌اندیشند، می‌تواند روزهای ما را دشوار یا درخشان کند؛ اما این در آخر، اهمیت زیادی ندارد. نیکنامی در میان مردم، چه بسا

---

[5] مترجم: حقانیت حکمت واقعی را، ثمرات آن به اثبات می‌رسانند.

بهتر از ثروت عظیم در زمان حال است؛ ولی نه نام، نه ثروت، در آتش بوتهٔ آزمایش تو دوام نخواهند داشت. حقیقت، همهٔ آن چیزی است که اهمیت خواهد داشت؛ نه پول، یا عقیدهٔ انسان. این را از پسرت عیسی آموخته‌ایم. آه! چقدر این بی‌توجهی قاطعِ او را به تأیید شدن از سوی انسانها، دوست داریم. تو را می‌ستاییم که او بر تو، چون هادی زندگی‌اش چشم دوخت. آنچه انسانها گفتند، به چپ و راست منحرفش نکرد. قطبنمای او بر تو ثابت بود. محزونیم که انسانها با ذات گناه‌آلودی همچون ما، این‌قدر ظالمانه از او سخن گفتند. ما فساد خودمان را در تهمت آنها دیده‌ایم. ما را ببخش به سبب اینکه ما نیز در شریرانه سخن گفتن دربارهٔ پسر خدا شریک بودیم؛ و یا هیچ سخنی به منظور دفاع، بر زبان نیاوردیم. ذهن و دهانمان را خداوندا، با حقیقت مسیح پر ساز؛ که درخور او سخن گوییم. ما را بازدار، که به سیل گفتار نادرست دربارهٔ مسیح در دنیا چیزی نیفزاییم. بگذار دهان ما علامتهایی در جادهٔ این زندگی باشد؛ گویای اینکه عیسی، مسیح است؛ و پسر خدا. جسم و خون این را به ما نمی‌آموزد؛ ای پدر آسمانی، این را تو آشکار می‌نمایی. خدایا، با

کلام مکتوبت، با کلام مکتوب قدرتمندی که سنگ را می‌شکافد، سخن بگو؛ و به ما عطا فرما تا حقیقت عیسی را همه‌جا مشاهده کنیم. تمایلاتمان را به سوی او بگردان. در هرجا که سخن می‌گوییم، آوازهٔ بد را از خداوند دور نما. باشد که پسرت در هر چیزی که بر زبان می‌آوریم، جلال یابد! در نام او دعا می‌کنیم، آمین.

چون او را دشنام می‌دادند، دشنام پس نمی‌داد؛ و چون عذاب می‌کشید، تهدید نمی‌نمود.

اول پطرس ۲۳:۲

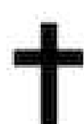
خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد.

اشعیا ۱۰:۵۳

۸

رنجهای بی‌قیاس

تألم عیسی مسیح



عذابهای پسر خدا بی‌قیاس بودند. هیچ‌کس هرگز مانند این مرد رنج نکشید. سراسر ابدیت را در کشته شدن پسر خدا تعمق کرده، خواهیم سرایید، «مستحق است برّهٔ ذبح‌شده» (مکاشفه ۱۲:۵).

کُنت زینزِندُرف[۱] (۱۷۰۰–۱۷۶۰) و گروه مُرِیْوِین[۲]، الهیاتی را بنا نهادند، که زیربنای آن الهیات، بر مبنای زخمها و خون عیسی بود. برخی معتقدند که این الهیات، با تمرکزی که بر «پنج زخمِ» مسیح داشت، حد تعادل را نگه نمی‌داشت. ولی ما امروز نسبت به رنج و تألم عیسی، در خطر چنین اشتغال فکری مفرطی قرار

---

[۱] مترجم: Count Zinzendorf – از اشرافزادگان آلمانی، که پس از ایمان آوردن به عیسی مسیح، زندگی‌اش را وقف بشارت انجیل نمود.

[۲] مترجم: Moravians – یکی از نخستین گروه‌های معترض به تعلیمات کلیسای کاتولیک بودند، که در اوایل قرن پانزدهم میلادی می‌زیستند.

نداریم. پس بیایید؛ و به خاطر شکوه رنجهای مسیح، با هم او را بپرستیم.

کسی که سزاوار هیچ رنجی نبود، بیشترین رنج را متحمل شد. مُهر خدا بر این زندگیِ کامل، در دو کلمه یافت می‌شود: «بدون گناه» (عبرانیان ۱۵:۴). تنها فرد در تاریخ که سزاوار رنج کشیدن نبود، بیشترین رنج را متحمل شد. او «هیچ گناه نکرد؛ و مکر در زبانش یافت نشد» (اول پطرس ۲۲:۲). هیچ‌یک از دردهای عیسی، جریمه‌ای برای گناهش نبود؛ چون او گناهی نداشت.

از این‌رو، مانند او کسی وجود ندارد که بیشترین حق تلافی کردن را داشته باشد، ولی از آن حق استفاده نکند. قدرتی لایتناهی در اختیارش بود تا در هر لحظه، به خاطر عذابی که می‌کشید، انتقام بگیرد. «آیا گمان می‌بری که نمی‌توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟» (متی ۵۳:۲۶). ولی چنین نکرد. وقتی در هر دادگاهی در سراسر عالم، در مسند هر قاضی عادلی، هر رأی قضایی فریاد برآورد که محاکمهٔ مسیح، «غیرمنصفانه» است، عیسی ساکت بود. «در جواب [پیلاطس]، یک سخن هم نگفت» (متی ۱۴:۲۷)؛ به تمسخر کاذبانه هم جوابی نداد: «چون او را دشنام می‌دادند، دشنام پس نمی‌داد؛ و چون عذاب می‌کشید، تهدید نمی‌نمود» (اول پطرس ۲۳:۲)؛ در جواب بازجویی

هیرودیس نیز از خودش دفاع نکرد: «او به وی هیچ جواب نداد» (لوقا ۹:۲۳). کسی تاکنون این‌همه بیعدالتی را، بدون انتقامجویی تاب نیاورده است.

این تاب آوردن، بدان دلیل نبود که شکنجه‌ها قابل تحمل بودند. اگر ما مجبور به نظارهٔ آن شکنجه‌ها می‌بودیم، احتمالاً از حال می‌رفتیم. در باغ، «عرق او مثل قطرات خون بود، که بر زمین می‌ریخت» (لوقا ۴۴:۲۲). نیمه‌شب در حضور کاهن اعظم، «آب دهان بر رویش انداخته، او را طپانچه می‌زدند؛ و بعضی سیلی زده» (متی ۶۷:۲۶). در حضور والی، او را «تازیانه» زدند (متی ۲۶:۲۷). یوسِبیوس[۳] (حدود ۳۰۰ سال پس از میلاد مسیح)، تازیانه زدن رومیان بر مسیحیان را این‌چنین توصیف می‌کند: «شلاقها، رگها و شاهرگهای درونی‌شان را همزمان پاره می‌کرد، تا آنجا که محتویات داخلی بدنشان، اَمعا و اَحشا، و اعضایشان به چشم دیده می‌شدند».

سربازان در طی شکنجه‌اش، او را به بازی گرفتند. به تمسخر، ردای پادشاهی به او پوشاندند. «روی او را پوشانیده، او را می‌زدند و می‌گفتند، نبوت کن! و ملازمان او را می‌زدند» (مرقس ۶۵:۱۴). تاج خاری بر سرش فرو کردند؛ و با ضربه‌هایی که به جمجمه‌اش وارد شد، وضعیتش وخیم‌تر گشت. «نی بر سر او

---

[۳] مترجم: Eusebius – از رهبران اولیهٔ کلیسا.

زدند؛ و آب دهان بر وی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم می‌نمودند» (مرقس ۱۹:۱۵). در این حالت، او قادر به حمل صلیبش نبود (متی ۳۲:۲۷).

شکنجه و شرم ادامه داشت. او عریان بود و دستها و پاهایش به صلیب میخکوب (اعمال رسولان ۲۳:۲؛ مزمور ۱۶:۲۲). در سراسر آن صبح طاقت‌فرسا، استهزا بی‌امان بود. «سلام ای پادشاه یهودا!» «ای کسی که هیکل[۴] را خراب می‌کنی؛ و در سه روز آن را می‌سازی، خود را نجات ده! اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا» (متی ۲۹:۲۷، ۴۰). حتی یکی از مجرمان «بر وی کفر گفت» (لوقا ۳۹:۲۳).

مرگِ بر صلیب، مرگی سهمگین بود. *دانشنامهٔ شاخص بین‌المللی کتاب‌مقدس*[۵] در مورد شخص مصلوب چنین می‌گوید، «زخمها در اطراف میخهای زمخت، متورم می‌شدند؛ و تاندونها و عصبهای بریده و پاره شده، موجب دردی جانفرسا می‌بودند. شریانهای سر و معده، خونریزی می‌کردند؛ که تیر کشیدن شدید سر را در پی داشت. قربانی مصلوب، گویی هزاران بار می‌مُرد. رنج و درد مصلوب شدن آن‌قدر آزار دهنده بود که حتی در هنگامهٔ جوش و خروش جنگی که در میان بود،

---

[۴] مترجم: معبد اورشلیم.

[۵] مترجم: The International Standard Bible Encyclopedia

نیز گاه پیش می‌آمد که دلشان به حال افراد مصلوب می‌سوخت».

همهٔ اینها بر سر «دوست گناهکاران» آمد؛ و نه تنها برادرانش در کنارش نبودند، بلکه کاملاً ترک شده بود. یهودا با بوسه‌ای به او خیانت کرده (لوقا ۴۸:۲۲)، و پطرس سه مرتبه انکارش نموده بود (متی ۷۵:۲۶). «جمیع شاگردانْ او را واگذارده، بگریختند» (متی ۵۶:۲۶)؛ و در ظلمانی‌ترین ساعت تاریخ جهان، خدای پدر، پسر خویش را با مجازاتی که متعلق به ما بود، بکوفت. «ما او را *از جانب خدا* زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم» (اشعیا ۴:۵۳). یگانه فرد در جهان که به راستی خدا را می‌شناخت (متی ۲۷:۱۱) فریاد برآورد، «الهی، الهی، مرا چرا ترک کردی؟» (متی ۴۶:۲۷).

در گذشته یا تاکنون، هرگز چنین رنجی وجود نداشته است، چرا که این رنج، با تمامی شدت رعب‌آورش، رنجی تدبیر شده بود. خدای پدر، آن را تدبیر کرد؛ و خدای پسر آن را پذیرفت. «خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد» (اشعیا ۱۰:۵۳). عیسی «بر حسب ارادهٔ مستحکم، و پیشدانی خدا تسلیم شد» (اعمال رسولان ۲۳:۲). هیرودیس، پیلاطس، سربازان، و یهودیان در مورد عیسی، «آنچه را که دست و رأی [خدا] از قبل مقدّر فرموده بود» به‌جا آوردند (اعمال

رسولان ۲۸:۴). رنجهای پسر با تمام جزییات، در کتاب‌مقدس مکتوب بود. «چون عیسی دید که همه‌چیز به انجام رسیده است (*تا کتاب تمام شود*)، گفت تشنه‌ام» (یوحنا ۲۸:۱۹).

این نه تنها رنجی تدبیر شده بود، بلکه با اطاعت نیز همراه بود. عیسی درد را پذیرفت. او آن را برگزید — «تا به موت، بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید» (فیلیپیان ۸:۲)؛ و اعتماد به پدرش، اطاعتش را حفظ نمود. «چون عذاب می‌کشید، تهدید نمی‌نمود؛ بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد» (اول پطرس ۲۳:۲). «ای پدر، به دستهای تو روح خود را می‌سپارم!» (لوقا ۴۶:۲۳). در آن ایمان، «روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد» (لوقا ۵۱:۹). چرا؟ «زیرا که محال است نبی، بیرون از اورشلیم کشته شود» (لوقا ۳۳:۱۳). او روی خود را عزم کرده بود، تا بمیرد. «و چه بگویم، ای پدر، مرا از این ساعت رستگار کن؟ لکن به جهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام» (یوحنا ۲۷:۱۲). او زیست، برای آنکه بمیرد.

از این‌رو، رنج و ضعف عیسی، کار قدرت مقتدر او بود. «کسی [زندگی‌ام] را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم» (یوحنا ۱۸:۱۰). او آزادانه انتخاب کرد تا در مورد رنج و مرگ خویش، به نقشهٔ پدر ملحق شود.

و آن نقشه چه بود؟ که جانشین ما شود، تا ما زیست نماییم. «پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند؛ و تا جان خود را فدای بسیاری کند» (مرقس ۱۰:۴۵). «که خودْ گناهان ما را در بدن خویش بر دار متحمل شد» (اول پطرس ۲:۲۴). «خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد» (اشعیا ۵۳:۶).

و هدف همهٔ اینها چه بود؟ «کسی محبتِ بزرگتر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد» (یوحنا ۱۵:۱۳). بله، اما به چه منظوری؟ محبت پیگیر چیست؟ در رنج مسیح، دو هدف عظیم به انجام رسیدند؛ که در حقیقت یک هدف‌اند. اول اینکه، «مسیح برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادلی برای ظالمان؛ *تا ما را نزد خدا بیاورد*» (اول پطرس ۳:۱۸). رنج عیسی، ما را نزد خدایی آورد که تا ابدالاباد از شادی و مسرّت سرشار است. دوم اینکه، درست در همان ساعت مرگِ پسر، پدر و پسر، جلال یافتند. «الان پسر انسان جلال یافت؛ و خدا در او جلال یافت» (یوحنا ۱۳:۳۱). شادی ما در حضور خدا، و جلال او در نجات دادن ما، هر دو یکی هستند. این جلالِ رنجهای بی‌قیاسِ مسیح است.

دعا

پدر، چه می‌توانیم بگوییم؟ در مواجه با رنجهای ناگفتنیِ مسیح، نالایقی محض را احساس می‌کنیم. متأسفیم. این گناه ما بود که باعث آن رنجها شد. این ما بودیم که او را کوفتیم؛ و آب دهان بر او انداختیم و ریشخندش کردیم. ای پدر، بسیار متأسفیم. سرمان را بر خاک فرود می‌آوریم؛ و می‌بندیم دهانِ جانهای گناه‌آلود، حقیر، تاریک، و ناچیزمان را. ای پدر، لمس کن ما را با ایمانی تازه، تا آن باورنکردنی را باور کنیم. همان درد مسیح، که ما را محزون می‌سازد، نجات ماست. قلب ترسان ما را بگشا، تا انجیل؛ مژدهٔ نجات در مسیح را بپذیریم. قسمتهای مردهٔ قلبمان را که قادر نیستند آنچه باید را احساس کنند، بیدار کن. این حس را بیدار نما، که ما با عمیقترین، قویترین، و خالصترین محبت موجود در عالم، محبت می‌شویم. آه، به ما عطا فرما که قدرت داشته باشیم با همهٔ مقدسان، بلندی و ژرفا و درازا و پهنای محبت مسیح را که فراتر از فهم است، درک نماییم؛ و باشد که با همهٔ پُری خدا، لبریز شویم. خدایا، برای ما بجنگ، تا لمس و کور و نادان، به سوی جوش و خروشهای پوچ و توخالیِ این جهان

رانده نشویم. زندگی کوتاهتر، باارزشتر، و دردناکتر از آن است که بر حبابهای دنیوی که می‌ترکند، هدرش دهیم. آسمان عظیمتر، جهنم وحشتناک‌تر، و ابدیت طولانی‌تر از آن است که در ایوان ابدیت وقت تلف کنیم. خدایا، چشم ما را به عظمت رنجهای مسیح، و آنچه مقصود آنها برای گناه و قدوسیت و امید و آسمان است، بگشا. از تمایلمان به امور ناچیز واهمه داریم. ما را به ارزش جلال — جلال رنجهای بی‌قیاس مسیح، هشیار ساز. در نام عظیم و شگفت‌انگیز او، آمین.

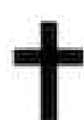
«[مسیح] ارواح پلید را نیز با قدرت امر
می‌کند؛ و اطاعتش می‌نمایند.»
مرقس ۱:۲۷

او نیز همچنان در [خون و جسم] شریک
شد، تا به وساطت موت، صاحب قدرت
موت، یعنی ابلیس را تباه سازد.
عبرانیان ۲:۱۴

۹

جلال نجات گناهکاران،
نه از میان برداشتن شیطان

قربانی نجاتبخش عیسی مسیح



جلال مسیح، در حق و قدرت مطلقش در نابود کردن شیطان، و سلب قدرت از او و جملگی دیوها به چشم می‌آید. اما دلیلی که مسیح از انهدام و ناتوان ساختن همهٔ آنها با هم خودداری می‌کند، این است که بدین طریق، زیبایی و ارزش برتر خود را شفافتر نمایان سازد. درست است که اگر در حال حاضر، مسیح همهٔ شیاطین و دیوها را نابود می‌کرد (که می‌توانست چنین کند)، قدرت محض او شکوهمندانه به چشم می‌آمد، ولی زیبایی و ارزش برتر او آن زمان به درخشانی خواهد درخشید، که انسانها وعده‌های شیطان را رد کرده، و از جلال عظیمتر مسیح لذت می‌برند.

شیطان و فرشتگانش نجات یافتنی نیستند. عیسی بر این امر صحّه می‌گذارد وقتی که می‌فرماید، «آتش جاودانی برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است» (متی ۴۱:۲۵)؛ و رسالۀ یهودا همین را تأیید می‌کند، وقتی که می‌گوید فرشتگانِ سقوط کرده، «در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت، به جهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته» شده‌اند (آیۀ ۶). بنابراین، دلیلی که مسیح اکنون از داوری آنها امتناع می‌کند، این نیست که به آنها فرصت دهد تا توبه کنند و نجات یابند.

پس چرا همگی آنها را با هم نابود نمی‌کند، یا دست‌کم، تأثیر مخربشان را خنثی نمی‌نماید؟ آیا به این دلیل است که آنها ارادۀ آزاد دارند (یعنی در نهایت خودمختارند)؛ و مسیح نمی‌تواند آنها را بازدارد؟ خیر. آیه‌های فراوانی وجود دارند که حق و قدرت مسیح را در مهار، و از میان برداشتن شیطان و دیوهایش تأیید می‌کنند. برای مثال، ۱) «[مسیح] ارواح پلید را نیز با قدرت امر می‌کند؛ و اطاعتش می‌نمایند» (مرقس ۲۷:۱). ۲) وقتی شیطان با آزادی عمل می‌کند، این آزادی فقط با اجازۀ الهی است. «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، لیکن من برای تو دعا کردم، تا ایمانت تلف نشود» (لوقا ۳۱:۲۲-۳۲). ۳) با آنکه «خاری در جسمِ» پولس، «فرشتۀ شیطان» است، با وجود این، مسیح آن را برای فروتنی پولس به

خدمت می‌گیرد؛ و قدرت خود مسیح را آشکار می‌کند (دوم قرنتیان ۱۲:۷-۱۰). ۴) در آخر، خدا، شیطان را مدت هزار سال در بند خواهد کرد؛ آن‌گاه سرانجام، او را در دریاچهٔ آتش می‌افکند (مکاشفه ۲۰:۲، ۱۰). بنابراین، تصمیم رها گذاشتن شیطان در دنیا، به این دلیل نیست که مسیح دارای حق و قدرت نیست تا او را از میان بردارد. پس علت چیست؟

برای تداوم بقای شیطان در این جهان، مسیح می‌بایست چیز بسیار والایی را گرو گذاشته باشد؛ زیرا هرچند این حق و قدرت را داراست که هم اکنون شیطان را نابود کند، ولی چنین انتخاب نمود که شیطان را به بهای جان خود بر صلیب، مرحله به مرحله، مغلوب می‌سازد. «از این جهت پسر خدا ظاهر شد، تا اعمال ابلیس را باطل سازد» (اول یوحنا ۳:۸). اما چگونه این نابودی را به انجام رساند؟ رسالهٔ عبرانیان ۲:۱۴ به این پرسش پاسخ می‌دهد: «او نیز همچنان در این هر دو [طبیعت انسانی، جسم و خون] شریک شد، تا به *وساطت موت*، صاحب قدرت موت، یعنی ابلیس را تباه سازد.» به عبارت دیگر، مسیح، انسان شد تا بتواند بمیرد؛ و با مرگش، شیطان را «نابود سازد».

یعنی هدف مسیح در مغلوب ساختن شیطان، می‌بایست متفاوت با این باشد که صرفاً تأثیر مرگبارش را از بین ببرد. او می‌توانست با یک فرمان به این امر نایل شود: «به جهنم برو!» و

شیطان می‌بایست اطاعت می‌کرد — همان‌طور که یک روز اطاعت خواهد کرد! پس مسیح چگونه بر شیطان توفیق یافت؟ و چرا این توفیق، فراتر از آن است که صرفاً شیطان را از صحنهٔ تاریخ بردارد؟

نکته این است که شیطان، با مرگ عیسی مغلوب گردید. پولس با اشاره به مرگ مسیح، این اصل را بدین شکل مطرح می‌کند: «و از خویشتن ریاسات و قوات را بیرون کرده، آنها را علانیه آشکار نمود، چون در آن بر آنها ظفر یافت» (کولسیان ۲:۱۵). او «ریاسات و قواتِ» شیطان را از چه نظر خلع سلاح نمود؟ شیطان که هنوز هم از نظر روحانی کور می‌سازد (دوم قرنتیان ۴:۴)؛ و وسوسه می‌کند (اول تسالونیکیان ۳:۵)؛ و فریب می‌دهد (مکاشفه ۲۰:۳)؛ و به اسارت می‌کشد (مکاشفه ۲:۱۰)؛ و اسیر می‌سازد (دوم تیموتائوس ۲:۲۶)؛ و جسم را نابود می‌کند (اول قرنتیان ۵:۵). به نظر نمی‌رسد خلع سلاح یا نابود باشد. پس چگونه با مرگ عیسی خلع سلاح شد؟

پاسخ این است که مرگ عیسی، تأثیر محکوم کنندهٔ گناه را، برای همهٔ آنانی که به مسیح اعتماد می‌کنند، باطل نمود. اسلحهٔ گناه و تقصیر، که نابود کنندهٔ جان است، از دست شیطان گرفته شده است. او از تنها سلاح محکوم کنندهٔ ما، یعنی گناه نابخشوده، خلع سلاح گشت. این را در رسالهٔ اول قرنتیان ۱۵:۵۵-۵۷

مشاهده می‌کنیم: «ای موت، نیش تو کجاست و ای گور، ظفر تو کجا؟ نیش موت گناه است؛ و قوت گناهْ شریعت. لیکن شکر خدا راست که ما را به واسطهٔ خداوند ما عیسی مسیح ظفر می‌دهد.» چرا نیش مرگ، گناه است؟ زیرا فقط گناه نابخشوده می‌تواند جان را محکوم کند؛ و مرگ را دری به جهنم سازد، نه دری به آسمان. بنابراین، شیطان با احضار ارواح و اشباح، یا بیماری، یا جفا نیست، که می‌تواند جان را نابود سازد؛ بلکه تنها با تحکم بخشیدن به جرم گناهمان. «لیکن شکر خدا راست» پولس می‌گوید، «که ما را به واسطهٔ خداوند ما عیسی مسیح ظفر می‌دهد».

«مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید؛ یعنی عادلی برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد» (اول پطرس ۱۸:۳). اگر گناهان ما به خاطر مسیح بخشیده می‌شود، شیطان هیچ سلاح محکوم کننده‌ای علیه ما ندارد. می‌تواند به ما صدمه بزند؛ و حتی ما را بکشد، اما نمی‌تواند محکوممان کند. منظور عبرانیان ۱۴:۲ همین است، وقتی فرمود که با مرگ مسیح، «صاحب قدرت موت تباه [گشت]». شیطان از این نظر صاحب «قدرت موت» است، که نیش مُهلک مرگ را در دست داشت. اما اکنون گناهان ما، با خون مسیح بخشیده شده؛ و قدرت شیطان که نابود کنندهٔ جان است، برای همهٔ آنانی که در مسیح هستند، باطل گشته است.

هیچ محکومیتی وجود ندارد — نه از سوی شیطان، نه هیچ‌کس دیگر.

بار دیگر می‌توانید این واقعیت را در این کلمات مشاهده کنید، «نیش موت گناه است؛ و قوت *گناهْ شریعت*» (اول قرنتیان ۵۶:۱۵). اگر گناه، نیش مُهلک مرگ است، به این دلیل است که شریعت، برای گناهْ جریمهٔ ابدی تعیین می‌کند. «مزد گناه، موت [ابدی] است» (رومیان ۲۳:۶). اما هنگامی که مسیح همچون جانشین بی‌عیب ما جان داد، پولس می‌گوید که خدا «آن دستخطی را که ضد ما، و مشتمل بر فرایض و به خلاف ما بود، محو ساخت؛ و آن را به صلیب خود میخ زده، [آن] را از میان برداشت» (کولسیان ۱۴:۲). بدین‌سان، اسلحهٔ شریعت از دست شیطان گرفته شد. او نمی‌تواند آن را برای محکوم کردن قوم خدا به کار برد.

اکنون بدون وجود *گناه* و *شریعت*، که ما را محکوم و متهم می‌سازد و تحت سلطه قرار می‌دهد، شیطان، دشمنی شکست‌خورده است. او خلع سلاح است. مسیح بر او ظفر یافته است؛ نه به شکلی که او را از هستی ساقط کند، بلکه به او اجازه می‌دهد، تا زندگی کند؛ و ببیند که میلیونها تن از مقدسان، به بخشش از گناهانشان دست می‌یابند؛ و به سبب جلال عظیمتر فیض مسیح، به شیطان پشت می‌کنند.

این پیروزیِ گزافی بود؛ زیرا ارزشهای خدا به سهولت برآورد نمی‌شوند. اگر خدا به سادگی شیطان را به فرجام رسانده بود، در آن صورت، این‌قدر واضح نمی‌بود، که خدا هم قدرتمندتر از شیطان است؛ و هم شایستهٔ این است که بی‌نهایت مشتاق او باشیم. ارادهٔ خدا بر این است که نه تنها قدرتهای فیزیکی، متجلی جلالش باشند؛ بلکه قدرتهای روحانی و معنوی نیز؛ که این قدرتها زیبایی فیضش را با رنگهای فراوان به نمایش می‌گذارند. پیروزیِ بیرون کشیدن گناهکاران از دستهای شیطان که به خاطر قربانی شدن مسیح، که گناه را بر خود گرفت، صورت پذیرفت؛ و اطاعتش از پدر، که شریعت را به تحقق رساند، پرشکوهتر از نابودی صِرف دشمن بود.

دعا

پدر آسمانی، ما تحت تأثیر قرار می‌گیریم، که تو جلال پسرت را آن‌قدر رفیع می‌شماری که ارزش آن را دارد تا تداوم بقای شیطان، آن جلال را کاملاً بشناساند. شرمساریم که به خاطر نبردهای زندگی، شکایت کرده‌ایم، وقتی که می‌بایست تمامی سعی خود را می‌نمودیم، تا دلایل تو را دال بر مجال دادن به شیطان، برای خود و جهانیان آشکار می‌نمودیم؛ دلایلی که

مسیح را جلال می‌دهند. برای قصور در دیدن اهداف قدوست، ما را ببخش؛ و حالْ خدایا، با خون پسرت؛ منجی‌مان، پیروزی بر شیطان را به ما عطا نما. عطایمان فرما، تا ارزش والای مسیح را ببینیم و بچشیم. بگذار با ارج نهادن به عیسی، شیطان را به شرم آوریم. به ما عطا کن تا در کار صلیب فخر نماییم. یاری‌مان ده تا کار تکمیل‌شدهٔ مسیح را گرامی بداریم، که شیطان را خلع سلاح کرد؛ و نیش مرگ را بیرون کشید. به ما تعلیم ده که چگونه از طریق ایمان، در این اطمینان که مسیح بخشش ما را خریده؛ و پیروزی همهٔ آنانی که به او اعتماد دارند را مسلم ساخته است، بر ضد قدرت گناه بجنگیم. هر نقشهٔ شریرانهٔ شیطان را به تدبیرهای پاک و قدوس محبت، تبدیل نما. ما را از نیرنگهای او نجات ده. زیبایی مسیح را در چشم دلمان روشن نگه دار. تا بازگردی، و با نفس دهانت او را هلاک سازی، ما را ابزارهایی برای مغلوب نمودن شیطان بساز. با شمشیر روح، کلام خدا، و انجیل عظیمت، ما را در نجات دیگران دلیر گردان. در نام عیسی دعا می‌کنیم، آمین.

لیکن خدا که در رحمانیت دولتمند است، از حیثیت محبتِ عظیمِ خود که با ما نمود، ما را نیز که در خطایا مرده بودیم، با مسیح زنده گردانید.

افسسیان ۲:۴-۵

پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیاییم، تا رحمت بیابیم؛ و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت (ما را) اعانت کند.

عبرانیان ۴:۱۶

۱۰

غنای مُجسم شفقّت خدا

رحمتهای عیسی مسیح



خدا دولتمندترین فرد عالم است. او نه فقط بیش از هر کس دیگری مالک است، بلکه مالک هر کس و هر چیزی است که، هر کسِ دیگر مالک آن است. وقتی چیزی را می‌سازید، به شما متعلق می‌گردد؛ و خدا همه‌چیز — از جمله ما را خلق نمود. «او ما را آفریده، [و نه ما خودمان را]؛ ما قوم او هستیم و گوسفندان مرتع او» (مزمور ۳:۱۰۰). یک مالک نهایی در عالم وجود دارد؛ که خداست. دیگران همه امانتدارند. نه ما، و نه داراییهایمان، در نهایت، از آنِ ما می‌باشند. همهٔ آنها امانتهایی هستند که برای اهداف مالک به کار می‌روند. از این‌رو به عبارتی، تمامی گناهان، اختلاس کردن از اموال خدا هستند.

اما عهدجدید، ثروت خدا را به طور خاص عمدتاً از دیدگاه آنچه او آفرید و مالکش است، توصیف نمی‌کند؛ بلکه دولتمند

بودن خدا را از دیدگاه جلالی که از ازل داراست، وصف می‌نماید. مکرراً از «دولت جلال خود»، یا «دولت خود در جلال» می‌خوانیم؛ (برای مثال، افسسیان ۱۶:۳؛ فیلیپیان ۱۹:۴؛ کولسیان ۲۷:۱). اگر خدا فقط به این دلیل دولتمند می‌بود که همه‌چیز را خلق کرده و مالک همه‌چیز است، پس می‌بایست قبل از آفرینش فقیر بوده باشد؛ و بدین معنی خواهد بود که خدا از روی نیاز خلق کرده، و به خلقتش وابسته است. ولی این تصویر خدایی نیست که در کتاب‌مقدس می‌یابیم. خدا خلقتش را نیافرید، تا ثروت کسب کند؛ او خلق نمود تا غنا را آشکار نماید — غنای جلالش، به منظور حظّ بردن قومش (افسسیان ۶:۱، ۱۲، ۱۴).

ولی به طور مشخص‌تر، تمرکز عهدجدید بر این است که غنای جلال خدا در اوجش، در واقع غنای رحمت است. دنیا «دولت مهربانی و صبر و حلم [خدا] را» بسیار سطحی می‌انگارد (رومیان ۴:۲). خدا دنیا را خلق نمود؛ و آن را نجات داد، تا «دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعد نمود» (رومیان ۲۳:۹). یا به عبارت دیگر، او قومش را می‌آفریند؛ و نجات می‌بخشد، «تا در عالمهای آینده، دولت بینهایتِ فیض خود را به لطفی که بر ما در مسیح عیسی دارد، ظاهر سازد» (افسسیان ۷:۲). در اصل، عالم هستی وجود

دارد، تا عیان سازد غنای جلال رحمت خدا را برای حظّ بردن قوم نجات‌یافته‌اش از هر زبان و قوم و نژاد.

عدالت خدا در میان کمالات جلال او، امری اساسی است. اما رحمت، سرآمد همه است. «هر که شریر را عادل شمارد؛ و هر که عادل را ملزم سازد، هر دوی ایشان نزد خداوند مکروهند» (امثال سلیمان ۱۵:۱۷). بله؛ از این‌رو، عدالت امری اساسی است. ولی حقیقت دیگری نیز وجود دارد: «گذشتن از تقصیر، جلالِ [یک انسان] است» (امثال سلیمان ۱۱:۱۹). در نتیجه، اگر عدالت می‌تواند حفظ شود، نشان دادن رحمت، اوج جلال است.

عیسی مسیح به این دلیل به جهان آمد. عیسی، رحمت تجسم یافته و قابل رویت خداست. او تجسم عدالت خدا نیز می‌باشد؛ اما عدالتی که مطیع بود: «خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیلهٔ او جهان نجات یابد» (یوحنا ۱۷:۳). خدای پدر، پسر خویش را تقدیم مرگ نمود، «تا او عادل شود؛ و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد» (رومیان ۲۶:۳). عیسی مسیح، به جانشینی دیگران، بر صلیب جان داد؛ و بدین وسیله عدالت خدای پدر را برقرار نمود. این عدالت، زمینه‌ای زیبا را به وجود آورد، که در آن زمینه، رحمت خدا با جلالی بی‌همتا می‌درخشد؛ زیرا این نوع رحمت، انسان گناهکار را از تقصیراتش مبرّا می‌سازد. بنابراین،

جلال رحمت خدا، هدف آمدن مسیح بود. این هدف در رساله رومیان ۱۵:۸-۹ نمایان است: مسیح به جهان آمد، «تا وعده‌های اجداد را ثابت گرداند؛ و *تا امتها خدا را تمجید نمایند، به سبب رحمت او*.» هدف این تجسم یافتن، عزت نهادن به رحمت خدا برای بهره‌مندی غیر یهودیان بود.

در انجیل لوقا ۱:۵۴، و در گفتهٔ مریم، و نیز در آنچه که زکریا، به مناسبت تولد یحیای تعمید دهنده نبوت نمود (لوقا ۱:۷۸)، دلیل آمدن عیسی، رحمت خدا عنوان شد؛ و همان‌طور که پولس رسول هم بیان می‌کند، کاری که مسیح بر روی صلیب به انجام رسانید، به سبب رحمانیت عظیم خدا بود (افسسیان ۲:۴). همه به خاطر دولت فیض خداست (افسسیان ۱:۷). او «دولتمند است برای همه که نام او را می‌خوانند» (رومیان ۱۰:۱۲).

رحمتی که عیسی تجسمش بوده، و آن را به بار می‌آورد، کاملاً رایگان است. نه که بهایی نداشت. بلکه عیسی بهای آن را به قیمت جان خویش پرداخت کرد. «که در وی به سبب *خون او* فدیه، یعنی آمرزش گناهان را به اندازهٔ دولت فیض او یافته‌ایم» (افسسیان ۱:۷). ولی اکنون برای گناهکارانِ شکسته و محتاج، کاملاً رایگان است. از این‌رو خدا می‌فرماید، «رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم؛ و رأفت خواهم نمود بر هر که رأفت نمایم. لاجرم نه از خواهش کننده، و نه از شتابنده است؛ بلکه از

خدای رحم‌کننده . . . بنابراین هر که را می‌خواهد رحم می‌کند؛ و هر که را می‌خواهد سنگدل می‌سازد» (رومیان ۱۴:۹-۱۶، ۱۸). ما رحمت را کسب نمی‌کنیم. اما آن را چون هدیه‌ای رایگان، به وسیلهٔ ایمان، ولی نه از طریق اعمال به دست می‌آوریم. «نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود، ما را نجات داد» (تیطس ۵:۳).

حتی ایمان برای پذیرش این رحمت، خودش عطای رحمت است. «به خاطر مسیح، به شما رایگان عطا شده است، تا ایمان آورید» (فیلیپیان ۲۹:۱، ترجمهٔ نویسنده)؛ و دربارهٔ دیگران چطور؟ اصلاح نماییم مخالفانمان را «با حلم، که *شاید خدا ایشان را توبه بخشد*، تا راستی را بشناسند» (دوم تیموتائوس ۲۵:۲؛ همچنین افسسیان ۸:۲؛ یوحنا ۴۴:۶؛ اعمال رسولان ۴۸:۱۳ را مشاهده نمایید). از ابتدا تا انتها، این خداست که ما را نجات می‌دهد، «نه به حسب اعمال ما، بلکه بر حسب ارادهٔ خود، و آن فیضی که قبل از قدیم‌الایام در مسیح عیسی به ما عطا شد» (دوم تیموتائوس ۹:۱). رحمت پیروزمندِ او، کاملاً رایگان است.

از آنجایی که مسیح، تجسم آشکار غنای رحمتهای خداست، تعجب‌آور نیست که زندگی او در این دنیا نیز، ظهور سخاوتمندانهٔ رحمتها برای همه گونه انسان بود. رحمتهای

عیسی در سالهای اندک زندگی‌اش در این دنیا، به هر گونه درد و نیاز رسیدگی کرد.

وقتی آن گدای نابینا فریاد برآورد، «ای عیسی، ای پسر داوود، بر من ترحم فرما!»، بسیاری شرمسار و خشمگین شدند. اما «عیسی به وی گفت، بینا شو، که ایمانت تو را شفا داده است» (لوقا ۳۸:۱۸، ۴۲).

آن هنگام که جذامیهای چِندش‌آور و ترسناک، صدایشان را بلند کرده گفتند، «ای عیسی خداوند بر ما ترحم فرما»، او ایستاد و دلش بر آنها سوخت؛ و فرمود، «بروید و خود را به کاهن بنمایید. ایشان چون می‌رفتند، طاهر گشتند» (لوقا ۱۳:۱۷-۱۴).

حتی قابل توجه‌تر از این، مرقس زمانی را به یاد می‌آوَرَد که جذامی رعب‌آور دیگری التماس‌کنان زانو زد، تا عیسی وی را طاهر گرداند؛ و عیسی نه تنها با او سخن گفت، بلکه او را لمس نیز نمود: «ترحم نموده، دست خود را دراز کرد؛ و او را لمس نموده گفت، می‌خواهم. طاهر شو» (مرقس ۴۱:۱).

وقتی عیسی بیوه‌زنی را دید که نه فقط شوهرش را از دست داده بود، بلکه اکنون، تنها پسرش را نیز؛ لوقا به ما می‌گوید، «[عیسی] دلش بر او بسوخت و به وی گفت، گریان مباش» (لوقا ۱۳:۷). آن‌گاه پسرش را زنده ساخت؛ و در این مورد، کلمه‌ای دربارهٔ

ایمان آن زن عنوان نشد. این وفورِ رایگان و بی‌مضایقهٔ رحمت الهی بود، حتی قبل از ایمان آوردن.

این رحمت بود که توجه عیسی را به کسانی جلب نمود که دیوها و ارواح شریر عذابشان می‌دادند. مردی پس از سالها محنت، پسر دیوزدهٔ خود را نزد عیسی آورد. پسر، قادر به صحبت نبود؛ و روح شریر، اغلب او را به آتش می‌انداخت. پدر از عیسی استدعا کرد، «بر ما ترحم کرده، ما را مدد فرما» (مرقس ۲۲:۹)؛ و هرچند پدرِ اندوهگین قادر بود فقط به قدر دانه‌ای خردل ایمان داشته باشد — «ایمان می‌آورم ای خداوند، بی‌ایمانی مرا امداد فرما» (مرقس ۲۴:۹) — عیسی به فریادِ درخواست رحمت پاسخ داد؛ و روح را نهیب زد و آن را بیرون راند.

حتی وقتی مرد دیوزده‌ای که کسی را نداشت تا مدافع او باشد؛ و عاجزتر از آن بود که اختیاری داشته باشد تا بتواند به عیسی ایمان بیاورد، یا تسلیم او شود، خداوند او را که اهل سرزمین جَدَریان بود از اسارت ارواح شریر آزاد نمود؛ و به او فرمود که این آزادی، به سبب رحمت محض خدا بود: «به خانه نزد خویشان خود برو؛ و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است؛ و چگونه به تو رحم نموده است» (مرقس ۱۹:۵)؛

توجه کنید که این مرد یهودی نبود؛ درست مانند «زن کنعانی»[1] که بانگ زد، «خداوندا، پسر داودا، بر من رحم کن؛ زیرا دختر من سخت دیوانه است» (متی ۲۲:۱۵). این طرز برخوردها، بر عظمت رحمت عیسی می‌افزاید؛ چرا که نه دیوها، نه امتهای غیر یهودی، جلودار رحمت عیسی نشدند.

فقط رنج و درد نبود که رحمت عیسی را برانگیخت، بلکه گناه نیز رحمتش را شعله‌ور نمود. هنگامی که عیسی با «باجگیران و گناهکاران» غذا خورد، فریسیان و کاتبان از او انتقاد کردند. ولی عیسی برای توضیح کارش، سه حکایت نقل نمود. یکی، حکایت پسر اسرافکار[2] بود. نقطهٔ اوج این حکایت، خدا را سرشار از شفقّت برای پسر غرق در گناهش، پسری که به خانه

---

[1] مترجم: اولویت خدمت عیسی مسیح، در مدتی که در جسم انسانی در این دنیا حضور داشت، بر بشارت به قوم اسراییل متمرکز بود (انجیل متی ۱۰:۵-۶؛ ۲۴:۱۵)؛ و سپس خدمت جهانشمول خود را برای رستگاری ابدی، و بخشش گناهان همهٔ انسانها از هر قوم و نژاد و زبان و ملیّت، به شاگردانش سپرد (متی ۱۸:۲۸-۲۰؛ مرقس ۱۵:۱۶؛ یوحنا ۱۶:۳). ولی در بسیاری موارد، رحمت و شفقّت عظیم مسیح را بر غیر یهودیان نیز مشاهده می‌کنیم؛ از جمله مرد دیوزدهٔ غیر یهودی و زنی که اهل کنعان بود؛ و از مسیح تقاضای کمک نمود.

[2] مترجم: در این حکایت، پدر، نمادی از خدا، و پسر اسرافکار، نمادی از ما انسانهای گناهکار که به خدا پشت کرده، و از حضور خدا بیرون رفته‌ایم، نشان داده شده است. وقتی پسر به گناه خود نسبت به پدر (خدا) پی برده، و به درگاه خداوند توبه می‌کند؛ و به سوی پدر بازمی‌گردد، پدر (خدا) نیز به سبب رحمتش، او را بخشیده، و دوباره به حضور خود می‌پذیرد (به انجیل لوقا فصل ۱۵: ۱۱-۳۲ مراجعه نمایید).

باز می‌گردد، توصیف می‌کند: «هنوز [پسر] دور بود، که پدرش او را دیده ترحم نمود؛ و دوان دوان آمده، او را در آغوش خود کشیده، بوسید» (لوقا: ۲۰:۱۵). به عبارت دیگر، عیسی با باجگیران و گناهکاران غذا خورد، زیرا او تجسمِ نمایانِ شفقّت مهرآمیز پدر برای گناهکاران بود.

عیسی این شفقّت را فقط برای اشخاصی که مرتکب گناه شدند؛ و در رنج و زحمت بودند نشان نداد، بلکه برای همگان نیز. او با دیدهٔ تحقیر، و یا بی‌تفاوتی، به توده‌های مردم نظر نمی‌کرد. یک بار که جمعیت عظیمی در پی او آمده، و برای خوراکشان برنامه‌ریزی خوبی نکرده بودند، عیسی به آنها نگریست و فرمود، «بر این گروه دلم بسوخت، زیرا الان سه روز است که با من می‌باشند و هیچ خوراک ندارند» (مرقس ۲:۸). در موقعیت دیگری، نه به سبب گرسنگی‌شان، بلکه به سبب نیاز روحانی‌شان به حقیقت بود که دلش بر آنها سوخت: «گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترحم فرمود، زیرا که چون گوسفندان بی‌شبان بودند؛ و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت» (مرقس ۳۴:۶).

یکی از اظهارات مهم و اساسی دربارهٔ رحمت خدا، که عیسی تا آن هنگام بیان فرمود، برگرفته از هوشع ۶:۶ بود. این روش عیسی بود که به جای مقررات موشکافانه، کل مراسم و آیین

شریعت عهدعتیق را تحت لوای رحمت قرار می‌داد. وقتی از او به سبب رفتن به خانهٔ متی برای صرف شام با باجگیران ناپاک انتقاد شد، او انتقاد را به آنها برگرداند؛ و فرمود، «لکن رفته این را دریافت کنید، که رحمت می‌خواهم نه قربانی [هوشع ۶:۶]. زیرا نیامده‌ام تا عادلان را، بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم» (متی ۱۳:۹)؛ و آن‌گاه که فریسیان، شاگردانش را برای چیدن گندم و خوردن آن در روز سبّت توبیخ کردند، عیسی فرمود، «اگر این معنی را درک می‌کردید، که 'رحمت می‌خواهم نه قربانی'، بیگناهان را مذمّت[۳] نمی‌نمودید» (متی ۷:۱۲). به بیان دیگر، تمام خدمت عیسی با چنین بینشی شکل گرفت که رحمت، مفهوم اصلی شریعت خداست؛ و از آنجایی که عیسی نیامد تا شریعت را منسوخ کند، بلکه تا آن را تحقق بخشد (متی ۱۷:۵)، او تجسم و تجلی غنای رحمت خدا بود.

امروز هم حقیقت دربارهٔ عیسی همان حقیقت است. در این خصوص، «عیسی مسیح، دیروز و امروز و تا ابدالاباد همان است» (عبرانیان ۸:۱۳). به این دلیل، خدایی که «پدر رحمتها» نامیده می‌شود (دوم قرنتیان ۳:۱)، ما را می‌خواند تا به واسطهٔ عیسی مسیح، که می‌تواند «همدرد ضعفهای ما بشود»، دلیرانه به تخت او بیاییم (عبرانیان ۱۵:۴). عیسی، کاهن اعظم بدون گناهِ

---

[۳] مترجم: «محکوم نمودن».

ماست، که از هر نظر کفایت دارد. او در اطاعت کامل، و با قربانی بی‌عیبش بر صلیب، خود را چون جانشین ما تقدیم نموده است. همهٔ رحمتهای پدر به آنانی متعلق است که با ایمان به عیسی، به سوی خدا می‌آیند. «با دلیری نزدیک به تخت فیض بیاییم، تا رحمت بیابیم؛ و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت (ما را) اعانت کند» (عبرانیان ۴:۱۶).

تخت پادشاهی خدا، منزلگاه رحمتهاست. این است غنای بیکران، قدرت بیکران، و حکمت بیکران؛ و از تمامی این برکات، به واسطهٔ عیسی مسیح؛ که تجسم رحمت خداست، می‌توان بهره‌مند شد. خواه این امر را از طریق خوشی و لذت بیاموزید، یا مانند ایوب از راه درد و رنج، هر آنچه می‌کنید، ولی این را بیاموزید که: «خداوند بغایت مهربان و کریم است» (یعقوب ۵:۱۱).

دعا

ای پدر، چقدر به رحمت نیازمندیم. ما هر روز گناه می‌کنیم. از فرمانت که تو را با تمام دل و جان و فکر و قوتمان محبت کنیم، قاصریم. عواطف ما ولرم است. همهٔ انگیزه‌هایمان، حتی بهترینشان آشفته و درهم هستند. غرولند می‌کنیم. دربارهٔ فردا نگرانیم. خیلی

سریع عصبانی می‌شویم. مشتاق چیزی هستیم که نباید باشیم. عیناً از همان طرز برخوردهای دیگران ناراحت می‌شویم که خودمان پنج دقیقه قبل همانها را بروز داده‌ایم. اگر به ما رحم نکنی، نابود می‌گردیم. خدایا، بگذار رحمت مسیح را ببینیم؛ و آن رحمت را برای آنچه که هست، بچشیم. به ما قدرت عطا فرما تا محبتش را درک کنیم. ما را به خواندن رویدادهای مربوط به رحمت عیسی که در اناجیل ثبت است، و تعمق در آنها متمایل گردان. بگذار آنچه او انجام داد را آن‌چنان بستاییم، که وی را سرمشق قرار دهیم. ولی باشد که بسیار بیشتر از سرمشق‌گیری ظاهری باشد. باشد که از قلبی ناشی شود که به سبب گناهمان شکسته شده، و به مرحله‌ای رسیده باشیم، که رحمت را عزیز بشماریم؛ و با رحمت زیست نماییم؛ و در رحمت امید داشته باشیم؛ و مشتاق آن باشیم. رحمت عیسی را عظیمترین زیبایی آن منجی در چشمانمان گردان. بگذار بنگریم؛ و در نگریستن، شبیه او شویم؛ و این چشیدن رحمت را به خارج از ما متمایل گردان، تا آن را ابراز کنیم. ما را از رحمت او لبریز کن تا رحمت نشان دهیم. حکم به‌جا آوردن انصاف و دوست

داشتن رحمت را در ما به تحقق رسان. باشد که رحمت نشان دادن را دوست بداریم. رحمت را آن‌قدر جزیی از ما ساز، که خودمان آن رحمت باشیم. ما را آن‌چنان با مسیح یگانه گردان، که رحمت او رحمت ما، و رحمت ما، شناساندن مسیح باشد. او همهٔ چیزی است که در انتها می‌توانیم پیشکش کنیم. پدر، در ایمان و صبر ما، رحمت او را جلال ده. از تو ممنونیم، آه! از تو ممنونیم برای مسیح، و رحمت تو به ما در او. در نام او دعا می‌کنیم، آمین.

«ای استاد، می‌دانیم که تو از کسی روداری نمی‌کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می‌آموزی.»

لوقا ۲۰:۲۱

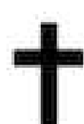
«ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را سپاس می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان مخفی داشتی؛ و بر کودکان مکشوف ساختی.»

لوقا ۱۰:۲۱

۱۱

جنبهٔ دشوار

سختگیری عیسی مسیح



این جلال عیسی مسیح است که او همواره با دنیا ناهمساز بوده، و از این‌رو، همواره برای دنیا مطرح است. اگر مسیح خیلی خوب و عالی با دنیا کنار می‌آمد، خدمتش هیچ ثمری نمی‌داشت. وقتی تلاش می‌کنند تا عیسایی را که کتاب‌مقدس به ما آشکار نموده، به گونه‌ای بازسازی نمایند که با روحیهٔ یک نسل تطبیق یابد، این بازسازی، او را برای نسلی دیگر، مسیحی که ضعیف و ناتوان است، جلوه می‌دهد. بهتر است بگذاریم عیسی مسیح، کسی که هست، باشد؛ چرا که در بیشتر موارد، همان جنبهٔ رنجش‌آور شخصیت اوست که بیشتر بدان نیاز داریم.

ابراز محبتِ عیسی، که شدید، رک و محکم بود، به ویژه برای جهان غرب و دنیای امروز، توهین‌آمیز است. بیشتر وقتها، زبان

نافذ او، مردم زودرنج را جریحه‌دار می‌نمود. مردمی که فقط سخنان ملایم، و شیوه‌های نرم و لطیف را نشانهٔ محبت می‌دانند، اگر در دوران عیسی زندگی می‌کردند؛ و از نزدیک به سخنانش گوش می‌دادند، از لحن تقریباً خشن و نیشدار خداوند، دایماً برآشفته می‌شدند.

اما او فقط خشن نبود، شیرینی رحمتهای او را نیز دیده‌ایم؛ و اینکه چگونه صبور و مهربان و بخشنده بود (فصل ۱۰). از این جهت است که نمی‌توان تحت عنوان بدخلقی، یا از کوره در رفتن، یا خصومت عاری از احساس، روی لحن شدید او خط بطلان کشید. آنچه در زبان گزندهٔ مسیح با آن روبه‌رو می‌شویم، گونه‌ای از محبت است، که با دنیای واقعی فساد و کرختی قلب ما، و عواقب عظیمی که ناشی از انتخابهای ماست، همخوانی دارد. اگر شرارتهای عظیم، و قلبهای ناشنوا، و پیامدهایی که با زندگی ابدی ما سر و کار دارد، وجود نداشتند، چه بسا تنها شیوه‌های مناسب برای ابراز محبت، همان رفتار ملایم و گفتار لطیف می‌بود، که دنیا نشانهٔ محبت می‌داند. ولی چنین دنیایی، پسر خدا را نمی‌کشد؛ و از شاگردانش متنفر نیست. چنین دنیایی اصلاً وجود ندارد.

ما باید به سختگیریِ حیرت‌آورِ رحمت عیسی گوش دهیم. این حالت، باعث شگفتی مردم روزگارش بود. حتی دشمنانش

معترف بودند که او به شکل حیرت‌آوری، به اینکه از سوی بقیه تأیید گردد، بیعلاقه بود. ما بیش از حد، محتاطیم که دیگران نحوهٔ صحبتمان را تأیید کنند؛ اما عیسی چنین نبود. «ای استاد، می‌دانیم که تو از کسی روداری نمی‌کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می‌آموزی» (لوقا ۲۰:۲۱). وقتی فریسیان متخاصم، از مأموران خواستند که عیسی را دستگیر کنند، آن مأموران، دست خالی بازگشته، و گفتند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!» (یوحنا ۷:۴۶).

این شهادت هر نسلی بوده است. هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است. این شهادت از زمانی شروع شد که عیسای نوجوان، در معبد حضور یافت: «هر که سخن او را می‌شنید، از جوابهای او متحیر می‌گشت» (لوقا ۲:۴۷). وقتی خدمت عمومی‌اش را در کنیسهٔ شهر ناصره آغاز کرد، در ابتدا «همه بر وی شهادت دادند؛ و از سخنان فیض‌آمیزی که از دهانش صادر می‌شد، تعجب نموده» (لوقا ۴:۲۲)؛ اما زمانی که رک و ناپوشیده، لایهٔ زمخت توقعات و انتظاراتی را که فقط بر خودشان متمرکز بود، بُرش داد (آیه‌های ۲۴-۲۷)، همان مردم «پر از خشم گشتند» (آیهٔ ۲۸) و خواستند او را از صخره‌ای پایین بیندازند (آیهٔ ۲۹). اما در انتهای خدمت عیسی در این دنیا، و در هفتهٔ آخر حیاتش، با پاسخهای نافذی که می‌داد، سرانجام

دهان مخالفانش را بست؛ حال آنکه فریاد محکوم کردنش همچنان بلند بود. «هیچ‌کس قدرت جواب وی هرگز نداشت؛ و نه کسی از آن روز دیگر جرأت سوال کردن از او نمود» (متی ۴۶:۲۲).

وضعیت دنیایی که آمدن مسیح را ضروری ساخت، آن‌قدر بد بود که عیسی برای اینکه توجه دنیا را به وخامت اوضاع جلب نماید، این لحن تکاندهنده را به کار گرفت. هنگامی که مردم نشانه‌ای آسمانی از او طلبیدند، پاسخ داد، «فرقهٔ شریر زناکار، آیتی می‌طلبند» (متی ۴:۱۶). آن زمان که شاگردانش نتوانستند روحی شریر را از فردی اخراج کنند، فرمود، «ای فرقهٔ بی‌ایمان، تا کی با شما باشم؛ و تا چه حد متحمل شما شوم؟» (مرقس ۱۹:۹). وقتی دعا کردن را به آنها تعلیم داد، فرمود، «پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخششهای نیکو را به اولاد خود می‌دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است، چیزهای نیکو را به آنانی که از او سوال می‌کنند، خواهد بخشید!» (متی ۱۱:۷). او فرض را بر شریر بودن آنها قرار داده بود؛ و از این‌رو ایشان را بدین‌گونه خطاب می‌نمود.

عیسی نه تنها دنیا را به شرارت، زناکاری، و بی‌ایمانی متهم کرد، همچنین فرمود که همه از نظر روحانی، مرده بودند. وقتی شاگردی از عیسی پرسید که آیا می‌تواند برود و پدرش را دفن

کند، عیسی او را با این سخنان شوکه کرد، «مرا متابعت کن؛ و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند» (متی ۸:۲۲). وضعیت زندگانی که از نظر روحانی مرده بودند، آن‌قدر هولناک بود که چنین گفتار محکمی را می‌طلبید. در مورد فریسیان نیز چنین بود: «وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید» (لوقا ۱۱:۴۴). «چون قبور سفید شده می‌باشید که از بیرون نیکو می‌نماید، لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان پر است» (متی ۲۳:۲۷).

مرگ روحانی، از شیطان سرچشمه می‌گرفت؛ چرا که شیطان از ابتدا، قاتل روح انسان بوده است. عیسی با این اتهام، افرادی که خود را پارسا انگاشته، اما ایمانشان واقعی نبود، را برآشفت: «شما از پدر خود ابلیس می‌باشید؛ و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود؛ و در راستی ثابت نمی‌باشد» (یوحنا ۸:۴۴)؛ و هنگامی که شاگرد سرسپرده‌اش؛ پطرس، با دلیری عنوان کرد که اجازه نمی‌دهد عیسی کشته شود، عیسی به او فرمود، «دور شو از من ای شیطان، زیرا که باعث لغزش من می‌باشی» (متی ۱۶:۲۳). برای مرگ روحانی، تنها یک راه حل وجود داشت: مرگ عیسی در عوض انسانها؛ و به جانشینی از آنها. هر ممانعتی از آن راه حل، از شیطان بود؛ و

کلمات و سخنانی که دیگران بر زبان می‌آوردند، آن‌قدر قدرت نداشتند که بتوانند آن راه حل را دفع کنند.

این وضعیت قلب بشر است که آنها را به سوی مجازات ابدی سوق خواهد داد؛ و کسانی به این مجازات ابدی دچار خواهند شد، که علاجی را که مسیح بانیِ آن بود، رد می‌کنند. از این سبب است که عیسی در هشدار دادن دربارهٔ جهنم، مراعات احساسات ظریف را نکرد. در کتاب‌مقدس، هیچ‌کس مانند او مکرراً، و از این هولناک‌تر، دربارهٔ جهنم صحبت نکرده است: «فرشتگان بیرون آمده، طالحین را از میان صالحین جدا کرده، ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت؛ جایی که گریه و فشار دندان می‌باشد» (متی ۱۳:۴۹–۵۰). وقتی شاگردانش سعی کردند عیسی را دربارهٔ مکان داوری وادار به پاسخگویی کنند، او به روشنی پاسخ داد، «در هر جایی که لاش باشد، در آنجا کرکسان جمع خواهند شد» (لوقا ۱۷:۳۷). بعضی از واقعیتها آن‌قدر ترسناک هستند که نیازی به موشکافی صریح ندارند، بلکه یک تصویرسازی شوکه‌آور از آنها ضروری است.

عیسی فرمود، جهنم جایی است که «کرم ایشان نمیرد؛ و آتش خاموشی نیابد» (مرقس ۹:۴۸). مکان «ظلمت خارجی» است (متی ۸:۱۲؛ ۲۲:۱۳؛ ۲۵:۳۰). «آتش جاودانی، که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است» (متی ۲۵:۴۱). آن آتش،

«خاموشی‌ناپذیر» است (مرقس ۹:۴۳). «عذاب جاودانی» است (متی ۲۵:۴۶).

در نتیجه، عیسی با منطقی که قلب را می‌ایستاند، توضیح می‌دهد که مخاطره‌های زمینیِ صِرف — مانند کشته شدن! — اصلاً قابل مقایسه با خطر جهنم نیستند: «لیکن ای دوستان من، به شما می‌گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید؛ بلکه به شما نشان می‌دهم که از کِه باید ترسید. از او بترسید که بعد از کشتن قدرت دارد که به جهنم بیفکند. بلی، به شما می‌گویم از او بترسید!» (لوقا ۱۲:۴– ۵) به عبارت دیگر، «مترسید شاگردانم! فقط ممکن است کشته شوید!»

نتیجهٔ این منطق، یعنی اینکه مسلماً هر قدر هم فاجعه‌های سهمگینِ این دنیا، دردناک باشند، اما عظیمترین مصیبت نیستند. بسیار عظیمتر از آن، این است که انسانها در نام مسیح توبه نکنند و به او ایمان نیاورند؛ و بدین شکل، راه گریز از جهنم را بر خود ببندند. وقتی عیسی دربارهٔ این واقعیتِ بسیار حیاتی، با مردمی سخن می‌گفت که از آنچه باید به راستی وحشت داشته باشند، واهمه‌ای نداشتند، کاملاً جدی، و به دور از احساسات صحبت می‌نمود. برای مثال، گروهی از این وحشتزده بودند که پیلاطس خون برخی از جلیلیان را با خون قربانیهایشان آمیخته

بود.[1] آنها این مصیبت را به عیسی خبر دادند؛ و می‌بایست متحیر شده باشند، هنگامی که او فرمود، «آیا گمان می‌برید که این جلیلیان گناهکارتر بودند از سایر سکنهٔ جلیل، از این‌رو که چنین زحمات دیدند؟ نی، بلکه به شما می‌گویم اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد» (لوقا ۱۳:۲-۳). به بیان دیگر، به جای حیرت از هلاک شدن انسانهای گناهکار، از این متحیر باشید که شما هلاک نشده‌اید.

عیسی راه آسمان را به ما نشان خواهد داد، چه یارای تحمل آن را داشته باشیم، چه نداشته باشیم. «پس اگر چشم راستت تو را بلغزاند، قلعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود؛ و اگر دست راستت تو را بلغزاند، قطعش کن و از خود دور انداز؛ زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آنکه کل جسدت در دوزخ افکنده شود» (متی ۵:۲۹-۳۰). خود را قطع عضو کردن، بهتر از جهنمی شدن است. در مورد جهنمی شدن خودمان که چنین است؛ پس، چقدر بیشتر در مورد جهنمی کردن دیگران: «هر که یکی از این صغار

---

[1] مترجم: این واقعه، به رویدادی اشاره می‌کند که در طی آن، پیلاطس؛ والی اورشلیم، گروهی از یهودیان ساکن جلیل را که به منظور گذراندن قربانی، به معبد اورشلیم آمده بودند، به قتل رسانده بود. حال آنکه چنین عملی از دیدگاه یهودیان، عملی کفرآمیز، و مصیبتی عظیم محسوب می‌شد.

را که به من ایمان دارند لغزش دهد، او را بهتر می‌بود که سنگ آسیابی بر گردنش آویخته، در قعر دریا غرق می‌شد» (متی ۶:۱۸). مردن در دریا، بهتر از هُل دادن دیگری به جهنم است. پس تعجب‌آور نیست که عیسی، ورود به ملکوت را این‌چنین دشوار توصیف نمود: «و از ایام یحیای تعمید دهنده تا الان، ملکوت آسمان مجبور می‌شود؛ و جباران آن را به زور می‌ربایند»[۲] (متی ۱۲:۱۱)؛ و تعجب‌آور نیست که فرمود، «تنگ است آن در؛ و دشوار است آن طریقی که مُودی به حیات است؛ و یابندگان آن کم‌اند» (متی ۱۴:۷). کم هستند کسانی که آن‌چنان ژرف به مسیح اعتماد کنند؛ و آن‌قدر ارجمندانه، آسمان را عزیز بدارند، که چشم و دست و زندگی‌شان را کم‌ارزشتر از مشارکت با عیسی در بهشت به حساب آورند. پس راهْ تنگ است؛ و پیروانْ اندک‌اند. تقریباً، بسیاری به عیسی گوش می‌دهند؛ و می‌گویند، «این کلام سخت است؛ کِه می‌تواند آن را بشنود» (یوحنا ۶: ۶۰).

ولی مسیح دست برنمی‌دارد. بر راه تنگ پافشاری می‌کند؛ نه فقط در قبال آنکه دست و چشم ما پاک، و محبتمان به ایمانداران به مسیح، عمیق و ریشه‌ای باشد؛ بلکه سرسپردگی

---

[۲] مترجم: خشونت و ستمگریِ انسانها هرگز نمی‌تواند مانعی در پیشبرد ملکوت خدا ایجاد نماید. در این آیه، عیسی به دشوار بودنِ ورود به ملکوت خدا تأکید می‌کند.

مفرطمان به خانواده، خویشتن، و داراییها را نیز هدف قرار می‌دهد. «اگر کسی نزد من آید؛ و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود» (لوقا ۲۶:۱۴). «هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد، تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت» (یوحنا ۲۵:۱۲). «هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی‌تواند شاگرد من شود» (لوقا ۳۳:۱۴). زمانی که اول از همه، جویای ملکوت خدا هستیم، حتی اغلب، ابراز محبت برای والدینی که خدا را می‌شناسند، نیز در چشم دنیا، تنفر به نظر خواهد رسید؛ و اگر والدین ما خدا را نشناخته باشند، همان ایمانی که ما را جویای نجات یافتن آنها می‌سازد، ایشان را بر ضد ما خواهد کرد: «آمده‌ام تا مرد را از پدر خود، و دختر را از مادر خویش، و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم» (متی ۳۵:۱۰). پس آیا وقتی از مسیح پیروی می‌کنیم، خانواده‌مان را از دست می‌دهیم؟ پاسخ عیسی غیرمنتظره است: «هر که ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است به‌جا آوَرَد، همان برادر و خواهر و مادر من است» (متی ۱۲: ۵۰).

اگر چنین به نظر نمی‌آید که خدمت و مأموریت آن کسی که سرور سلامتی نامیده می‌شود، این‌گونه پیامدهایی داشته باشد، ولی بدانید که صلح با بی‌ایمانی و نااطاعتی هم هدف او نیست.

بی‌ایمانی و نااطاعتی، دشمنانی هستند که باید نابود شوند؛ وگرنه نابود می‌کنند. وقتی پیام عیسی، که بخشش گناهان است، مورد انزجار قرار می‌گیرد، به وجود آمدن اختلاف و نفاق هم اجتناب‌ناپذیر است؛ و او این را می‌دانست: «آیا گمان می‌برید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بخشم؟ نی، بلکه به شما می‌گویم تفریق را» (لوقا ۱۲:۵۱). «و شما را والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد؛ و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید» (لوقا ۲۱:۱۶). «من آمدم تا آتشی در زمین افروزم؛ پس چه می‌خواهم اگر الان درگرفته است!» (لوقا ۱۲:۴۹).

کیست که بتواند به این چیزها گوش دهد؟ چه کسی می‌تواند از این سخنان شادی کند؛ و به عمق حقیقت سخنان عیسی پی برد، که می‌فرماید، «این را به شما گفتم، تا خوشی من در شما باشد؛ و شادی شما کامل گردد»؟ (یوحنا ۱۵:۱۱) پاسخ عیسی نیز، مانند لحن سوال‌برانگیزِ سخنانش، شگفت‌آور است؛ و او این پرسش را، با شادی پاسخ می‌دهد: «عیسی در روح وجد نموده گفت، ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را سپاس می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان مخفی داشتی؛ و بر کودکان مکشوف ساختی» (لوقا ۱۰:۲۱).

فروتنان، تعلیم‌پذیران، شکستگان، تسلیمان — کودکان — اینان هستند که آوای قوت و حقیقت و عدالت و محبت را خواهند

شنید. خواهند شنید؛ و دل در درونشان خواهد سوخت، آن هنگام که او سخن می‌گوید (لوقا ۳۲:۲۴). آنها نه تنها آزرده‌خاطر نمی‌گردند، بلکه دلگرم نیز خواهند شد که دست کم، کسی وخامت وضع ما انسانها را مشاهده می‌کند، دشمن را می‌شناسد، سازش نخواهد کرد؛ و چون پادشاهی فاتح، و نجات‌دهنده‌ای عظیم سخن می‌گوید.

دعا

خداوند، ما را جدی و محکم گردان. نه اینکه ملایم نباشیم، بلکه، به آسانی دلخور نشویم. تمایلمان را برای دلسوزی نسبت به خود از ما دور نما. اشتیاقی برای حقیقت به ما عطا فرما، که آن اشتیاق، قویتر از میل فطری ما برای تحسین شدن خودمان باشد. پدر، برای اینکه سخنان را فقط به دلیل خشن بودنشان، ناخوشایند خواندیم، ما را ببخش. ما را عفو نما، زیرا وقتی انگیزه‌های مردم را نمی‌دانیم، انگیزه‌هایشان را بدخواهانه می‌انگاریم. ما را یاری نما تا از عیسی بیاموزیم چه وقت خشن باشیم؛ و چه وقت ملایم. محافظتمان کن از اینکه خشم انسانیِ صرف را زیر پوشش گفتارِ محکم عیسی توجیه کنیم. اما نگذار

آن‌قدر حریزْ مانند شویم که نتوانیم به موقع، سخنی محکم بر زبان آوریم. از سخنان خداوندمان عیسی متحیریم. او چقدر پیش‌بینی‌نشدنی بود! کسی هرگز مانند او سخن نگفت. او همتا ندارد. در مقابلش سر تعظیم فرود می‌آوریم؛ و دهانمان را می‌بندیم. مشتاق او هستیم که سخن گوید؛ و به هر شکلی که مایل است، سخن گوید. ما شنوندگانی ساکت هستیم. او معلم بدون گناه است. دست روی دهانمان می‌گذاریم؛ و به پای او می‌افتیم. پدر، آن‌طور که دوست داری، با ما رفتار کن. ما نه داور تو هستیم، نه داور اینکه پسرت چگونه صحبت کند. به ما رحم کن — شدید یا ملایم — و ما را به شادی جاودانه‌ات هدایت فرما. در نام پسرت؛ خداوندمان عیسی، آمین.

زیرا می‌دانیم که چون مسیح از مردگان
برخاست، دیگر نمی‌میرد؛ و بعد از این،
موت بر او تسلطی ندارد.
رومیان ۶:۹

خدا او را از مردگان برخیزانید؛
و او را جلال داد.
اول پطرس ۱:۲۱

۱۲

حیات فناناپذیر

رستاخیز عیسی مسیح



خدا، عیسی مسیح را از مردگان برخیزانید (اول قرنتیان ۴:۱۵؛ اول پطرس ۲۱:۱). همه می‌دانستند او مرده بود؛ از والی شهر تا مأموران اعدام، تا زنانی که او را به خاک سپردند، تا دشمنانی که از توطئهٔ رستاخیز مسیح و شایعهٔ آن واهمه داشتند. همهٔ آنها می‌دانستند او مرده بود. پس چون این را می‌دانستند، به دروغ، روایتی ساختند، تا خالی بودن قبر مسیح را توضیح دهد، اما مبنای دروغشان این نبود که ادعا کنند او واقعاً نمرده است، بلکه می‌گفتند که شاگردان مسیح، جسد را دزدیده‌اند (متی ۱۳:۲۸). اما این دروغ، کارساز نبود؛ چرا که انسانها جانشان را برای دروغی که ساخته و پرداختهٔ ذهنشان است، به خطر نمی‌اندازند. جسد عیسی در قبر نبود؛ که اگر می‌بود، دشمنان او می‌بایست با وجود بقایای جسد عیسی، به مسیحیت خاتمه می‌دادند.

شاگردانی که به شدت هیجان‌زده بودند؛ دلیرانه، زندگی‌شان را با موعظۀ اینکه عیسی زنده است، به خطر انداختند (اعمال رسولان ۲:۲۴، ۳۲؛ ۳:۱۵). استیفانِ مبشر، و یعقوبِ رسول، به همین دلیل، زندگی‌شان را از دست دادند (اعمال رسولان ۷:۶۰؛ ۱۲:۲). عیسی مدت چهل روز، هم به اشخاص و هم به اجتماع مردم، که گاه به وسعت پانصد نفر بودند، ظاهر گشت (اعمال رسولان ۱:۳؛ اول قرنتیان ۱۵:۶)؛ که بیشتر این جماعت، آنچه را می‌دیدند، باور نمی‌کردند و متقاعد کردنشان آسان نبود (لوقا ۲۴:۱۱،۳۸؛ یوحنا ۲۰:۲۵، ۲۷).

موقعی که شاگردان شکاک، این احتمال را دادند که رستاخیز مسیح از مردگان، می‌تواند حقیقت داشته باشد، اولین حدسشان این بود که عیسایی که دیدند، روح، یا شبح بوده است. ولی عیسی به این حدس و گمان مجال نداد؛ و آن را قاطعانه باطل نمود. او به تومای شکاک فرمود، «انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین؛ و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار؛ و بی‌ایمان مباش، بلکه ایمان دار» (یوحنا ۲۰:۲۷)؛ و در موقعیت دیگری، عیسی در حضور شاگردان حیرت‌زده، بر خوردن ماهی اصرار ورزید، تا به آنها نشان دهد که روح نیست. «دستها و پایهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم؛ و دست بر من گذارده، ببینید. زیرا که روح، گوشت و استخوان ندارد، چنان

که می‌نگرید که در من است. . . . و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت، چیز خوراکی در اینجا دارید؟ پس قدری از ماهی بریان، و از شانهٔ عسل به وی دادند. پس آن را گرفته، پیش ایشان بخورد» (لوقا ۲۴:۳۹-۴۳).

ولی پیکر قیام کردهٔ عیسی، پیکری فانی نبود که صرفاً دوباره جان گرفته باشد. همان بدن بود؛ و در عین حال، همان نبود. کسانی که او را دیدند، می‌توانستند تشخیص دهند که او همان عیسی است. بدن وی، بدنی فیزیکی بود. اما بدنی تبدیل یافته نیز بود. پولس رسول، در توصیف بدنهای مسیحیان، که در آینده، از مرگ قیام می‌کنند، بدن قیام کردهٔ عیسی را نیز توصیف می‌نمود؛ از آن‌رو که مسیح، همچون «نوبرِ» بقیهٔ مردگانی که به او متعلق هستند، برخیزانیده شد (اول قرنتیان ۱۵:۲۰). به عبارت دیگر، بدن مسیحِ قیام کرده، جزیی از برداشت محصول تمامی بدنهای دیگری است که او در واپسین روز، آنها را در جلال خواهد برخیزانید. پولس می‌گوید که مسیح، «شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود، تا به صورت جسد مجید او مصوّر شود» (فیلیپیان ۳:۲۱). پس توصیف بدنهای ما، که در آینده از مرگ برمی‌خیزند، به بدن عیسی هم اطلاق می‌شود: «در فساد کاشته می‌شود؛ و در بی‌فسادی برمی‌خیزد. در ذلت کاشته

می‌گردد؛ و در جلال برمی‌خیزد. در ضعف کاشته می‌شود؛ و در قوت برمی‌خیزد. جسم نفسانی کاشته می‌شود؛ و جسم روحانی برمی‌خیزد» (اول قرنتیان ۱۵:۴۲-۴۴). همان بدن است؛ و با این حال، به شکل پرجلالی برتر است.

پیش از وقوع رستاخیز عیسی، در طی رستاخیز او، و پس از آن، قدرت الهی عظیمی در کار بود. عیسی در طی همهٔ رویدادهایی که به رستاخیزش منتهی شد، کاملاً زندگی و مرگِ خود را در کنترل داشت. «من جان خود را می‌نهم، تا آن را باز گیرم. کسی آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم؛ و قدرت دارم آن را باز گیرم» (یوحنا ۱۰:۱۷-۱۸). او همهٔ تهدیدهایی را که عزم بر این داشتند تا قبل از زمان موعودش کشته شود، به باد تمسخر گرفته بود، حال چه رسد به اینکه بر خلاف آنچه که قصد نموده بود، در قبر بماند! وقتی آگاه شد که هیرودیس قصد کشتن او را دارد، فرمود، «بروید و به آن روباه گویید، اینک امروز و فردا دیوها را بیرون می‌کنم؛ و مریضان را صحت می‌بخشم؛ و در روز سیّم کامل خواهم شد» (لوقا ۱۳:۳۲). او همچون کسی که پیگیر هدف توقف‌ناپذیرش باشد، جزییات مرگ و رستاخیز خویش را پیش‌بینی نمود: «عیسی بدیشان گفت، پسر انسان به دست مردم تسلیم کرده

خواهد شد؛ و او را خواهند کشت؛ و در روز سیّم خواهد برخاست» (متی ۲۲:۱۷-۲۳).

قدرت الهی خدا، کاملاً بر واقعهٔ رستاخیز حکمفرما بود. پولس به «عمل توانایی قوت [خدا]، که در مسیح عمل کرد، چون او را از مردگان برخیزانید» اشاره کرد (افسسیان ۱۹:۱-۲۰)؛ و پطرس گفت، «محال بود که [قدرت موت] او را در بند نگاه دارد» (اعمال رسولان ۲۴:۲).

مسیح با قدرت مطلق از مرگ گذشت؛ و به حیاتی بی‌زوال و بی‌پایان قدم نهاد. عیسی به «قوت حیات غیرفانی»، کاهن اعظمی گشته، که همیشه زنده است (عبرانیان ۱۶:۷). «چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر نمی‌میرد؛ و بعد از این، موت بر او تسلطی ندارد» (رومیان ۹:۶). «خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود؛ و نامی را که فوق از جمیع نامهاست، بدو بخشید» (فیلیپیان ۹:۲). «خدا او را از مردگان برخیزانید؛ و او را جلال داد» (اول پطرس ۲۱:۱). رستاخیز عیسی از مردگان، چه قبل از وقوعش، چه در طی‌اش، و چه بعد از آن، ظهور پرجلال قدرت الهی بود.

از این‌رو رستاخیز عیسی، همهٔ کارهای آینده‌اش را، به نیابت از قومش تضمین می‌کند؛ کارهایی از جمله: اقتدار و حاکمیت او بر همه‌چیز در عالم هستی (متی ۱۸:۲۸)؛ شفاعت کاهنی‌اش به

نیابت از ما (رومیان ۳۴:۸)؛ شفاعت او نزد خدای پدر (اول یوحنا ۱:۲)؛ حضور تسلی دهنده و محافظت کنندهٔ او با ما تا انقضای عالم (متی ۲۸: ۲۰)؛ و واپسین بازگشت پرجلالش به زمین، تا ما را آرامی بخشد؛ و کیفر دهد همهٔ آنانی که «خدا را نمی‌شناسند؛ و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی‌کنند» (دوم تسالونیکیان: ۱:۷-۸).

بنابراین، رستاخیز عیسی، همهٔ برکتهایی را که با مرگش برای ما مهیا ساخت، قطعی می‌سازد. رستاخیز او، بسنده بودن صلیب را تثبیت کرده، یقین و قطعیتِ عادل‌شمردگی ما از طریق ایمان را مُهر می‌کند. «[عیسی] به سبب گناهان ما تسلیم گردید؛ و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد» (رومیان ۲۵:۴). جملگی وعده‌های خدا، که با خون مسیح خریداری شده، به سبب رستاخیز عیسی، در ابدیت جاودانه از آنِ ما می‌گردند. برای نمونه، بخشش گناهان: «هرگاه مسیح برنخاسته است، ایمان شما باطل است؛ و شما تاکنون در گناهان خود هستید» (اول قرنتیان ۱۷:۱۵). اما او برخاسته است؛ و از این‌رو بخشش گناهان، واقعی و همیشگی است. او «دایماً زنده است، تا شفاعت [ما را] بکند» (عبرانیان ۲۵:۷).

در انتها، مسیحِ قیام کرده، ما را با خودش برمی‌خیزاند. «و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید، در شما ساکن باشد،

او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت، به روح خود که در شما ساکن است» (رومیان ۸:۱۱). «اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد» (رومیان ۶:۵). درست همان‌طور که عیسی زندگی خویش را از چنگالهای مرگ پس گرفت، به همین شکل، آنانی را که از آنِ وی هستند، از مردگان برمی‌خیزاند. او به همهٔ ایمانداران، چنین وعده‌ای می‌دهد: «من در روز بازپسین، او را خواهم برخیزانید» (یوحنا ۶:۴۰). بنابراین رستاخیز او، رستاخیز ایمانداران به او را نیز تضمین می‌کند. آنها همچون او، در جلالْ ایمن هستند. «ممکن نیست که دیگر بمیرند، چون که پسران قیامت هستند» (لوقا ۲۰:۳۶). «بر اینها، موت ثانی تسلط ندارد» (مکاشفه ۲۰:۶).

لحظه‌ای که مقدسان قیام کرده و کمال یافتهٔ مسیح، با شادی او را می‌ستایند، جلالِ مسیح به خودش بازتاب خواهد یافت؛ جلالی که در قدرت قیام او از مرگ، و رفتن به حیات فناناپذیر و اقتدار مطلقش نمایان است. چه کسانی از این هدیهٔ ابدیِ حیات بهره خواهند برد؟ عیسی پاسخ می‌دهد: «من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آوَرَد، تا به ابد نخواهد مرد» (یوحنا ۱۱:۲۵-۲۶).

مانند هر حقیقت تاریخی دیگری، می‌توان به رستاخیز عیسی شک کرد. اما هنگامی که خدا اعتبار شاهدان، شهامت موعظه کردنشان، بیهودگی مخالفتها، تأثیرات انجیل، انسجام پیام انجیل، بسنده بودن جهان‌بینیِ مسیحی، که فراگیر است؛ و جلال روحانی عیسی مسیح را در دست می‌گیرد، وقتی خدا همهٔ اینها، و بیش از اینها را در دست می‌گیرد، قادر است ذهن سرسخت‌ترین شکاکان را باز کند. زمانی که خدا ما را از رخوت بی‌ایمانی‌مان بیدار می‌کند؛ و با «تجلی بشارت جلال مسیح»، به ذهنمان می‌تابد (دوم قرنتیان ۴:۴، ۶)، آنچه در کنار درخشش شدیدِ رنج وی مشاهده می‌کنیم، شکوه رستاخیز اوست.

دعا

پدر پر جلال، تو را می‌ستاییم که توانمندانه پسرت عیسی را از مردگان برخیزاندی. تو را می‌ستاییم که سنگی که معماران رد کردند، سنگ زاویه شده است. این کار توست؛ و در چشم ما حیرت‌انگیز است. مرگ نمی‌توانست او را نگه دارد! آخرین دشمن ما، پیش روی قدرت تو در پیروزی عیسی بر مرگ، سقوط کرده است؛ و ما از ترس این دشمن دیرین آزاد گشته‌ایم؛ و حال خدایا، به ما عطا فرما تا در همهٔ غنایی که معنای

رستاخیز عیسی است، زیست نماییم. تمامی اقتدار در آسمان و زمین، از آنِ اوست. هیچ قدرت، و هیچ دشمنی نمی‌تواند بر او چیره شود. وقتی به او اعتماد می‌کنیم، در انتها همه‌چیز به خیرت ما تمام می‌شود. هنوز بهترین چیزی که در انتظارش هستیم، واقع نشده است. پس پدر، ترس و دلواپسی و ناامیدی و دمدمی بودن را از زندگی‌مان دور کن. توجه ما را به واقعیت نهایی پیروزی قطعی مسیح بر مرگ، متمرکز نما. هرگز نگذار از حس این جلالِ عالمگیر، که تو نامی برتر از هر نامی، به عیسی بخشیده‌ای، قاصر مانده، یا آن را فراموش کنیم. این امر را در زندگی روزانهٔ ما عملی ساز، چنان که می‌بینیم روزی هر شخصی از کوچک و بزرگ، با آن داور همهٔ امتها، که از مرگ قیام کرده و پیروز است، روبه‌رو خواهد شد. در رحمت و قوت عیسی، شهامتی توأم با دلشکستگی به ما عطا فرما. ای پدر، می‌خواهیم زندگی‌مان به جهت عیان نمودن عظمت او صرف شده، و به حساب آید. دعا می‌کنیم به جهت این هدف، با تمام قوتت در ما کار کن. در نام عیسی، آمین.

«زیرا چون برق که از یک جانب زیر
آسمان لامع شده، تا جانب دیگر زیر
آسمان درخشان می‌شود، پسر انسان در
یوم خود همچنین خواهد بود. لیکن اول
لازم است که او زحمات بسیار بیند.»

لوقا ۱۷:۲۴-۲۵

عیسی خداوند از آسمان با فرشتگانِ قوتِ
خود، ظهور خواهد نمود؛ در آتش مشتعل.

دوم تسالونیکیان ۱:۷-۸

۱۳

ظهور جلال خدای عظیم و منجی ما

بازگشت ثانوی عیسی مسیح



اولین مرتبه که مسیح آمد، در جسم و خون شریک شد تا «به وساطت موت، صاحب قدرت موت را تباه سازد؛ و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گرداند» (عبرانیان ۱۴:۲-۱۵). او بار دیگر ظهور خواهد کرد، تا آنانی را که مشتاقانه در انتظارش هستند، رهایی بخشد (عبرانیان ۲۸:۹).

آن زمان فرا می‌رسد که آنچه را با ایمان پذیرفته بودیم، به شکل عینی و ملموس، به چشم خواهیم دید. زیرا اکنون «به ایمان رفتار می‌کنیم، نه به دیدار» (دوم قرنتیان ۷:۵). اما وقتی شیپورِ آخر نواخته شود، هنگامی که مردگان برخیزند؛ و ما در چشم بر هم زدنی دگرگون شویم (اول قرنتیان ۵۲:۱۵)، وقتی جلال

مسیح را به شکل حیرت‌انگیزی درک نماییم، دیدهٔ بصیرت و دیدهٔ فیزیکی، به هم می‌پیوندند.

زیرا در حال حاضر، مسیح را با «چشمان [دلمان]» می‌بینیم (افسسیان ۱:۱۸). خدا قلبهای ما را منوّر می‌سازد، تا «تجلی بشارت *جلال* مسیح» را به ما عطا کند (دوم قرنتیان ۴:۴، ۶). «کسی پسر را نمی‌شناسد، به‌جز پدر» (متی ۱۱:۲۷). پس اگر اکنون جلال پسر را مشاهده می‌کنیم، آنچه عیسی به پطرس فرمود، دربارهٔ ما هم صدق می‌کند: «جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است» (متی ۱۶:۱۷). وقتی چنین امری روی می‌دهد، «جلال خداوند را در آینه می‌نگریم» (دوم قرنتیان ۳:۱۸).

ولی جلالی وجود دارد که اکنون آن را نمی‌بینیم. پولس آن را «امید مبارکِ ما» می‌نامد. «تجلی *جلال* خدای عظیم، و نجات‌دهندهٔ خود ما عیسی مسیح» (تیطس ۲:۱۳). *در ابتدا*، رنج پسر انسان، و مکاشفهٔ جلالش، تنها با چشم ایمان دیده می‌شد (اول قرنتیان ۱:۱۸، ۲۳). *اما*، در انتهای این عصر، جلالی می‌آید که همه آن را با چشم عادی می‌بینند. «چون برق که از یک جانب زیر آسمان لامع شده، تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان می‌شود، پسر انسان در یوم خود همچنین خواهد بود. لیکن اول لازم است که او زحمات بسیار بیند» (لوقا ۱۷:۲۴-۲۵).

نویسندگان کتاب‌مقدس، که با الهام روح‌القدس، بارها و بارها از بازگشت مسیح سخن می‌گویند، از جلال نام می‌برند. «پسر انسان در *جلال* خود، با جمیع ملائکهٔ مقدس خویش آید» (متی ۳۱:۲۵). پسر انسان نه فقط با بعضی از فرشته‌ها، بلکه با همهٔ آنها می‌آید؛ «عدد ایشان، کُرورها کُرور و هزاران هزار» (مکاشفه ۱۱:۵). یک فرشته هم در آسمان باقی نخواهد ماند.

و هنگامی که پسر انسان می‌آید، «بر کرسی *جلال* خود خواهد نشست» (متی ۳۱:۲۵)؛ و از آن کرسیِ پرجلال، سلطنت خواهد کرد. «سلطنت بر دوش او خواهد بود . . . ترقی سلطنت و سلامتی او را انتها نخواهد بود، به انصاف و عدالت، تا ابدالاباد» (اشعیا ۶-۹:۷).

آن جلال، جلال پسر انسان خواهد بود (متی ۳۱:۲۵). اما چون پسر انسان، پسر خدا نیز هست؛ و او و پدر یکی هستند، این جلال، «جلال پدر خویش» نیز خواهد بود (متی ۲۷:۱۶). آمدن او، صریحاً مکاشفهٔ «*جلال* وی» نامیده می‌شود (اول پطرس ۱۳:۴)؛ و پطرس می‌گوید که همهٔ ایمانداران، «شریک در جلالی که مکشوف خواهد شد» می‌باشند (اول پطرس ۱:۵).

شادی مقدسانی که در آمدن وی «شادی و وجد [می‌نمایند]» (اول پطرس ۱۳:۴)، شادی گرامی داشتن و ستایش جلالِ آشکار مسیح خواهد بود. او به این دلیل می‌آید، «تا در مقدسان خود

جلال یابد؛ و در همهٔ ایمانداران از او تعجب کنند، در آن روز» (دوم تسالونیکیان ۱:۱۰).

و نمایان شدن همهٔ این جلال، چه خواهد بود؟ «آواز رییس فرشتگان، و صور خدا . . . و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد؛ و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت» (اول تسالونیکیان ۴:۱۶؛ مکاشفه ۶:۱۴). نمایان شدن این جلال، آتش داوری خواهد بود. «عیسی خداوند از آسمان با فرشتگانِ قوتِ خود، ظهور خواهد نمود؛ در آتش مشتعل» (دوم تسالونیکیان ۱:۷). همهٔ امتها در حضور او جمع خواهند شد؛ و غیرایمانداران «به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید، از حضور خداوند و جلال قوت او» (دوم تسالونیکیان ۱:۹). پادشاهان دنیا، و بردگان زیردست، خود را «در مغاره‌ها و صخره‌های کوهها» پنهان خواهند کرد؛ و به صخره‌ها بانگ خواهند برآورد، «که بر ما بیفتید؛ و ما را مخفی سازید از غضب برّه» (مکاشفه ۶:۱۵-۱۶). «آن بی‌دین ظاهر خواهد شد، که خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد» (دوم تسالونیکیان ۲:۸). «هر چشمی او را خواهد دید و آنانی که او را نیزه زدند؛ و تمامی امتهای جهان برای وی خواهند نالید» (مکاشفه ۱:۷).

اما جلالِ آمدن خداوند، نجات نیز خواهد بود. «مسیح بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می‌باشند، ظاهر خواهد شد؛ به جهت *نجات*» (عبرانیان ۲۸:۹). در «آواز رییس فرشتگان، و صور خدا . . . مردگان در مسیح اول خواهند برخاست. آن‌گاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد، تا خداوند را در هوا استقبال کنیم» (اول تسالونیکیان ۱۶:۴–۱۷). «بر حسب عمل قوت خود که همه‌چیز را مطیع خود بگرداند»، او بدنهای رو به زوال و مریض‌حالِ ما را به صورت «جسد مجید او» «تبدیل» خواهد نمود (فیلیپیان ۲۱:۳). «در لحظه‌ای، در طُرفه‌العینی، ما متبدل خواهیم شد» (اول قرنتیان ۵۲:۱۵). «و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد؛ و بعد از آن موت نخواهد بود؛ و ماتم و ناله و درد، دیگر رو نخواهد نمود» (مکاشفه ۴:۲۱).

و شاید پرجلال‌تر از همه، غیرت او برای ارج نهادن به فیضش است. او عطا کنندهٔ فیض است؛ و این جلال را با کسی شریک نخواهد شد. پطرس به روشنی به ما می‌گوید، «امید کامل آن فیضی را که در مکاشفهٔ عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد، بدارید» (اول پطرس ۱۳:۱)؛ و آن فیض به چه چیز شبیه خواهد بود؟ عیسی آن را در مثلی توصیف نمود: «خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. هر آینه به

شما می‌گویم که کمر خود را بسته، ایشان را خواهد نشانید؛ و پیش آمده ایشان را خدمت خواهد کرد» (لوقا ۳۷:۱۲). آن فیض، فیض خدایی است که به ما خدمتگزاری می‌کند؛ و خود عطا کنندهٔ آن فیض است، تا ابدیت.

عیسی در شام آخر از شاگردانش پرسید، «کدام‌یک بزرگتر است، آن که به غذا نشیند یا آن که خدمت کند؟ آیا نیست آن که نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم» (لوقا ۲۷:۲۲)؛ و بنابراین، سراسر ابدیت چنین خواهد بود. از چه سبب چنین خواهد بود؟ زیرا عطا کننده است که جلال کسب می‌کند. مسیح هرگز جلالِ فیضی که فقط خود او صاحب اختیارش است را واگذار نخواهد کرد. «و از دست مردم خدمت کرده نمی‌شود، که گویا محتاج چیزی باشد» (اعمال رسولان ۲۵:۱۷). او انسان را به این منظور خلق کرد، تا بهره‌مندانی داشته باشد که سخاوت او را ارج نهند؛ و او که بخشایندهٔ جاودانه است، خودش تاریخ را به انتها خواهد رساند. از ابتدای آفرینش، تا به انتها، هدف وی همین است: «ستایش جلال فیض خود» (افسسیان ۶:۱). بیایید سر تعظیم فرود آورده، و مسیح را بپرستیم؛ و مشتاق ظهور او باشیم. «بعد از این، تاج عدالت برای من حاضر شده است، که خداوندِ داورِ عادل در آن روز به من

خواهد داد؛ و نه به من فقط، بلکه نیز به همهٔ کسانی که *ظهور او را دوست می‌دارند*» (دوم تیموتائوس ۴:۸).

دعا

پدر، به سبب بی‌توجهی به آمدن پسرت ما را ببخش. ما چراغهای چشم انتظاری را مشتعل نگه نداشته، یا برای بازگشت داماد، روغن اشتیاق در امید نخریده‌ایم. مرتعی خریده، و رفته‌ایم تا به آن بنگریم. گاوهایی خریده‌ایم؛ و در به‌به و چه‌چه کردن بر قد و وزن آنها وقت صرف می‌کنیم. ازدواج کرده‌ایم؛ و بیشتر از آمدن پسرت، مشتاق همسرمان هستیم. خداوندا، ما را ببخش. به سبب بیحرمتی که تمایلات سرگردانمان، به تو و خادمت عیسی نشان می‌دهند، متأسفیم. اما خداوند، ما مشتاق تغییریم؛ و برای طلب یاری به سوی تو می‌آییم. قلب ما را به مسیح مایل گردان. چشم ما را به جلال او بگشا. ظهور خدای عظیم، و منجی‌مان را «امیدی مبارک» در قلبمان بساز؛ امیدی شاد، امیدی خشنود کننده. اعتیاد ما را به این دنیا بشکن. سبب شو تا ذهنمان را بر امور بالا، جایی که مسیح در دست راست تو نشسته است، بیاراییم. این حکم پطرس را که «امید

کامل آن فیضی را که در مکاشفهٔ عیسی مسیح فرا می‌رسد»، در ما به عمل آور. ما را از تشویشهایی که ناشی از وابستگی مفرط به شرایط دنیوی است، آزاد کن. ما را به دسته‌ای از افراد پرشور تبدیل نما، که اهل دل به دریا زدن برای هدف و آرمان محبت نمودن باشیم؛ زیرا می‌دانیم این جسم فانی، جاودانگی را به تن خواهد کرد؛ و این بدن حقیر، به بدنی چون بدن پرجلال مسیح تبدیل خواهد شد. پدر، تو را دوست داریم. ظهور پسرت را دوست داریم. به ما عطا فرما تا در امید آزادیِ از خودگذشتگی برای جلال فیض عظیمت، زیست نماییم. در نام عیسی، آمین.

پایان سخن

چگونه می‌توانیم دربارهٔ عیسی یقین داشته باشیم؟



در میانهٔ قرنی که گذشت، سی. اس. لوییس؛ نویسندهٔ انگلیسی، به شکل حیرت‌آوری به درکی صحیح از این یقین رسید:

> انسانی که صرفاً فقط انسان خاکی باشد؛ و آن گونه سخن گوید که عیسی سخن گفت، نمی‌تواند یک معلم اخلاقی بزرگ باشد. او یا مجنون خواهد بود، در حد شخصی که بگوید یک تخم مرغ پوست کنده است؛ و یا شیطان است، که جایگاهش جهنم می‌باشد. شما می‌توانید به حساب اینکه عیسی یک فرد احمق است دهانش را ببندید؛ می‌توانید آب دهان بر او بیندازید و به این عنوان که روحی شریر است او را از بین ببرید؛ و یا می‌توانید به پای او بیفتید؛ و او را خداوند و خدا بخوانید. اما بگذارید چنین نباشیم که با این حرف پوچ که او را معلمی بزرگ بخوانیم، به وی احترام بگذاریم. او این انتخاب را به ما نداده است. اصلاً نیت او این نبود.[۱]

---

[۱] C. S. Lewis, *Mere Christianity* (New York: Macmillan, 1952), p. 56.

به بیان دیگر، عیسی دست‌آموز ما نخواهد شد. اما مردم، باز چنین کوششی می‌کنند، تا آن‌طور که خود می‌پسندند، شخصیت مسیح را تعریف کنند. به نظر می‌رسد هر کسی دربارهٔ عیسی مسیح، چیزی برای گفتن دارد. بنابراین، وقتی می‌خواهیم دربارهٔ او صحبت کنیم، به گونه‌ای دست‌چین می‌کنیم، که نشان دهد مسیح هوادار ماست. در تمام دنیا، این امتیاز خوبی محسوب می‌شود که عیسی طرفدار شما باشد؛ اما عیسایی که سازش نمی‌کند، دست‌آموز نیست، و عیسای اصلی و مطابق با کتاب‌مقدس است، برایمان امتیازی در بر ندارد، بلکه عیسای تعدیل یافته‌ای مطلوبِ ماست، که با مذهب، یا سکوی سیاسی، یا شیوهٔ زندگی ما متناسب باشد.

در دههٔ ۱۹۷۰ که در کشور آلمان، در مقطع کارشناسی ارشد مشغول به تحصیل بودم، کتابی را مطالعه می‌کردم که *عیسی برای ملحدان*[۲] نام داشت. آن کتاب، به اصطلاح، برداشتی مارکسیستی از زندگی عیسی بود. برداشت آن کتاب از تعلیمات عیسی این بود که تعلیمات وی، فراخوان به جنبشی افراطی و تندرو علیه نظام است؛ فراخوان به سرسپردگی تمام و کمال به آن به اصطلاح ملکوتِ جنبش مارکسیزم؛ یعنی، طلوع جامعهٔ نوین.

---

[۲] Milan Machove, *Jesus für Atheisten* (Stuttgart: Kreuz Verlag, 1972).

عجیب است که در میان مردمی که به خداوندیِ عیسی ایمان ندارند؛ و باور نمی‌کنند که او خدایشان است؛ و از وی پیروی نمی‌کنند، تقریباً هیچ‌کس نمی‌خواهد چیز بدی دربارهٔ او بگوید. همین امر در مورد صلیب نیز صادق است: بله، استفاده از آنها در قالب زیورآلات زیباست؛ اما هیچ‌کس نمی‌خواهد بر روی یکی از آن صلیبها بمیرد. تنها صلیبهای مورد علاقهٔ مردم، صلیبهایی دست‌آموز و اهلی است. بنابراین، واضح است که برای چنین دسته از افراد، مخاطره‌انگیز خواهد بود که به شخصی ایمان آورند که هدف کل زندگی‌اش این بود که بر روی یکی از آن صلیبها بمیرد.

آیا می‌توانیم مسیح را آن‌گونه که واقعاً بود و هست بشناسیم؟ چگونه می‌توانیم شخصی را بشناسیم که دو هزار سال پیش در این جهان خاکی زندگی می‌کرد، آن که ادعا کرد با حیاتی فناناپذیر از مردگان برخاست؛ و از این‌رو، امروز زنده است؟ برخی مردم می‌گویند نمی‌توانید او را بشناسید. آنها می‌گویند عیسای واقعی در تاریخ، مدفون است؛ و دسترسی به او وجود ندارد. بعضی دیگر، این‌چنین شک‌گرا نیستند. آنها معتقدند که آنچه از زندگی عیسی، در کتاب‌مقدس ثبت گشته، موثق است؛ و مفسران اولیهٔ آن، از جمله پولس رسول، راهنمایان قابل اعتمادتری نسبت به منتقدان امروزی هستند.

اما چگونه می‌توانید مطمئن باشید که تصویری که کتاب‌مقدس از عیسی ارائه می‌دهد، درست است؟ مردم دو مسیر را در پیش می‌گیرند، تا محکم بودنِ زمینی را که زیر پای ایمانشان قرار دارد، بررسی نمایند. یکی، مسیر جستجوی تاریخی دقیق است، تا اصالت سوابق تاریخی را محک بزنند. این مسیری بود که من در طی سالهای سازنده‌ام در دانشکدهٔ الهیات، و مقطع کارشناسی ارشد، و تدریس در دانشکده دنبال کردم. با وجود تمامی کشمکشهای ایمانم در آن روزها، همواره راسخانه بر این اعتقاد بودم که دلایل خوبی موجود است که بتوان به اسناد عهدجدید دربارهٔ عیسی اعتماد کرد. امروزه کتابهای قانع کنندهٔ بسیاری در این مورد وجود دارند، هم پژوهشی، و هم عمومی؛ که این اطمینان را تقویت می‌بخشند.[۳]

---

[۳] مترجم: فهرست کتابهایی که نویسنده بدان اشاره نموده است.

F. F. Bruce, *New Testament Documents: Are They Reliable?* (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1984); Craig L. Blomberg, *The Historical Reliability of the Gospels*(Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1987); Paul Barnett, *Is the New Testament Reliable? A Look at the Historical Evidence* (Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1993); Gregory A. Boyd, *Cynic Sage or Son of God? Recovering the Real Jesus in an Age of Revisionist Replies* (Grand Rapids, MI: Baker Book House, 1995); Gary R. Habermas, *The Historical Jesus: Ancient Evidence for the Life of Christ* (Joplin, MO: College Press Publishing Company, 1996); Michael J. Wilkins and James P. Moreland, eds., *Jesus Under Fire: Modern Scholarship Reinvents the Historical Jesus* (Grand Rapids, MI: Zondervan Publishing House, 1996); Luke Timothy Johnson, *The Real Jesus: The Misguided Quest for the Historical Jesus and Truth of the Traditional Gospels* (San Francisco: Harper, 1997); Lee Strobel, *The Case for Christ: A Journalist's Personal Investigation of the Evidence for Jesus* (Grand Rapids, MI: Zondervan Publishing House, 1998.

اما اکنون که شبان کلیسا هستم، تا مدرس دانشکده، هنوز مسیر پژوهش تاریخی و تحقیقاتی را ارج می‌نهم. در حقیقت، اغلب بر آنها متکی هستم. با وجود این، حال، بیشتر آگاهم که اکثر مردم دنیا، هرگز وقت یا ابزار آن را نخواهند داشت تا همهٔ شواهد تاریخی و معتبر عهدجدید را پیگیری کنند. اگر عیسی پسر خداست، اگر برای گناهان ما جان داد و از مردگان برخاست؛ و اگر خدا چنین مقرر کرد، که دو هزار سال پس از آن، مردم با دلایل موجه ایمان بیاورند، پس می‌بایست مسیر دیگری برای شناخت عیسای واقعی وجود داشته باشد، مسیری بیش از پژوهش تاریخی، دانشگاهی، و موشکافانه.

بله، مسیر دیگری وجود دارد. مسیری که من در این کتاب دنبال کرده‌ام. این مسیر با این اعتقاد راسخ آغاز می‌شود، که حقیقت الهی قادر است خودش را تأیید کند. در واقع، عجیب به نظر می‌رسید که خدا خود را در پسرش؛ عیسی مسیح، آشکار می‌نمود؛ و شرح آن مکاشفه را در کتاب‌مقدس الهام می‌کرد، ولی راهی برای مردم عادی فراهم نمی‌ساخت تا از آن آگاه شوند. به بیان ساده، مسیر معمولیِ شناختِ قطعی عیسای واقعی این است: عیسی، آن‌طور که در کتاب‌مقدس مکشوف است، دارای جلال است؛ یعنی، صاحب کمال و زیبایی روحانی است؛ و حقیقی بودن این جلال می‌تواند به شکلی بدیهی به چشم آید.

مانند اینکه وقتی به خورشید می‌نگریم، کاملاً واضح و بدیهی است که می‌دانیم خورشید، روشن است و تاریک نیست؛ یا مانند چشیدن عسل، که می‌دانیم طعمش شیرین است و ترش نیست. بین فرضیه تا نتیجه‌گیری، زنجیرهٔ طولانی دلیل و برهان وجود ندارد. واضح و روشن است که این شخصْ حق است؛ و جلال او جلال خداست.

پولس رسول، این مسیر شناخت عیسی را در رسالهٔ دوم قرنتیان ۴:۴-۶ شرح می‌دهد:

> *خدای این جهان فهمهای بی‌ایمانشان را کور گردانیده است، که مبادا تجلی بشارت جلال مسیح، که صورت خداست، ایشان را روشن سازد . . . زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دلهای ما درخشید، تا نور معرفت جلال خدا در چهرهٔ عیسی مسیح از ما بدرخشد.*

توجه کنید که پولس از روشنگری خدا در دلهای ما سخن می‌گوید (همچنان که در کار خلقت)، تا «معرفت جلال خدا در چهرهٔ عیسی مسیح» را درک نماییم. او دربارهٔ مردمی صحبت می‌کند که در آن مقطع تاریخی، هرگز عیسی را ندیده‌اند. پس چگونه می‌توانند او را بشناسند؛ و درباره‌اش یقین داشته باشند؟ آنچه که به اصطلاح می‌بینند، گفتاری است که در انجیل، از عیسی تصویر شده، و یا رسولان مسیح دربارهٔ او موعظه

نموده‌اند. پولس می‌گوید که این تصویر، همراه با نوری که خدا «در دلهای ما» می‌تاباند، شکل واقعیت به خود می‌گیرد: «جلال خدا در عیسی مسیح»، یا «جلال مسیح، صورت خدا».

اگر دقت کنید، متوجه می‌شوید که دو چیز است که این مسیر را هموار می‌سازد. یکی واقعیت جلال عیسی مسیح است؛ که این جلال، از طریق تصویرسازی که از مسیح در کتاب‌مقدس صورت گرفته است، می‌درخشد. دیگری کار خداست، که چشم دل نابینای ما را می‌گشاید، تا این جلال را مشاهده کنیم. این گشودن چشم دل، بسیار متفاوت از آن است که خدا به اصطلاح به ما بگوید که کتاب‌مقدس، حقیقت است. به بیان دقیق‌تر، خدا ما را قادر می‌سازد که چیزی را ببینیم که واقعاً در کتاب‌مقدس وجود دارد. این تفاوتی مهم است. اگر خدا فرضاً در گوش ما زمزمه می‌کرد که عیسای کتاب‌مقدس حقیقت دارد، آن‌گاه آن زمزمه، اقتدار نهایی می‌بود و همه‌چیز به آن وابسته می‌شد. اما این نه آن مسیری است که در کتاب‌مقدس می‌بینم؛ و نه آن مسیری است که من دنبال می‌کنم. بلکه اقتدار نهایی از آنِ خود عیسی، و تصویر الهام شدهٔ الهی‌اش در کتاب‌مقدس است.

تأثیر عملی این مسیر چنین است که از شما نمی‌خواهم که دعا کنید تا نجوایی خاص از جانب خدا بشنوید، و آن‌گاه بتوانید تصمیم بگیرید که آیا عیسی واقعی است، یا نه. در عوض، از

شما می‌خواهم به عیسای کتاب‌مقدس بنگرید. به او نگاه کنید. چشمانتان را به این امید نبندید، تا سخنی دال بر تأیید و تصدیق، بشنوید، بلکه چشمان خود را باز نگه دارید؛ و آنها را با تصویر کامل عیسی، که در کتاب‌مقدس در دسترس است، پر سازید. اگر به عیسی مسیح چون خدا و خداوند اعتماد می‌کنید، به این سبب خواهد بود که جلال الهی، و کمالی را در او مشاهده می‌کنید که به وضوح، همان چیزی است که هست — حقیقی و راستین.

گاهی این مسیر، «شهادت روح‌القدس» نامیده می‌شود. کتابهای قدیمی تعلیم مسیحیت، این شهادت را این‌گونه توصیف می‌کنند: «روح خدا با کتاب‌مقدس، و به واسطهٔ کتاب‌مقدس، که در قلب انسان شهادت می‌دهد، به تنهایی قادر است کاملاً انسان را متقاعد کند که اینها همان کلام خداست.»[۴] حتماً به این نکته

[۴] The Westminster Larger Catechism سوال شماره ۴، جان کالوین چنین توضیح می‌دهد: «شهادت روح‌القدس بدین شکل است: شهادت روح‌القدس، برتر و کاملتر از هر دلیل و برهانی است؛ چرا که خودِ خدا به تنهایی، در کلامش شهادت داده است؛ ولی انسان نمی‌تواند کلام خدا را بپذیرد، مگر اینکه روح‌القدس در قلب انسان، بر کلام خدا شهادت دهد. همان روح‌القدسی که از زبان انبیا سخن گفته است، باید در قلبهای ما فرو رفته، جای گیرد، تا ما را متقاعد نماید که انبیا وفادارانه و با امانتداری، اوامر الهی را اعلام نموده‌اند. زیرا تا زمانی که روح‌القدس ذهن انسانها را روشن نسازد، آنها همواره در شک و تردید خواهند بود.
The Institutes of the Christian Religion , I, vii, 4, ed. John T.Mc Neill [Philadelphia: The Westminster Press, 1960], P. 79).

توجه کنید که روح‌القدس، «با کتاب‌مقدس، و به واسطهٔ کتاب‌مقدس» است که شخص را متقاعد می‌کند. او از کنار کتاب‌مقدس نمی‌گذارد، تا مکاشفه‌های شخصی دربارهٔ کلام خدا را جانشین آن کند. روح‌القدس، کوری عداوت و سرکشی را رفع می‌کند؛ و بدین‌ترتیب چشم دل ما را می‌گشاید، تا درخشندگی آشکار و بدیهیِ زیبایی الهی مسیح را مشاهده نماییم.

بنابراین، سعیِ من این بوده است که تصویر عیسی را، بنا بر کتاب‌مقدس به معرض نمایش بگذارم. از جنبهٔ تاریخی استدلال نکرده‌ام. دیگران این کار را بهتر از من انجام داده‌اند؛ و من در کار آنها شادی می‌کنم.[۵] من سعی کرده‌ام به آنچه که کتاب‌مقدس حقیقتاً دربارهٔ عیسی مسیح می‌فرماید، امین باشم. به همان نسبت که نوشتهٔ من در مقایسه با خود کتاب‌مقدس، دارای کاستی است، با این حال، امیدوارم خواندن این سیزده فصل، مانند تماشای الماس، از سیزده سطحِ مختلف باشد. کتاب‌مقدس، خود یگانه توصیف معتبر از الماس وجود عیسی مسیح است.

در واقع، همان‌طور که سفیدی و سیاهی اجسام، خود نمایانگر رنگ اجسامند؛ و یا تلخی و شیرینی، خود بر طعم مادهٔ غذایی گواهی می‌دهند، به همین شکل نیز خودِ کتاب‌مقدس، کامل و واضح، سندی بر حقیقی بودنش می‌باشد.
(Institues, I, vii, 2, P. 76)

[۵] به یادداشت شماره ۳ مراجعه نمایید.

امیدوارم این کتاب باعث شود تا کتاب‌مقدس را مطالعه نمایید. به این دلیل است که این فصلهای کوتاه را از کلام خدا مالامال کرده‌ام.

امیدوارم این کتاب هم برای ایمانداران به مسیح، و هم برای غیرایمانداران مفید باشد؛ و دعا می‌کنم خدا از آن برای بیداری روحانیِ غیرایمانداران استفاده کند، تا عظمت و جلال عیسی مسیح را که بر خودش صحّه می‌گذارد، ببینند؛ و دعا می‌کنم این کتاب، بینش ایمانداران از کمال مسیح را به کامشان شیرین کند. این‌گونه است که عنوان کتاب، عنوانی به‌جا و مناسب خواهد بود: *دیدن و چشیدن عیسی مسیح*. وقتی عیسی را آن که واقعاً هست، می‌بینیم، او را می‌چشیم. یعنی همان‌طور که حقیقی، زیبا و راضی کننده است، در او مسروریم. این هدف من است، زیرا وقتی عیسی مسیح را این‌گونه می‌چشیم، او حرمت نهاده می‌شود؛ و آن سرور و شادی که حاصل می‌گردد، به ما آزادی می‌بخشد، تا در راه باریک محبت گام برداریم. هر چه بیشتر در مسیح خشنود باشیم، او بیشتر در ما جلال می‌یابد؛ و هنگامی که در او خشنودیم، به دنیا مصلوبیم. به این شکل، دیدن و چشیدن عیسی، بازتابهای حضور او را در جهان افزایش خواهد داد. چنان که پولس رسول گفت، «همهٔ ما چون با چهرهٔ بی‌نقاب، جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان

صورت *متبدل می‌شویم*. چنان که از خداوند که روح است» (دوم قرنتیان ۱۸:۳). دیدن، تبدیل شدن است. دیدن مسیح، نجات می‌بخشد و تقدیس می‌کند.

از آنجایی که همهٔ اینها، همان‌طور که پولس می‌گوید، «از روح است»، من نیز در پایانِ هر فصل، دعاهایی را گنجانده‌ام. کار روح‌القدس در زندگی ما حیاتی است. عیسی می‌فرماید، «پس اگر شما با آنکه شریر هستید، می‌دانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیادتر، پدر آسمانی شما روح‌القدس را خواهد داد، به هر که از او سوال کند!» (لوقا ۱۳:۱۱). من به خوانندگان جدیِ این کتاب ملحق می‌شوم، تا میزان بیشتر و کاملتری از کارِ روح‌القدس را در زندگی‌مان بطلبیم. در حالی که به عیسی می‌نگریم، باشد که به ما عطا فرماید، تا «جلال خدا را در چهرهٔ عیسی مسیح» ببینیم و بچشیم.

از شما دعوت می‌کنم در این جستجوی جدی برای شادی محبت‌آفرین، جاودانه، و موجه، به من بپیوندید. همه‌چیز در مخاطره است. در زندگی، امری مهمتر از این وجود ندارد که عیسی را آن که واقعاً هست ببینیم؛ و آنچه را که می‌بینیم، بچشیم؛ و این چشیدن ورای همهٔ امور دیگر باشد.

دیدن و چشیدن عیسی مسیح

عیسی مسیح کیست؟

شما هرگز شخصاً او را ملاقات نکرده‌اید؛ و کسی را نمی‌شناسید که او را ملاقات کرده باشد. اما برای شناخت او راهی وجود دارد. چگونه؟ عیسی مسیح، آن کسی که از الوهیت برخوردار است؛ و شخصیتش در کتاب‌مقدس مکشوف گشته، دارای زیبایی روحانی و کمال منحصربه‌فردی است که مستقیماً با جانهای ما سخن می‌گوید؛ و ندا سر می‌دهد: «بله، چنین است.» این حقیقت مثل آن است که وقتی به خورشید می‌نگریم، کاملاً واضح و بدیهی است که می‌دانیم خورشید، روشن و تابان است؛ یا وقتی عسل را می‌چشیم، می‌دانیم که طعمش شیرین است.

عمق و پیچیدگی شخصیت عیسی، قالب ذهنیِ نه چندان ژرفِ ما را در هم می‌شکند. او کاتبان مغرور را با حکمتش متحیر کرد، ولی برای کودکان، قابل درک بود و او را دوست می‌داشتند. با یک کلام، طوفان خروشان را آرام نمود، اما خودش را از صلیب پایین نیاورد.

به عیسای کتاب‌مقدس بنگرید. چشمان خود را باز نگه دارید و بگذارید که دیدگانتان از تصویر عیسی در کلام خدا، لبریز گردد. عیسی فرمود، «اگر کسی خواستار به جای آوردن ارادهٔ خدا باشد، بر این واقف خواهد بود، که آیا این تعلیم از جانب خداست، یا من با اقتدار خود سخن می‌گویم.» از خدا بخواهید به شما فیض عطا کند، تا اراده‌اش را به‌جای آورید، آن‌گاه، حقیقت پسرش را مشاهده خواهید نمود.

جان پای‌پر، این کتاب را با این امید به رشتهٔ تحریر درآورده است که همگان، عیسی را آن که واقعا هست، ببینند و بالاتر از همه چیزهای دیگر، از او لذت ببرند.

جان پای‌پر از سال ۱۹۸۰ میلادی، کشیش کلیسای تعمیدی، به نام بیت‌لحم، در مرکز شهر مینیاپولیس بوده است. موعظه‌ها و نوشته‌هایش، شور و اشتیاقی در خوانندگان به وجود آورده است، که آنها را ترغیب می‌کند تا خدا را برتر و عالیتر از هر چیز بدانند؛ و بدین‌گونه از شادی لبریز باشند. از آثار جان پای‌پر می‌توان به کتابهای زیر اشاره نمود: *تشنهٔ خدا، اشتیاق خدا برای جلالش*، و *زندگی خود را هدر ندهید*؛ که از میان کتابهای وی، *مصائب عیسی مسیح*، محصول انتشارات راه صلیب، یکی از پرفروش‌ترین آثار این انتشارات می‌باشد. جان پای‌پر و همسرش؛ نوئل، صاحب پنج فرزند هستند.